

شیعہ پاسخ می گوید

تحقیق در مورد ۱۰ مسئلہ
مجموعہ بحث میان پیروان
اہل بیت علیہم السلام و اہل سنت



آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی رحمته

شیعه پس منجمی کوید

تحقیقی در مورد ۱۰ مسأله مهمّ مورد بحث میان
پیروان اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

تحقیقی در مورد ۱۰ [ده] مسأله مهم مورد بحث میان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت - قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۴.

ISBN: 964-8139-92-X

۲۷۲ ص.

کتابنامه: ص. ۲۷۱ - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. شیعه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. اهل سنت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف.

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام). ب. عنوان

۲۹۷/۴۱۷۲

ت ۷ م / ۵ / BP۲۱۲

ناشر برگزیده سال ۱۳۸۴

شیعه پاسخ می گوید

تحقیقی در مورد ۱۰ مسأله مهم مورد بحث میان پیروان اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت

مؤلف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله العالی)

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: ششم

صفحه و قطع: ۲۷۲ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: X - ۹۲ - ۸۱۳۹ - ۹۶۴



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار / ۱۱

- این راه به سوی وحدت نمی‌رود! ۱۱
- موضوعات ده‌گانه مورد بحث ۱۵

فصل اول: قرآن از هر گونه تحریف منزّه است / ۱۷

- عدم تحریف قرآن ۱۹
- دو کتاب از دو گروه ۲۰
- به خاطر خصومت فرقه‌ای تیشه بر ریشه اسلام نزنید ۲۳
- دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف ۲۵
- آخرین سخن ۲۸

فصل دوم: تقیه در کتاب و سنت / ۳۱

- ۱- تقیه چیست؟ ۳۳
- ۲- فرق تقیه با نفاق ۳۴
- ۳- تقیه در ترازوی عقل ۳۵
- ۴- تقیه در کتاب الله ۳۶

- ۵- تقیّه در روایات اسلامی ۳۸
- ۶- آیا تقیّه فقط در برابر کفّار است؟ ۳۹
- ۷- تقیّه حرام ۴۴
- ۸- تقیّه مدارایی ۴۵

فصل سوّم : عدالت صحابه / ۴۷

- ۱- دو عقیده متضاد ۴۹
- ۲- تندروان تنزیه ۵۰
- ۳- پرسش‌های بی جواب ۵۲
- ۴- صحابه کیانند؟ ۵۵
- ۵- انگیزه اصلی عقیده تنزیه ۵۶
- ۶- آیا همه صحابه بدون استثنا عادل بودند؟ ۶۲
- ۷- اصناف یاران پیامبر ﷺ ۷۰
- ۸- شهادت تاریخ ۷۲
- ۹- اجرای حدّ بر بعضی از صحابه در عصر پیامبر ﷺ ۷۶
- ۱۰- توجیّهات غیر وجیهه! ۷۷
- ۱۱- مظلومیت علی علیه السلام ۷۹
- ۱۲- یک داستان شنیدنی ۸۱

فصل چهارم : احترام به قبور بزرگان / ۸۵

- دورنمای بحث ۸۷
- سابقه تاریخی ۸۹
- توهّم شرک در زیارت قبور ۹۱
- آیا شفاعت خواستن، با مبانی توحید سازگار است؟ ۹۳
- شفاعت اولیاء الله مخصوص حال حیات نیست! ۹۵
- زنان و زیارت قبور ۹۷
- شدّ رحال فقط برای سه مسجد! ۹۹
- آیا بنای قبور ممنوع است؟ ۱۰۱
- نابود شدن میراث‌های فرهنگی به دست وهّابیان ۱۰۲
- بهانه‌ها ۱۰۴
- ۱- قبور نباید مسجد باشد! ۱۰۴
- ۲- بهانه دیگر ۱۰۶
- آثار مثبت زیارت قبور بزرگان ۱۰۸
- ۳- تبرّک جستن ممنوع است ۱۰۹
- وظیفه خطیر علمای اسلام ۱۱۰

فصل پنجم : نکاح موقت / ۱۱۳

- متعّه یا ازدواج موقت ۱۱۵
- ۱- ضرورت‌ها و نیازها ۱۱۶

- ازدواج مسیاریا! ۱۱۷
- ازدواج موقت چیست؟ ۱۲۰
- سوء استفاده‌ها ۱۲۳
- ازدواج موقت در کتاب و سنت و اجماع امت ۱۲۴
- چه کسی متعه را تحریم کرد؟ ۱۲۸
- الف) حلیت متعه در دوران خلیفه اول ۱۳۰
- ب) اجتهاد در مقابل نص ۱۳۰
- ج) علت مخالفت عمر ۱۳۱
- د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعه» ۱۳۲
- بهترین راه حل ۱۳۷

فصل ششم: سجده بر زمین / ۱۴۱

- ۱- اهمّیت سجده در میان عبادات ۱۴۳
- ۲- سجده برای غیر خدا جایز نیست ۱۴۴
- ۳- بر چه چیز باید سجده کرد؟ ۱۴۶
- ۴- مدارک مسأله: ۱۴۹
- الف) حدیث معروف نبوی در مورد سجده بر زمین ۱۴۹
- ب) سیره پیامبر ﷺ ۱۵۱
- ج) سیره صحابه و تابعین ۱۵۲

فصل هفتم: جمع میان دو نماز / ۱۵۷

- طرح مسأله..... ۱۵۹
- آثار اصرار بر پنج وقت در جوامع اسلامی..... ۱۶۱
- روایات جمع میان دو نماز..... ۱۶۲
- ۱- عصارة احادیث بالا..... ۱۶۷
- ۲- قرآن و اوقات سه گانه نماز!..... ۱۶۸

فصل هشتم: مسح پاها در وضو / ۱۷۵

- قرآن و مسح بر پاها..... ۱۷۷
- توجیحات عجیب..... ۱۸۰
- اجتهاد در مقابل نص و تفسیر به رأی..... ۱۸۲
- مسح بر روی کفش‌ها!..... ۱۸۵
- روایات اسلامی و مسح بر پاها..... ۱۸۷
- روایات مخالف..... ۱۹۲
- شریعت سهل و آسان..... ۱۹۴
- مسح بر کفش‌ها در ترازوی عقل و شرع!!..... ۱۹۷
- روایات چند گروه است:..... ۲۰۰
- نتیجه نهایی بحث..... ۲۰۷

فصل نهم : بسم الله جزء سورهُ حمد است / ۲۰۹

- یک نکته شگفت آور..... ۲۱۱
- احادیث نبوی در جهر به بسم الله..... ۲۱۵
- ما بین الدفتین از قرآن است..... ۲۲۳
- خلاصه بحث..... ۲۲۴

فصل دهم : توسل به اولیاء الله / ۲۲۷

- توسل در گستره آیات و دلیل عقل..... ۲۲۹
- توسل در روایات اسلامی..... ۲۳۷
- چند تذکر لازم..... ۲۴۴
- ۱- بهانه جویی و هابیان..... ۲۴۴
- ۲- غالیان و افراطیان..... ۲۴۷
- ۳- توسل به تنهایی کافی نیست..... ۲۴۹
- ۴- توسل در امور تکوینی..... ۲۴۹
- فهرست آیات..... ۲۵۳
- فهرست روایات..... ۲۵۷
- فهرست اشخاص..... ۲۶۱
- فهرست قبایل و گروه‌ها..... ۲۶۷
- فهرست اماکن..... ۲۶۹
- فهرست منابع..... ۲۷۱

پیشگفتار

این راه به سوی وحدت نمی‌رود!

با یک نگاه اجمالی به وضع دنیای امروز می‌بینیم طوفان‌های سهمگینی وزیدن گرفته، پرده‌ها کنار رفته، سخنان دلفریبی مانند اعلامیهٔ حقوق بشر، دمکراسی و سازمان‌های بین‌المللی به کلی رنگ باخته و زورمندان جهان نقشه‌های خطرناکی برای سلطه بر کشورهای دیگر کشیده‌اند، و با صراحت مکنون درون خود را بیان می‌کنند! و چه خوب شد که همه چیز را گفتند و به اصطلاح آب پاک بر دست همهٔ خوش باورها ریختند.

در این میان بعد از لطف و عنایت الهی، هیچ پناهگاهی جز قدرت و توان ملت‌ها باقی نمانده است!

آری باید قوی شد که در نظام کنونی دنیا ضعیف پامال است! در این شرایط اگر مسلمانان جهان متحد شوند و نیروهای عظیم فرهنگی و مادی را که در اختیار دارند به کارگیرند، می‌توانند از شر زورمندان درامان بمانند.

سالهاست که در همه جا سخن از وحدت مسلمین بر سرزبانهاست، و اخبار تشکیل هفته وحدت، کنگره‌ها و سمینارهای وحدت، و شعارهای پی در پی به گوش می‌رسد.

این گام‌ها گرچه آثار خوبی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی داشته، و دشمنان را به وحشت انداخته است، ولی هنوز نتوانسته است، وحدتی را که لازمه آن ایستادگی و مقاومت در برابر طوفان‌های عظیم است، به وجود آورد.

دلیل آن را در چند امر می‌توان خلاصه کرد:

۱- کارهای انجام شده ریشه‌ای نبوده، و مسأله وحدت نتوانسته در اعماق جوامع اسلامی، و در درون اندیشه‌ها نفوذ کند و مسلمانان جهان را در یک مسیر واحد بسیج نماید.

۲- دشمنان طرح‌های وسیع و گسترده‌ای برای ایجاد بدبینی، سوء ظن، اختلاف و نفاق تدارک دیده‌اند، و به گونه‌ای که از اخبار بر می‌آید، سرمایه‌گذاری کلان مادی نیز روی آن صورت گرفته، و تندروان و متعصبان هر دو طرف را برای اجرای این مقاصد شوم بسیج کرده‌اند، از جمله:

الف) اخبار موثق حکایت از این دارد که اخیراً سلفی‌های متعصب عربستان سعودی ۱۰ میلیون کتاب تفرقه‌انگیز چاپ و در میان حجاج پخش کرده‌اند و حجی را که عامل وحدت مسلمین است، به عامل نفاق مبدل کرده‌اند، و متأسفانه این گونه کارها همه ساله تکرار می‌شود.

ب) خطبای متعصب و هابی از هرگونه سمپاشی برای ایجاد نفاق در ایام حج و عمره کوتاهی نمی‌کنند، و علی‌رغم نزدیکی زیاد میان ایران و عربستان، بر حملات خود نسبت به شیعیان افزوده‌اند.

ج) حملات سپاه صحابه و کشتار فجیع افراد مظلوم و بی‌دفاع، و از آن اسفبارتر، افتخار به این کشتارها و ترورها که در فواصل کوتاهی تکرار می‌شود، بر کسی پوشیده نیست.

د) تحریک گروه‌های تندروی همچون طالبان که طبق مدارک موجود، به وسیله زورمداران آمریکایی صورت گرفت، یکی دیگر از کارهای خطرناک آنها بود، تا از یک سو چهره اسلام را بسیار خشن، بی‌رحم و دور از علم و دانش و تمدن جلوه دهند، و از سوی دیگر شکاف مسلمین را بیشتر کنند، هر چند این دست پرورده‌های سیاست‌های غرب، سرانجام از کنترل آنها خارج شدند و بلا یا بلاهایی هم بر سر آنها آوردند و طعم تلخ فرآورده‌های خود را چشیدند و به دفع آنها پرداختند.

۳- کوتاه‌نگری بعضی از سیاستمداران اسلامی که منافع موقت و محدود خود را بر منافع دراز مدت تمام جهان اسلام مقدم می‌دارند، یکی دیگر از عوامل عدم وصول به اهداف پایدار وحدت است.

به عنوان مثال بعضی از کشورهای اسلامی را می‌شناسیم که به خاطر همین منافع کوچک و محدود، همکاری سیاسی و اقتصادی بسیار نزدیکی با اسرائیل دارند، که بر همه آشکار شده و حتی رزمایشهای مشترک نظامی دارند!

به هر حال آنچه در اختیار علمای اسلام است، ضمن هشدار به عواقب سوء این اشتباهات و این‌که هیچ‌کس و گروه اسلامی از سیاست‌های سرکوبگرانه و بیرحمانه آن زورمداران اسلام‌ستیز در امان نخواهند ماند، این است که مسائل مذهبی را تا آن‌جا که ممکن است شفاف سازند تا زمینه برای سمپاشی دشمنان و ایجاد سوء ظن توسط گروه‌های تندرو و متعصب هر دو طرف باقی نماند.

بر همین اساس بر آن شدیم تا در کتابچه‌ای که الآن در دسترس شما خوانندگان عزیز قرار دارد، روشی ابتکاری و جالب برای تقویت صفوف ارائه دهیم. در این روش این مسأله کاملاً روشن خواهد شد که موارد مهم اختلاف پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام با اهل سنت، ریشه در کتاب‌های معروف آنها دارد و آنچه شیعه در این موارد می‌گوید، مدرک یا مدارک روشن آن در کتب اهل سنت است، و به گفته یکی از علمای آزاداندیش اهل سنت: «شیعیان می‌توانند تمام اصول و فروع مذهب خود را با کتب ما اثبات کنند!»

اگر این مطلب ثابت شود - که به خواست خدا در همین کتاب ثابت خواهد شد - دیگر چه جای سرزنش یا نگرانی یا شبهه افکنی نسبت به عقاید پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، و به یقین این امر سبب خوش بینی و نزدیکی صفوف و برطرف شدن سوء ظن از افراد منصف و منطقی خواهد شد و ایران که یک کشور نیرومند اسلامی است، به صورت یک مدافع قوی باقی خواهد ماند و همچنین سایر شیعیان جهان.

اکنون این شما و این مدارک ما!

موضوعات ده گانه مورد بحث

بخشی از مهم ترین موضوعات مورد گفتگو میان ما و آنان
۱۰ مسأله زیر است:

۱- قرآن از هر گونه تحریف منزّه است.

۲- تقیّه در کتاب و سنّت.

۳- عدالت صحابه.

۴- احترام به قبور بزرگان.

۵- نکاح موقت.

۶- سجده بر زمین.

۷- جمع میان دو نماز.

۸- مسح پاها در وضو.

۹- بسم الله جزء سوره حمد است.

۱۰- توسّل به اولیاء الله.

۱

قرآن از هر گونه تحریف منزه است

عدم تحریف قرآن

علی‌رغم تبلیغات سوئی که درباره شیعه می‌شود، ما معتقدیم قرآنی که امروز در دست ما و در دست همه مسلمانان است، عین آن قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و حتی یک کلمه اضافه و کم نشده است.

در کتاب‌های متعددی که در تفسیر، اصول فقه و غیر آن داریم، این مسأله را به وضوح نوشته و با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده‌ایم. ما معتقدیم به اجماع علمای مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت، چیزی بر قرآن افزوده نشده و اکثریت قریب به اتفاق محققان طرفین می‌گویند، چیزی هم از آن کاسته نشده است.

افراد بسیار معدودی از هر دو گروه، معتقد به کاسته شدن چیزی از قرآن هستند که سخنان آنها در میان دانشمندان معروف اسلام طرفداری ندارد.

دو کتاب از دو گروه

از جمله آنها «ابن الخطیب» مصری از اهل سنت است که کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نوشته که در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۶۷ هجری قمری) انتشار یافت و دانشگاه الازهر به موقع متوجه شد و نسخه‌های آن را جمع آوری و معدوم کرد، ولی تعدادی از آن به طور غیر قانونی به دست این و آن افتاد.

همچنین کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» به وسیله یکی از محدثین شیعه به نام حاجی نوری نوشته شد و در سال ۱۲۹۱ هجری قمری به چاپ رسید و به مجرد طبع، از سوی بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف مورد انکار قرار گرفت و دستور جمع آوری آن صادر شد و کتاب‌های متعددی در رد آن نوشته شد، از جمله بزرگانی که بر کتاب فصل الخطاب ردیه نوشتند:

۱- فقیه برجسته مرحوم شیخ محمود بن ابی القاسم، معروف به معرّب طهرانی (متوفای سال ۱۳۱۳) که کتابی به نام «کشف الإرتیاب فی عدم تحریف الكتاب» نوشت.

۲- مرحوم علامه سیّد محمّد حسین شهرستانی (متوفای ۱۳۱۵) کتاب دیگری به نام «حفظ الكتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف» در رد کتاب فصل الخطاب حاجی نوری نگاشت.

۳- مرحوم علامه بلاغی (متوفای ۱۳۵۲) از محققان حوزه علمیه نجف نیز در اثر معروفش، کتاب «تفسیر آلاء الرّحمان» فصل قابل

ملاحظه‌ای در ردّ کتاب فصل الخطاب نگاشته است.^۱
 ۴- ما هم در کتاب «انوارالاصول» بحث بسیار مبسوطی دربارهٔ
 عدم تحریف قرآن مجید نگاشته و پاسخ دندان‌شکنی به شبهات
 فصل الخطاب داده‌ایم.

مرحوم حاجی نوری گرچه مرد عالمی بود ولی به گفتهٔ علامه
 بلاغی بر روایات ضعیف تکیه می‌کرد و خودش نیز بعد از انتشار
 کتاب مزبور نادم و پشیمان شد، و همهٔ بزرگان حوزهٔ علمیّه نجف
 اشرف این کار را از اشتباهات روشن او خواندند.^۲

جالب این که بعد از انتشار کتاب فصل الخطاب حاجی نوری به
 قدری از هر طرف هجوم به او شد که ناچار شد رساله‌ای در دفاع از
 خود بنویسد که منظور من عدم تحریف کتاب الله بوده است و از
 تعبیرات من برداشت سوء شده است.^۳

مرحوم علامه سید هبه‌الدین شهرستانی می‌گوید: هنگامی که در
 سامرا بودم، مرحوم میرزای شیرازی بزرگ آنجا را به مرکز علم و
 دانش شیعه تبدیل کرده بود، در هر مجلسی وارد می‌شدیم، فریاد و
 ضججه بر ضد حاجی نوری و کتابش بلند بود و بعضی با کلمات بسیار
 زشت از او یاد می‌کردند.^۴

۱. آلاء الرحمن، جلد ۱، صفحه ۲۵.

۲. آلاء الرحمن، جلد ۲، صفحه ۳۱۱.

۳. الذریعه، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۱.

۴. برهان روشن، صفحه ۱۴۳.

با این حال باز باید سخنان شیخ نوری را عقیده شیعه تلقی کرد؟ حال عده‌ای از متعصبان وهابی این کتاب (فصل الخطاب) را بهانه کرده و اصرار دارند مسأله تحریف قرآن را به شیعه نسبت دهند، در حالی که :

۱- اگر نگارش یک کتاب، دلیل بر اعتقاد شیعه به این امر شود، باید اعتقاد به تحریف را به علمای اهل سنت نیز نسبت بدهیم، زیرا «ابن الخطیب مصری» نیز کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را نگاشته و اگر بیزاری علمای الأزهر از کتاب مزبور دلیل بر نفی محتوای آن باشد، مخالفت علمای نجف اشرف از نوشته‌های «فصل الخطاب» نیز دلیل بر این معناست.

۲- در تفسیر «قرطبی» و «در المثور» که هر دو از تفاسیر معروف اهل سنت است، از عایشه (همسر پیامبر ﷺ) نقل شده که می‌گوید: «آنها - ای سوره الأحزاب - کانت مأتی آیه فلم یسبق منها إلا ثلاث و سبعین!»^۱، «سوره احزاب ۲۰۰ آیه بود که از آن جز ۷۳ آیه باقی نمانده است!».

از آن بالاتر در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی دیده می‌شود که بوی تحریف می‌دهد.^۲

ولی ما هرگز به خود اجازه نمی‌دهیم که قول به تحریف را به خاطر

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۳ و تفسیر الدر المثور، جلد ۵، صفحه ۱۸۰.

۲. صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۲۰۸ تا ۲۱۱ و صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۶۷ و جلد ۵، صفحه ۱۱۶.

یک نویسنده یا چند روایت ضعیف، به برادران اهل سنت نسبت دهیم، آنها نیز نباید به خاطر کتاب یک نفر یا بعضی از احادیث ضعیف که عموم بزرگان شیعه از آن بیزارند به شیعه نسبت دهند.

۳- نوشته و روایات کتاب فصل الخطاب حاجی نوری عمدتاً از سه راوی گرفته شده که یا فاسد المذهب یا دروغگو بوده‌اند یا مجهول الحال (احمد بن محمد السیاری فاسد المذهب، علی بن احمد کوفی کذاب و ابی الجارود مجهول یا مردود).^۱

به خاطر خصومت فرقه‌ای تیشه بر ریشه اسلام نزنید

۴- افرادی که اصرار دارند شیعه را به عقیده تحریف کتاب الله متهم کنند گویا توجه ندارند که به خاطر خصومت فرقه‌ای، تیشه بر ریشه اسلام می‌زنند، زیرا بیگانگان می‌گویند: عدم تحریف در میان مسلمانان مسلم نیست، زیرا گروه عظیمی از آنها اعتقاد به تحریف قرآن دارند. ما به این برادران نصیحت می‌کنیم به خاطر فرقه‌گرایی و خصومت‌های تعصب‌آمیز، قلب اسلام یعنی قرآن را هدف قرار ندهید.

بیاید به اسلام و قرآن رحم کنید و این همه سخن از تحریف به میان نیاورید و بهانه به دست دشمن ندهید.

۵- این تهمت و افترا به قدری گسترده شده که در یکی از سفرهای

۱. برای پی بردن به وضع این سه نفر به کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ و کتب دیگر رجال مراجعه شود.

زیارت بیت الله (زیارت عمره) وزیر امور مذهبی عربستان را ملاقات کردیم و او از ما استقبال کرد ولی گفت: شنیده‌ام شما قرآنی غیر از قرآن ما دارید (سمعت أن لکم مصحفاً غیر مصحفنا!!).

گفتم امتحان این کار بسیار ساده است، شما شخصاً یا نماینده‌ای با ما بفرستید (به هزینه ما) به تهران باز می‌گردیم، قرآن در تمام مساجد و خانه‌ها موجود است، هزاران مسجد در تهران وجود دارد و صدها هزار خانه، انتخاب مسجد و خانه را بر عهده نماینده شما می‌گذاریم، در می‌زنیم و قرآن را مطالبه می‌کنیم، خواهید دید یک کلمه با سایر قرآن‌ها در بلاد مسلمین تفاوت ندارد؛ دانشمند بزرگی مثل شما نباید گرفتار این شایعات دروغین شود!

۶- قاریان ما در بسیاری از مسابقات بین‌المللی قرائت قرآن، رتبه‌های اول را کسب کرده‌اند، و حافظان ما، به خصوص حافظان خردسال، اعجاب و تحسین بسیاری از کشورهای اسلامی را برانگیخته‌اند.

هر سال هزاران نفر بر حافظان و قاریان ما افزوده می‌شود و کلاس‌های حفظ، قرائت، تفسیر قرآن و دانشکده‌های علوم قرآنی، کشور پهناور ما را فرا گرفته، و اثبات تمام این برنامه‌ها با مشاهده از نزدیک، برای همه آسان است.

در تمام این موارد قرآنی جز همان قرآن معروف و معمول بین مسلمین جهان وجود ندارد و هیچ کس قرآنی جز آن نمی‌شناسد و در هیچ مجلس و محفلی سخنی از تحریف قرآن مطرح نیست.

دلایل عقلی و نقلی بر عدم تحریف

۷- ما معتقدیم دلایل عقلی و نقلی فراوانی دلالت بر عدم تحریف دارد، زیرا از یک سو قرآن می‌گوید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ ما قرآن را نازل کردیم و حفظ آن را بر عهده داریم.^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر، هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چراکه از سوی خداوند حکیم و حمید است.^۲

آیا چنین کتابی که خداوند حفظ آن را بر عهده گرفته، کسی می‌تواند دست تحریف به سوی آن دراز کند؟! از سوی دیگر قرآن کتاب متروک و فراموش شده‌ای نبود که کسی بتواند چیزی از آن بکاهد یا چیزی بر آن بیفزاید.

کاتبان قرآن (کُتَّابٌ وَحَى) که تعداد آنها را از ۱۴ نفر تا حدود ۴۰۰ نفر نوشته‌اند، به محض این که آیه‌ای نازل می‌شد، ثبت و ضبط می‌کردند.

صدها حافظ قرآن در عصر پیامبر ﷺ بودند که به محض نزول آیات آن را حفظ می‌کردند.

قرائت قرآن در آن زمان مهم‌ترین عبادت آنها محسوب می‌شد و

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲.

شب و روز تلاوت و قرائت می‌شد.

اضافه بر این قرآن قانون اساسی اسلام و آیین زندگی مسلمین بود و در تمام زندگی آنها حضور داشت.

عقل و خرد می‌گوید چنین کتابی ممکن نیست مورد تحریف و کم و زیاد واقع شود.

روایات اسلامی که از امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده نیز بر اصالت و تمامیت و عدم تحریف قرآن تأکید می‌کند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نهج البلاغه با صراحت می‌فرماید: «أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَوَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابٍ، دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ؛ خداوند قرآنی نازل کرده که همه چیز را بیان می‌کند، خداوند آن قدر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمر داد که دین خود را برای شما به وسیله قرآن کامل گرداند».^۱

در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه سخن از قرآن به میان آمده، و در هیچ جا کمترین اشاره‌ای به تحریف قرآن نشده، بلکه کامل بودن قرآن را روشن می‌سازد.

در حدیثی که امام نهم، محمد بن علی التقی علیه‌السلام خطاب به یکی از یاراناش پیرامون انحراف مردم از طریق حق سخن می‌گوید، می‌خوانیم: «وَكَانَ مِنْ نَبِيهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ؛ گروهی از مردم قرآن مجید را رها کرده‌اند، به این صورت که عبارات

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

قرآن را برپا داشتند، اما مفاهیم آن را تحریف نمودند».^۱
این حدیث و مانند آن نشان می‌دهد که الفاظ قرآن دست نخورده باقی مانده و تحریف در معانی آن واقع شده، که گروهی مطابق میل نفسانی و منافع شخصی خود، آیات آن را برخلاف واقع تفسیر یا توجیه می‌کنند.

و از این جا نکته مهمی روشن می‌شود که اگر در بعضی از روایات سخن از تحریف به میان آمده، منظور همان تحریف معنوی و تفسیر به رأی است نه تحریف در عبارات و الفاظ.

از سوی دیگر در بسیاری از روایات معتبری که از امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده می‌خوانیم: برای پی بردن به درستی یا نادرستی روایات، به خصوص هنگامی که تضادی در میان روایات مشاهده می‌کنید، آنها را بر قرآن عرضه بدارید، آنچه موافق قرآن است صحیح است، به آن عمل کنید و آنچه مخالف قرآن است رها سازید: «اعرضوهمّا علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه».^۲ این دلیل روشنی بر عدم تحریف قرآن است، چون در غیر این صورت مقیاس تشخیص حق از باطل نبود.

اضافه بر همه این‌ها حدیث معروف ثقلین که در کتب اهل سنت و

۱. کافی، جلد ۸، صفحه ۵۳.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۸۰.

شیعه به طور گسترده نقل شده است^۱، می‌گوید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ من در میان شما دو چیز گرانبایه به یادگار گذاشتم، کتاب خدا و عترتم که اگر به آنها تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد».

این حدیث پرمعنا به خوبی نشان می‌دهد که قرآن مجید و در کنار آن عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پناهگاه بسیار مطمئنی برای هدایت مردم تا دامنه قیامت است.

اگر قرآن دستخوش تحریف شده بود، چگونه می‌توانست پناهگاهی مطمئن باشد و مردم را از هرگونه گمراهی رهایی بخشد.^۲

آخرین سخن

۱- آخرین سخن این که یکی از گناهان کبیره در پیشگاه خداوند، متهم ساختن دیگران به اموری است که هرگز نگفته‌اند و انجام نداده‌اند.

ما در همه جا گفته‌ایم و می‌گوییم که هیچ کس از محققان و علمای بزرگ شیعه - به شهادت کتابهایشان - قائل به تحریف قرآن نبوده و نیستند، ولی گروهی متعصب و لجوج باز این تهمت را تکرار می‌کنند،

۱. بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۳۱.

۲. برای توضیح بیشتر به جلد دوم کتاب ما «انوارالاصول» مراجعه فرمایید.

معلوم نیست چه جوابی برای یوم المعاد فراهم ساخته‌اند که هم تهمت می‌زنند و هم قرآن مجید را بی‌اعتبار می‌کنند.

اگر بهانه شما بعضی از روایات ضعیف است که در بعضی از کتب ما آمده، این گونه روایات ضعیف در منابع حدیث و تفسیر شما نیز آمده که قبلاً به آن اشاره شد.

هیچ مذهبی بر پایه روایات ضعیف بنا نمی‌شود، و ما هرگز به خاطر کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» ابن الخطیب مصری و آن روایات ضعیف که درباره تحریف دارید، شما را متهم به تحریف قرآن نمی‌کنیم و قرآن مجید را فدای تعصبات مخرّب نخواهیم کرد.

این همه سخن از تحریف قرآن نگوئید، به اسلام و مسلمین و قرآن ستم نکنید و به خاطر تعصبات مذهبی از اعتبار قرآن مجید که سرمایه اصلی مسلمین جهان است، با تکرار کلمه تحریف نگاهید، بهانه به دست دشمن ندهید، شما اگر می‌خواهید از این طریق از شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام انتقام بگیرید، بدانید ناآگاهانه اساس اسلام را متزلزل می‌سازید، چرا که می‌گویید گروه عظیمی از مسلمین قائل به تحریف قرآن هستند، این ظلم عظیمی بر قرآن مجید است.

در پایان بار دیگر با صراحت می‌گوییم هیچ کس از محققان شیعه و اهل سنت قائل به تحریف قرآن نیستند و قرآنی را که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد، با آنچه امروز در دست مسلمین است کاملاً یکی

می‌دانند، و بر طبق تصریح خود قرآن معتقدند، خداوند حفظ قرآن را از هرگونه تغییر و تحریف و زوال تضمین کرده است. ولی بعضی از ناآگاهان و بی‌خبران متعصب از طرفین نسبت تحریف را به دیگری می‌دهند و متأسفانه بر سر شاخ بن می‌برند.
خداوند همه آنها را هدایت فرماید.

۲

تصییر در کتاب و سنت

دومین مسأله‌ای که پیوسته «بهانه‌جویان» و «مخالفان متعصب ما» بر پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام خرده می‌گیرند، مسأله «تقیّه» است؛ می‌گویند چرا شما تقیّه می‌کنید؟ آیا تقیّه نوعی نفاق نیست؟! آنها این مسأله را به قدری بزرگ می‌کنند که گویی تقیّه کار حرام یا گناه کبیره یا بالاتر از آن است.

غافل از این که قرآن با صراحت در آیات متعدّد، تقیّه را با شرایط خاص مجاز شمرده، و روایات وارده در منابع خود آنها نیز این معنا را تأیید می‌کند، و از آن فراتر، تقیّه (با شرایطش) فرمان صریح عقل است، و بسیاری از آنها نیز در زندگی شخصی خود آن را تجربه کرده و به آن عمل می‌کنند.

برای توضیح این سخن توجّه به چند نکته لازم است:

۱- تقیّه چیست؟

تقیّه آن است که انسان، عقیده دینی خود را در برابر مخالفان

متعصب و سرسخت که ممکن است خطری برای او بیافرینند، کتمان کند.

به عنوان مثال مسلمان موحدی در چنگال گروهی بت پرست لجوج، گرفتار شده که اگر اظهار توحید و اسلام کند، خون او را می‌ریزند یا صدمه مهمّ جانی، مالی و عرضی به او می‌رسانند، او عقیده باطنی خود را مکتوم می‌دارد تا از گزند آنها در امان بماند. یا یک مسلمان شیعی در بیابانی گرفتار یک فرد وهّابی تندرو می‌شود که ریختن خون مسلمان شیعه را مباح می‌داند، در این حالت برای حفظ جان و مال و ناموس خود، عقیده خود را از او مکتوم می‌دارد.

هر عاقلی تصدیق می‌کند که این کار کاملاً منطقی است و عقل بر آن حاکم است، چرا که نباید جان خود را فدای تعصب متعصبان کرد.

۲- فرق تقیه با نفاق

نفاق درست نقطه مقابل تقیه است، منافق کسی است که در باطن به مبانی اسلام اعتقاد ندارد یا در آن تردید دارد و متزلزل است، ولی در میان مسلمین اظهار اسلام می‌کند.

تقیه‌ای که ما می‌گوییم این است که در باطن اعتقاد صحیح اسلامی دارد، منتها تابع نظر بعضی از تندروان وهّابی که همه مسلمین را جز خودشان، کافر می‌دانند و برای آنها خط و نشان

می‌کشند و تهدید می‌کنند، نیست؛ هرگاه فرد با ایمانی عقیده خود را برای حفظ جان و مال و ناموس خود، از این گروه متعصّب کتمان کند، تقیّه است و عکس آن نفاق.

۳- تقیّه در ترازوی عقل

تقیّه در واقع یک سپر دفاعی است و به همین جهت در روایات ما به عنوان «تُرْس المؤمن» یعنی «سپر افراد با ایمان» معرفی شده است.

هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که انسان عقیده باطنی خود را در برابر افراد خطرناک و غیرمنطقی اظهار کند و جان یا مال یا ناموس خود را به خطر بیندازد، چرا که هدر دادن نیروها و امکانات بدون فایده عاقلانه نیست.

«تقیّه» شبیه روشی است که همه سربازان در میدان جنگ به کار می‌گیرند، خود را در لابه‌لای درختان، تونل‌ها، خاکریزها مخفی می‌کنند، لباس خود را به رنگ شاخه‌های درختان انتخاب می‌نمایند، تا بی جهت خون خود را هدر ندهند.

تمام عقلای دنیا برای حفظ جان خود در برابر دشمنان سرسخت، از روش تقیّه استفاده می‌کنند، و هرگز کسی را بر استفاده کردن از این روش، سرزنش نخواهند کرد. در تمام دنیا نمی‌توانید کسی را پیدا کنید که تقیّه را با شرایطش نپذیرفته باشد.

۴- تقیّه در کتاب الله

قرآن مجید در آیات متعدّدی تقیّه را در برابر کفّار و مخالفان مجاز شمرده است، به عنوان نمونه:

(الف) در داستان مؤمن آل فرعون می‌خوانیم:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...»؛ مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمان خود را (نسبت به آیین موسی) کتمان می‌کرد گفت: آیا شما می‌خواهید کسی را که می‌گوید پروردگار من خداست، به قتل برسانید در حالی که معجزات و دلایل روشنی با خود دارد.^۱

و در ادامه می‌گوید: «او را به حال خود رها کنید، اگر دروغ می‌گوید آثار دروغ دامان او را می‌گیرد، و اگر راست بگوید ممکن است بعضی از عذاب‌های الهی را که او نسبت به آن هشدار می‌دهد، دامان شما را بگیرد».

به این ترتیب مؤمن آل فرعون در عین تقیّه و «کتمان ایمان خود» نصایح لازم را به آن گروه متعصّب لجوج که تصمیم گرفته بودند خون پیامبر الهی موسی را بریزند، می‌کند.

(ب) در یک دستور صریح دیگر قرآنی می‌خوانیم: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً...»؛ مؤمنان نباید کفّار را دوست خود

۱. سوره غافر، آیه ۲۸.

انتخاب کنند، هر کس چنین کند از خداوند، بیگانه است، مگر این که بخواهید از آنها تقیه کنید»^۱.

این آیه دوستی با دشمنان حق را به کلی ممنوع کرده، جز در مواردی که ترک دوستی، سبب اذیت و آزار مسلمانی شود و به عنوان یک سپر دفاعی از دوستی با آنها به طور تقیه استفاده شود.

ج) داستان عمّار یاسر و پدر و مادرش را تمام مفسران نقل کرده‌اند که هر سه گرفتار چنگال مشرکان عرب شدند و آنها را وادار به برائت از پیامبر اسلام ﷺ کردند، پدر و مادر عمّار خودداری کرده و شهید شدند، ولی عمّار از روی تقیه مطابق میل آنها سخن گفت و سپس گریه کنان به خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید.

در این هنگام آیه شریفه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...»؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شوند... عذاب سختی دارند، مگر آنها که تحت فشار واقع شده‌اند...»^۲.

پیغمبر اکرم ﷺ پدر و مادر عمّار را جزء شهدا شمرد و اشک از چشمان عمّار سترد و فرمود: چیزی بر تو نیست، اگر باز تو را مجبور کردند تو نیز همان کلمات را تکرار کن!

اتفاق نظر همه مفسران اسلام در مورد نزول آیه فوق درباره عمّار و پدر و مادرش و سخنانی که پیامبر ﷺ بعد از آن فرمود، نشان می‌دهد

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

که مسأله تقیه مورد قبول همه است. راستی شگفت‌انگیز است که با این سندهای محکم قرآنی و کلمات مفسران اهل سنت، باز هم بر شیعه به خاطر قبول تقیه خرده‌گیری می‌کنند؟

آری نه عمّار منافق بود و نه مؤمن آل فرعون، بلکه از دستور الهی تقیه بهره گرفتند.

۵- تقیه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تقیه بازتاب وسیعی دارد به عنوان نمونه:

مسند ابی شیبّه از مسانید معروف اهل سنت است. او در داستان «مسيلمۀ کذاب» نقل می‌کند که مسيلمۀ کذاب دو نفر از یاران رسول خدا ﷺ را در منطقه نفوذ خود دستگیر کرد. از هر دو سؤال کرد، آیا شهادت می‌دهید که من فرستاده خدا هستم؟! یکی شهادت داد و نجات یافت و دوّمی شهادت نداد و گردنش را زدند.

هنگامی که خبر به پیغمبر اکرم ﷺ رسید، فرمود: آن که کشته شد بر طریق صدق و راستی قدم برداشت و دوّمی رخصت الهی را پذیرا شد و گناهی بر او نیست.^۱

در احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام به خصوص امامانی که در عصر قدرت بنی امیه و بنی عباس می‌زیستند و دوستان علی بن ابی طالب را هر کجا می‌یافتند به قتل می‌رساندند، دستور تقیه فراوان دیده می‌شود، زیرا

۱. مسند ابی شیبّه، جلد ۱۲، صفحه ۳۵۸.

مأمور بودند برای حفظ جان خویش از شرّ آن جانیان آدمکش و بی رحم، از سپر تقیّه بهره جویند.

۶- آیا تقیّه فقط در برابر کفار است؟

بعضی از مخالفان ما هنگامی که خود را در برابر آیات صریح و روایات بالا می بینند، چاره‌ای جز پذیرش مسأله مشروعیت تقیّه در اسلام نمی بینند، ولی می گویند تقیّه تنها در برابر «کفار» است و در برابر مسلمین تقیّه مشروع نیست.

حال آن که عدم تفاوت در میان این دو - با توجه به دلایل فوق - بسیار روشن است، زیرا:

۱- اگر مفهوم تقیّه حفظ جان و مال و عرض در برابر متعصّبان و افراد خطرناک است - که هست - چه تفاوتی میان مسلمان ناآگاه و متعصّب و کافر وجود دارد؟ اگر عقل و خرد حاکم به حفظ این امور و هدر ندادن بیهوده آنهاست، چه تفاوتی بین این دو مورد وجود دارد؟ ما کسانی را سراغ داریم که بر اثر شدت ناآگاهی و تبلیغات سوء می گویند: ریختن خون شیعه مایه تقرّب به خداست، آیا اگر شیعه مخلص از پیروان امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان چنین گروهی گرفتار شد و از او پرسیدند مذهب تو چیست؟ با صراحت بگوید: شیعه‌ام، و گلوی خود را به تیغ جهل و جنایت بسپارد؟!

هیچ عاقل و خردمندی چنین حکم می‌کند؟! به تعبیر دیگر اگر همان کاری را که مشرکان عرب، در برابر عمّار یاسر، یا پیروان مسیلمه کذاب در برابر دو نفر از یاران پیامبر ﷺ انجام دادند، حاکمان بنی امیه و خلفای بنی عباس و مانند آنها از مسلمانان ناآگاه نسبت به شیعیان علی (علیه السلام) انجام دادند، باید حکم به حرمت تقیه کنیم هر چند سبب نابودی صدها یا هزاران نفر پیروان مخلص اهل بیت (علیهم السلام) شود، به سبب این که این حاکمان به ظاهر مسلمانند؟! اگر امامان اهل بیت (علیهم السلام) با تأکید فراوان روی مسأله تقیه تأکید نکرده بودند، تا آنجا که فرمودند: «تَسْعَةُ أَعْشَارِ الدِّينِ التَّقِيَةُ؛ نه دهم دین تقیه است»^۱، شاید عدد کشتگان شیعه در عصر بنی امیه و بنی عباس به صدها هزار یا میلیون‌ها نفر می‌رسید، یعنی دهها برابر کشتارهای بیرحمانه و وحشیانه‌ای که داشتند انجام می‌دادند. آیا کمترین تردیدی در مشروعیت تقیه در چنین شرایطی می‌توان داشت؟

ما فراموش نمی‌کنیم که اهل سنت هم سالها به خاطر اختلافات مذهبی، از جمله بر سر مسأله حادث یا قدیم بودن قرآن، اختلافات شدیدی داشتند و خون‌های زیادی در این راه ریخته شد! (همان نزاعی که امروز از نظر محققان یک نزاع کاملاً بیهوده و بی معناست). آیا گروهی که خود را بر حق می‌دانستند، اگر در چنگال مخالفان

۱. بحارالانوار، جلد ۱۰۹، صفحه ۲۵۴.

گرفتار می شدند و از عقیده آنها سؤال می شد، باید با صراحت می گفتند ما فلان عقیده را داریم، هر چند خون آنها را بریزند، بی آن که کمترین فایده و تأثیری برای ریخته شدن خون آنها باشد؟!

۲- فخر رازی در تفسیر آیه شریفه ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾^۱ می گوید: ظاهر آیه دلالت دارد بر این که تقیه در برابر کفار غالب مباح است، «إِلَّا أَنْ مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ - رَضٍ - أَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَلَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمَشْرِكِينَ حَلَّتِ التَّقِيَّةُ مُحَامَاةَ عَلِي النَّفْسِ؛ مَذْهَبُ شَافِعِيِّ إِنْ هَذَا أَنَّ كَفَرَ وَ كَفَّارٌ شَوْدُ، تَقِيَّةٌ لِإِحْفَاطِ النَّفْسِ، حَلَالٌ اسْت.»

سپس به بیان دلیل جواز تقیه برای حفظ مال می پردازد و به حدیث نبوی «حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ؛ احْتِرَامُ مَالِ الْمُسْلِمَانِ مِثْلُ احْتِرَامِ خُونِ أَوْسْتٍ» و حدیث «مَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ کسی که برای حفظ اموالش کشته شود شهید است»^۲ استدلال می کند.

در تفسیر نیشابوری که در حاشیه تفسیر طبری آمده نیز می خوانیم: قال الامام الشافعي: «تجوز التقية بين المسلمين كما تجوز بين الكافرين محاماة عن النفس؛ تقیه به خاطر حفظ جانها در میان

۱. سورة آل عمران، آیه ۲۸.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۱۳.

مسلمانان جایز است، همان‌گونه که در میان کفار و مسلمین جایز است.^۱

۳- جالب این است که در دوران خلافت بنی‌عبّاس جمعی از محدّثان اهل سنّت به سبب اعتقاد به «قدیم بودن قرآن» تحت فشار حاکمان بنی‌عبّاس قرار گرفتند و آنها از باب تقیّه اعتراف به حادث بودن قرآن کردند و نجات یافتند.

«ابن سعد» مورّخ معروف، در کتاب طبقات و «طبری» مورّخ معروف دیگر، در کتاب تاریخ خود به دو نامه اشاره می‌کنند که از سوی «مأمون» در این رابطه به رییس شرطه بغداد «اسحاق بن ابراهیم» ارسال شد.

در مورد نامهٔ اوّل ابن سعد می‌نویسد، مأمون به رییس شرطه نوشت، هفت نفر از محدّثین معروف (محمّد بن سعد کاتب واقدی - ابومسلم - یحیی بن معین - زهیر بن حرب - اسماعیل بن داود - اسماعیل بن ابی مسعود و احمد بن الدورقی) را تحت الحفظ، نزد من بفرست. هنگامی که نزد مأمون آمدند از آنها به عنوان آزمایش سؤال کرد، اعتقاد شما دربارهٔ قرآن چیست؟ همگی جواب دادند قرآن مخلوق است (با این که رأی مشهور میان محدّثین عکس این معنا یعنی قدیم بودن قرآن بود و آنها نیز به آن معتقد بودند).^۲

۱. تفسیر نیشابوری (در حاشیّه تفسیر الطبری)، جلد ۳، صفحه ۱۱۸.

۲. طبقات ابن سعد، جلد ۷، صفحه ۱۶۷، چاپ بیروت.

آری آنها از ترس مجازات‌های سنگین مأمون تقیه کردند و اعتراف به مخلوق بودن قرآن نمودند و رهایی یافتند.

به دنبال نامهٔ دوّم مأمون که طبری آن را نقل کرده و مخاطب در آن نیز رئیس شرطهٔ بغداد است، چنین می‌خوانیم: هنگامی که نامهٔ مأمون به او رسید، جمعی از محدّثان را که شاید عدد آنها به ۲۶ نفر می‌رسید، احضار کرد و نامهٔ مأمون را بر آنها خواند، سپس یک یک را صدا زد تا عقیدهٔ خود را دربارهٔ قرآن اظهار کنند، همهٔ آنها به استثنای چهار نفر اعتراف کردند که قرآن مخلوق است (و با تقیه رهایی یافتند).

آن چهار نفر که اعتراف نکردند: احمد بن حنبل، سجاده، القواریری، و محمّد بن نوح بودند. رئیس شرطه دستور داد آنها را به زنجیر بکشند و زندانی کنند، فردا همهٔ آنها را فراخواند، همان سخن قبلی دربارهٔ قرآن را بر آنها تکرار کرد، سجاده اعتراف کرد که قرآن مخلوق است و آزاد شد و بقیه اصرار بر مخالفت کردند و آنها را به زندان بازگرداند.

روز بعد آن سه نفر را فراخواند و «القواریری» از گفتهٔ خود بازگشت و آزاد شد، ولی احمد بن حنبل و محمّد بن نوح همچنان برگفتار خود اصرار ورزیدند، و رئیس شرطه آنها را به شهر «طرطوس»^۱ تبعید کرد.

۱. شهری در شام در کنار دریا (معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۰).

هنگامی که بعضی از افراد به گروهی که تقیّه کردند اعتراض نمودند، آنها به عمل عمار یاسر در برابر کفار استناد جستند.^۱ اینها همه به وضوح نشان می‌دهد، در صورتی که انسان تحت فشار شدید قرار گیرد و تنها راه نجات از چنگال ستمگران تقیّه باشد، می‌تواند راه تقیّه را در پیش گیرد، خواه در مقابل کافر باشد یا در برابر مسلمان (دقت کنید).

۷- تقیّه حرام

در بعضی از موارد تقیّه حرام است، و آن زمانی است که اگر فرد یا گروهی راه تقیّه را پیش گیرند و عقیده مذهبی خود را پنهان دارند، اصل اسلام به خطر افتد یا ضربه شدیدی بر کیان مسلمین وارد گردد، در این گونه موارد باید عقیده واقعی خود را ظاهر کنند، هر چند خطر یا ضرری برای آنها داشته باشد.

و آنها که گمان می‌کنند اینها از قبیل به هلاکت افکندن خویش (إلقاء النفس إلى التهلكة) است که قرآن با صراحت از آن نهی کرده و فرموده «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۲ سخت در اشتباهند، زیرا لازمه آن این است که حضور در میدان جهاد نیز حرام باشد، در حالی که هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید، و از این جا روشن می‌شود که قیام امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر یزید، یک وظیفه

۱. تاریخ طبری، جلد ۷، صفحه ۱۹۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

قطعی دینی بوده، و امام حاضر نشد - حتی به عنوان تقیه - با یزیدیان و بنی امیه غاصب خلافت اسلامی کنار بیاید، زیرا می دانست ضربه شدیدی به کیان اسلام خواهد خورد و قیام و شهادت او مایه بیداری مسلمین و نجات اسلام از چنگال تفاله های جاهلیت است.

۸- تقیه مدارایی

این نوع دیگری از تقیه است که صاحبان یک مذهب برای حفظ وحدت صفوف مسلمین در کارهایی که لطمه ای به اساس دین و مذهب نمی زند، با سایر فرق مسلمین هماهنگی کنند.

مثلاً پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام عقیده دارند بر فرش نمی توان سجده کرد و حتماً باید بر سنگ یا سایر اجزای زمین و مانند آن سجده نمود، و حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً؛ زمین برای من محلّ سجده و وسیله تیمّم قرار داده شده است»^۱ را دلیل بر آن می دانند.

حال اگر بخواهند برای حفظ وحدت در صفوف سایر مسلمین در مساجد آنها، یا در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله نماز بخوانند، ناگزیر بر همان فرش ها - مانند دیگران - سجده می کنند.

این کار جایز و چنین نمازی به عقیده ما صحیح است و این را تقیه مدارایی می گویند، زیرا مسأله ترس از جان و مال در آن مطرح نیست،

۱. صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۹۱ و سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۴۳۳ (در کتب بسیار دیگری نیز این حدیث نقل شده است).

بلکه مسأله مدارا کردن با سایر فرق اسلام در آن مطرح است.

بحث تقیّه را با سخنی از یکی از بزرگان پایان می‌دهیم:

یکی از بزرگان شیعه با یکی از شیوخ الازهر در مصر ملاقاتی

داشت، او به عنوان سرزنش به این عالم شیعی می‌گوید: شنیده‌ایم

شما تقیّه می‌کنید؟!

عالم شیعی در پاسخ گفت: «لعن الله من حملنا على التقيّة؛ از

رحمت خدا دور باد آن کس که ما را مجبور به تقیّه کرد!»!

۳

عمر الی صحابہ

شکی نیست که یاران پیامبر اسلام ﷺ از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. آیات و وحی الهی را از زبان پیامبر می‌شنیدند، معجزات آن حضرت را می‌دیدند، با سخنان گهربارش پرورش می‌یافتند و از الگوهای عملی و اسوه حسنه آن حضرت بهره‌مند بودند.

به همین دلیل در میان آنها بزرگان و شخصیت‌های ممتازی پرورش یافتند که جهان اسلام به وجود آنها افتخار و مباهات می‌کند، ولی مسأله مهم این‌جاست که آیا همه صحابه بدون استثنا، افرادی مؤمن، صالح، راستگو، درستکار و عادل بودند یا در میان آنها افراد ناصالحی نیز وجود داشتند.

۱- دو عقیده متضاد

درباره صحابه دو عقیده مختلف وجود دارد: نخست این که همه

آنها بدون استثنا در هاله‌ای از قداست قرار دارند و افرادی صالح، صادق، با تقوی و عادل بودند. به همین دلیل هر کدام روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کنند، صحیح و قابل قبول است، و کمترین ایرادی بر آنها نمی‌توان گرفت، و اگر کارهای خلافی از آنها سرزده، باید به توجیه‌گری پردازیم. این عقیده گروه کثیری از اهل سنت است. عقیده دیگر این که گرچه در میان آنها افرادی با شخصیت، فداکار، پاک و با تقوا بوده‌اند، ولی افراد منافق و ناصالح نیز وجود داشته که قرآن مجید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آنها بیزار می‌جستند.

به تعبیر دیگر، همان معیارهایی را که برای شناخت افراد خوب از بد در همه جا به کار می‌گیریم، باید درباره آنها نیز اعمال کنیم، منتها چون صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، اصل را بر خوبی آنها بگذاریم ولی هرگز چشم خود را بر حقایق نمی‌بندیم و صدور اعمال منافی عدالت و صدق و راستی را نادیده نمی‌گیریم، چرا که این کار ضربه‌های سنگینی بر اسلام و مسلمین می‌زند و سبب نفوذ منافقان در حوزه اسلام می‌شود.

شیعیان و گروهی از روشنفکران اهل سنت این عقیده را برگزیده‌اند.

۲- تندروان تنزیه

گروهی از طرفداران تنزیه صحابه چنان تند رفته‌اند که هر کس لب

به نقادی از آنان بگشاید، او را فاسق و گاه ملحد و زندیق می‌نامند و یا خون او را مباح می‌شمرند!!

از جمله در کتاب «الاصابة» از ابوزرعه رازی چنین می‌خوانیم: «هر گاه کسی را دیدی که به یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ خرده‌گیری می‌کند، بدان که او زندیق است و این به خاطر آن است که رسول خدا ﷺ حق است و قرآن حق است، و آنچه او آورده حق است و تمام این‌ها را صحابه برای ما آوردند و اینها (مخالفتان) می‌خواهند، شهود ما را از اعتبار بیندازند تا کتاب و سنت از دست برود!»^۱

«عبدالله موصلی» در کتاب «حتی لا ننخدع» می‌گوید: آنها (صحابه) گروهی هستند که خدا آنان را برای هم نشینی پیغمبرش و اقامه دین و شرع او برگزیده و آنها را وزیران پیامبرش قرار داده و حب آنها را دین و ایمان و بغض آنها را کفر و نفاق شمرده! و بر امت واجب کرده، همه آنها را دوست بدانند و پیوسته از خوبی‌ها و فضایل آنان سخن بگویند و در برابر جنگ و نزاع‌هایی که آنها با هم داشتند سکوت کنند!»^۲ در حالی که خواهیم دید این سخن برخلاف کتاب و سنت است.

۱. الاصابة، جلد ۱، صفحه ۱۷.

۲. حتی لا ننخدع، صفحه ۲.

۳- پرسش‌های بی‌جواب

در اینجا هر خردمند با انصافی که سخنان بی‌دلیل را چشم و گوش بسته نمی‌پذیرد، این سؤالات را از خود می‌کند:

خداوند در قرآن مجید درباره همسران پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمِ كُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ ای همسران پیامبر هر کس از شما گناه آشکاری کند مجازات او دو چندان است و این کار برای خدا آسان است.^۱

ما صحابه را به هر معنا تفسیر کنیم (که تفاسیر گوناگون آن خواهد آمد) بی‌شک همسران پیامبر ﷺ آشکارترین مصداق آن هستند، قرآن می‌گوید نه تنها از گناهان آنها صرف نظر نمی‌شود، بلکه مجازاتش دو چندان است.

آیا این آیه را باور کنیم یا سخنان طرفداران تنزیه بی‌قید و شرط را؟ و نیز قرآن درباره فرزند نوح شیخ الانبیاء به خاطر خطاهایش می‌گوید: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؛ او عملی ناصالح است^۲ و به نوح هشدار می‌دهد که درباره او شفاعت نکند!

آیا فرزند پیامبر مهمتر است یا اصحاب و یاران او؟
و درباره همسر نوح و لوط (دو پیامبر بزرگ الهی) می‌گوید:

۱. سوره احزاب، آیه ۳۰.

۲. سوره هود، آیه ۴۶.

﴿فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغَيِّبَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾؛ آن دو نسبت به همسرشان (نوح و لوط) خیانت کردند و با دشمنان همکاری داشتند) و آن دو پیامبر نتوانستند از آنها شفاعت کنند و به آن دو گفته شد، همراه دوزخیان وارد آتش شوید.^۱

آیا این آیات با صراحت نمی‌گوید: معیار خوبی و بدی افراد، ایمان و اعمال آنهاست و حتی فرزند و همسر پیامبر بودن، در صورت فساد اعمال مانع از دوزخی شدن افراد نمی‌شود؟

با این حال آیا صحیح است ما چشم بر هم بگذاریم و بگوییم فلان فرد چون زمانی از صحابه بوده، محبت او دین و ایمان و مخالفتش کفر و نفاق است؟ هر چند بعداً به صف منافقین پیوسته و قلب پیامبر ﷺ را آزار داده و به مسلمین خیانت کرده باشد.

آیا عقل و خرد این سخن را باور می‌کند؟

اگر کسی بگوید، طلحه و زبیر در آغاز افراد خوبی بودند ولی آن گاه که هوای حکومت بر سر آنها افتاد و همسر پیامبر (عایشه) را با خود همراه کردند و بیعت و پیمان خود را با علی ع که قاطبه مردم مسلمان دست بیعت به او داده بودند، شکستند و آتش جنگ جمل را بر افروختند و حدود ۱۷ هزار نفر از مسلمانان در این آتش سوختند، آنها از راه راست منحرف شدند و خون این گروه عظیم به گردن آنهاست، و در قیامت باید جوابگو باشند.

۱. سوره تحریم، آیه ۱۰.

آیا این سخن از حقیقت به دور است؟!
 یا اگر کسی بگوید معاویه با تخلف از بیعت با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و عدم
 اعتراف به حقی که از سوی خاص و عام مسلمانین مورد پذیرش بود و
 روشن ساختن آتش جنگ صفین و ریخته شدن خون بیش از یکصد
 هزار نفر از مسلمانان، مردی ستمگر بوده، سخنی به ناحق گفته
 است؟!!

آیا می‌توان چشم بر این حقایق تلخ تاریخ بست یا از طریق
 توجیهات نادرستی که هیچ خردمندی آن را نمی‌پذیرد، از کنار این
 حوادث بسیار اسفبار گذشت؟ آیا حبّ این گونه افراد - به گفته
 عبدالله موصلی - دین و ایمان است و بغض آنها کفر و نفاق؟! آیا ما
 وظیفه داریم در برابر کارهای خلافی که انجام شده و سبب قتل
 هزاران نفر شده، سکوت کنیم؟ کدام عقل چنین حکم می‌کند؟ قرآن
 می‌گوید در میان اطرافیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی از منافقان بودند، آیا این
 آیات قرآن را نادیده بگیریم؟

قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ
 الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾^۱
 آیا انتظار داریم چنین منطقی را مردم خردمند جهان بپذیرند؟

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۴- صحابه کیانند؟

نکته مهم دیگر در این جا مفهوم «صحابه» است. در این که منظور از «صحابه» که این هاله قداست را به دور آنان کشیده‌اند چه کسانی هستند، تعابیر و تعاریف کاملاً متفاوتی از سوی علمای اهل سنت ارائه شده است.

۱- بعضی آن قدر آن را توسعه داده‌اند که می‌گویند هر کس از مسلمانان آن حضرت را دیده است، از اصحاب آن حضرت است! این تعبیر را «بخاری» ذکر کرده و می‌گوید: «من صحب رسول الله ﷺ أو رآه من المسلمین فهو من أصحابه!».

احمد بن حنبل عالم معروف اهل سنت نیز آن را بسیار گسترده دانسته و می‌گوید: «أصحاب رسول الله ﷺ كل من صحبه شهراً أو يوماً أو ساعة أو رآه؛ اصحاب رسول خدا ﷺ هر کسی است که یک ماه یا یک روز یا حتی یک ساعت با او مصاحبت داشته، یا او را دیده است!».

۲- بعضی دیگر تعریف محدودتری برای صحابی برگزیده‌اند به عنوان مثال قاضی ابوبکر محمد بن الطیب می‌گوید: «گرچه مفهوم لغوی صحابی عام است، ولی عرف امت این واژه را تنها به کسانی اطلاق می‌کنند که مدّت قابل ملاحظه‌ای با آن حضرت مصاحبت داشته‌اند؛ نه کسی که تنها یک ساعت در خدمتش بوده، یا چند قدم با او گام برداشته، یا حدیثی از آن حضرت شنیده است.».

۳- بعضی مانند سعید بن المسیب دایره را از این هم تنگ‌تر کرده، و گفته است: «صحابی پیامبر ﷺ تنها کسانی هستند که حدّ اقل یک یا دو سال با آن حضرت بوده و در یک یا دو غزوه با رسول خدا شرکت جستند».^۱

این تعاریف و تعاریف دیگری که برای عدم اطالۀ کلام از نقل آن پرهیز شد، نشان می‌دهد که دقیقاً روشن نیست مضمولان این قداست چه کسانی هستند، ولی اغلب همان معنای وسیع و گسترده را انتخاب کرده‌اند، هر چند در بحث‌های مورد نظر ما تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند، زیرا بسیاری از موارد نقض که در آینده از آن بحث خواهد شد، همانها هستند که مدّت طولانی با آن حضرت بوده‌اند.

۵- انگیزه اصلی عقیده تنزیه

با این که اعتقاد به قداست فوق العاده صحابه که از پاره‌ای جهات شبیه به عصمت است، نه در قرآن مجید آمده و نه در سنت، بلکه از کتاب و سنت و تاریخ، ضدّ آن استفاده می‌شود، و حتی گفته می‌شود در قرن اوّل چنین اعتقادی وجود نداشته، باید دید چرا و به چه دلیل این مسأله در قرون بعد مطرح شده است.

به نظر می‌رسد گزینش این اعتقاد، چند دلیل داشته است:

۱- خوشبینانه‌ترین فرض همان است که در بعضی از بحث‌های

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۲۳۷.

گذشته آمد که عده‌ای چنین می‌پنداشتند که اگر قداست کامل صحابه از دست آنها گرفته شود، حلقهٔ اتصال میان آنها و پیامبر ﷺ بریده خواهد شد، زیرا کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ توسط آنها به ما رسیده است.

ولی پاسخ این سخن روشن است، زیرا هیچ کس همهٔ صحابه را - خدای نکرده - نادرست و دروغگو نمی‌داند، چرا که در میان آنها افراد ثقه و مورد اعتماد فراوان بودند و همانها می‌توانند حلقهٔ اتصال ما با پیامبر اکرم ﷺ باشند، همان‌گونه که ما دربارهٔ یاران اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوییم.

جالب این‌که در قرون بعد نیز همین مشکل وجود دارد، زیرا امروز ما با چندین واسطه خود را به عصر رسول خدا ﷺ می‌رسانیم، ولی هیچ کس نمی‌گوید همهٔ این واسطه‌ها ثقه و صادق القول هستند و همگی دارای قداستند و اگر غیر از این باشد، دین ما از بین می‌رود. بلکه همه می‌گویند باید روایات را از افراد ثقه و عادل اخذ نمود، کتب رجال نیز برای همین مقصود یعنی شناخت ثقات از غیر ثقات نگاشته شده است، حال چه مانعی دارد دربارهٔ صحابه همان‌گونه عمل کنیم که در رابطه با دیگران عمل می‌کنیم؟!

۲- این تصوّر که «جرح» یعنی ایراد نقص بر بعضی از صحابه، مقام شامخ پیامبر اسلام ﷺ را پایین می‌آورد، پس به این دلیل جایز نیست. باید از کسانی که به این دلیل تمسک می‌جویند پرسید: آیا قرآن

سخت‌ترین حملات را به منافقانی که اطراف پیامبر را گرفته بودند نکرده است؟ آیا وجود منافقان در لابه لای یاران صادق و خالص آن حضرت، از مقام والای آن بزرگوار کاسته است؟ ابداً!

خلاصه همیشه و در هر زمان، حتی در عصر همه پیامبران بزرگ، خوب و بد بوده و به مقام شامخ آنها لطمه نمی‌زده است.

۳- اگر مسأله جرح و نقد اعمال صحابه پیش آید، به موقعیت خلفای نخستین لطمه می‌زند، بنابراین برای حفظ آنها باید روی مسأله قداست صحابه تأکید کرد، تا کسی نتواند مثلاً کارهایی که در زمان عثمان در مورد بیت‌المال و غیر آن انجام گرفت و امثال آن را زیر سؤال ببرد و بر خلیفه ایراد بگیرد که چرا چنین کرد و چنان کرد! حتی معاویه و کارهای او مانند مخالفت با پیشوای مسلمین (علی علیه السلام) و به راه انداختن جنگ‌های خونین و کشتار مسلمانان، را می‌توان به این وسیله توجیه کرد، و او را از دسترس نقد نقّادان دور نگه داشت.

البته مفهوم این سخن آن است که این قداست را سیاستمداران قرون نخستین پایه ریزی کردند، همان‌گونه که تفسیر آیه «أولوا الأمر» به حاکمان هر زمان - به مفهوم وسیع کلمه - که حتی شامل حکام ظالم بنی‌عبّاس و بنی‌امیه می‌شود، نیز زاینده برنامه ریزی سیاسی حکام بود، و تصوّر نمی‌کنم نتیجه این سخن باب طبع طرفداران قداست تمام صحابه باشد.

۴- گروهی دیگر عقیده دارند، اعتقاد به قداست صحابه به خاطر دستوری است که در بعضی از آیات قرآن و احادیث نبوی ﷺ وارد شده است.

البته این ظاهراً بهترین توجیه است، ولی هنگامی که این دلیل را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم روشن می‌شود که در آیات و روایات مزبور چیزی که آنها می‌خواهند مطلقاً یافت نمی‌شود.

مهمترین آیه‌ای که بدان تمسک جسته‌اند آیه زیر است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلَىٰ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنها (نیز) از خدا خشنودند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، و این پیروزی بزرگی است.^۱

بسیاری از مفسران اهل سنت در ذیل این آیه حدیثی (از بعضی از صحابه، از پیامبر) نقل کرده‌اند که مضمونش چنین است: «جميع أصحاب رسول الله في الجنة محسنهم و مسيئهم» و در آن به آیه فوق استناد شده است.^۲

۱. سورة توبه، آیه ۱۰۰.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر المنار، ذیل آیه فوق.

جالب این که آیه فوق می‌گوید، تابعین در صورتی اهل نجاتند که در نیکی‌ها از صحابه پیروی کنند (نه در بدی‌ها) و مفهومش این می‌شود که بهشت برای صحابه تضمین شده است، آیا مفهوم این سخن، آزاد بودن آنها در گناهان است؟!

آیا پیامبری که برای هدایت و اصلاح مردم آمده، ممکن است یاران خود را استثنا کند و گناه آنها را نادیده بگیرد، در حالی که قرآن درباره زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از نزدیکترین صحابه بودند می‌گوید: اگر گناه کنید مجازات شما دو چندان است.^۱

نکته قابل توجه این که هرگونه ابهامی در این آیه باشد، آیه ۲۹ سوره فتح آن را برطرف می‌کند، زیرا صفات یاران راستین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چنین شرح می‌دهد:

«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ آنها در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، آنها را پیوسته در حال سجود و رکوع می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، آثار سجده در صورتشان نمایان است».

آیا کسانی که آتش جنگ جمل و صفین را برافروختند و بر ضد امام وقت شوریدند و ده‌ها هزار نفر از مسلمانان را به کشتن دادند، مصداق این صفات هفت‌گانه بودند؟ آیا در میان خود مهربان بودند؟

۱. سوره احزاب، آیه ۳۰.

آیا شدت عمل آنها در برابر کفار بود یا در برابر مسلمین؟! خداوند در ذیل همین آیه، جمله‌ای بیان فرموده که مقصد و مقصود را روشن تر می‌سازد، می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ خداوند به کسانی از آنها (یاران پیامبر) که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است.^۱

بنابراین وعده مغفرت و اجر عظیم فقط برای کسانی است که دارای ایمان و عمل صالح باشند و لا غیر. آیا کسانی که کشتار مسلمین را در جنگ جمل و مانند آن به راه انداختند یا بیت المال را در عهد عثمان حیف و میل کردند، دارای عمل صالح بودند؟ جالب این که خداوند پیغمبران بزرگ خود را به خاطر یک ترک اولی مورد مؤاخذه قرار داد؛ آدم را به سبب یک ترک اولی از بهشت بیرون فرستاد.

یونس را به دلیل ترک اولی مدّتی در شکم ماهی، در ظلمات ثلاث زندانی کرد.

نوح را به علت شفاعت برای فرزند گنه‌کارش مورد مؤاخذه قرار داد؛ آیا باور کردنی است که صحابه پیامبر اسلام را از این قانون مستثنا کند.

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۶- آیا همه صحابه بدون استثنا عادل بودند؟

همان گونه که گفتیم غالب برادران اهل سنت می‌گویند، همه صحابه یعنی کسانی که در عصر پیامبر بودند یا آن حضرت را درک کردند و قسمتی از زمان را با آن حضرت بودند، بدون هیچ استثنایی دارای مقام عدالت بودند و قرآن گواه بر این معناست.

متأسفانه این برادران بعضی از آیات قرآن را که به سود آنهاست پذیرفته و بقیه آیات را به فراموشی سپرده‌اند. آیاتی که استثناهایی برای این مطلب ارائه می‌دهد، (می‌دانیم همه عمومات معمولاً استثناهایی دارد).

ما عرض می‌کنیم:

این چه عدالتی است که قرآن مجید بارها خلاف آن را بیان کرده است، از جمله در آیه ۱۵۵ سوره آل عمران می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. آیه اشاره به کسانی است که در روز جنگ احد پا به فرار گذاشتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل دشمن تنها رها کردند. آیه می‌گوید: «کسانی که در روز روبه‌رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانشان به لغزش افکند. خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است».

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که در آن روز، گروهی فرار

کردند و در تواریخ عدد این گروه بسیار زیاد ذکر شده است و جالب این که می‌گویند شیطان بر آنها غلبه کرد و غلبه شیطان هم به سبب گناهی بود که مرتکب شده بودند، پس گناهان پیشین باعث گناه بزرگ فرار از زحف یعنی پشت کردن به میدان و دشمن شد، گرچه ذیل آیه می‌گویند که خداوند آنها را بخشید، ولی بخشش پروردگار به سبب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مفهومش این نیست که آنها عادل بودند و مرتکب گناه نشدند، بلکه با صراحت قرآن می‌گویند آنها مرتکب گناهان متعددی شدند.

* * *

این چه عدالتی است که قرآن مجید در آیه ۶ سوره حجرات بعضی را به عنوان «فاسق» معرفی کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

در میان مفسران، معروف است که این آیه مربوط به «ولید بن عقبه» است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را با گروهی برای جمع آوری زکات طایفه «بنی المصطلق» فرستاد، ولید برگشت و گفت اینها آماده زکات نیستند و بر ضد اسلام قیام کرده‌اند.

گروهی از مسلمانان حرف ولید را باور کردند و آماده پیکار با آن

طایفه سرکش شدند، ولی آیه شریفه سوره حجرات نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که اگر یک فرد فاسق خبری آورد، تحقیق کنید، مبادا گروهی را به خاطر آن خبر فاسق گرفتار سازید و ضربه‌ای بر آنها وارد کنید و بعد هم پشیمان شوید.

اتفاقاً بعد از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق طایفه مؤمنی هستند و به استقبال ولید آمده بودند، نه برای قیام بر ضد اسلام و ولید، اما چون ولید با آنها خصومتی داشت، همین را بهانه کرده و برگشت و آن خبر نادرست را خدمت پیغمبر اکرم ﷺ عرض کرد.

ولید از صحابه پیغمبر ﷺ بود، یعنی جزء کسانی بود که پیغمبر اکرم ﷺ را درک کرد و در خدمت پیغمبر بود. قرآن در این جا او را فاسق می‌داند، آیا با عدالت همه صحابه سازگار است؟

* * *

این چه عدالتی است که بعضی از صحابه به هنگام تقسیم زکات به پیغمبر اکرم ﷺ اعتراض کردند. قرآن مجید اعتراض آنها را در آیه ۵۸ سوره توبه نقل کرده است: «**وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْحَطُونَ**»؛ در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می‌گیرند، اگر سهمی از آن به آنها داده شود، راضی می‌شوند و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند». آیا این گونه افراد عادلند؟

* * *

این چه عدالتی است که قرآن مجید درباره جنگ احزاب مطابق آیه ۱۲ و ۱۳ سوره احزاب می‌فرماید: گروهی از منافقان و بیماردلان که در خدمت پیغمبر بودند و در آن جنگ شرکت داشتند، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به فریب‌کاری متهم ساختند و گفتند: «مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»؛ خدا و پیغمبرش جز وعده‌های دروغین به ما ندادند!»، بعضی از آنها فکر می‌کردند که در این جنگ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکست می‌خورد و آنها احتمالاً کشته می‌شوند و اسلام پایان می‌گیرد، و یا از روایاتی که شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند استفاده می‌شود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام کندن خندق در داستان معروف پیدا شدن سنگ و شکستن آن سنگ به وسیله ایشان، زمانی که وعده فتح شام و ایران و یمن را به آنها داد گروهی همه اینها را به استهزا گرفتند.

آیا این‌ها از اصحاب نبودند؟

و از آن عجیب‌تر این‌که در آیه بعد می‌فرماید: «گروهی از آنها (خطاب به مردم مدینه که در جنگ شرکت داشتند) گفتند این‌جا جای توقف شما نیست به خانه‌های خود بازگردید»؛ «وَإِنْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا».

و باز گروهی خدمت پیغمبر آمده و برای فرار از میدان احزاب عذر تراشی می‌کردند که قرآن در همین آیه می‌گوید: «وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا

فِرَاراً؛ گروهی از آنان از پیغمبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است، اجازه دهید برای حفظ خانه‌هایمان به مدینه بازگردیم. آنها دروغ می‌گفتند، خانه‌های آنها بدون حفاظ نبود، فقط می‌خواستند فرار کنند. خوب، چگونه ممکن است ما همه این اعمال را نادیده بگیریم و انتقادی را درباره آنها نپذیریم.

* * *

از همه اینها بدتر نسبت خیانت دادن به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی بعضی از صحابه است که در آیه ۱۶۱ سوره آل عمران منعکس است. قرآن می‌گوید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُعْلَلَ وَمَنْ يُعْلَلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هر کس خیانت کند روز رستاخیز آن چه را در آن خیانت کرده با خود به صحنه محشر می‌آورد، سپس به هر کس آن چه کسب کرده، داده می‌شود و به آنها ستم نخواهد شد، یعنی اگر مجازاتی می‌بینند محصول اعمال خود آنهاست.

دو شأن نزول برای این آیه گفته‌اند: بعضی گفته‌اند آیه اشاره به برنامه یاران «عبدالله بن جبیر» است که در جنگ احد در سنگر کوه «عینین» بودند و هنگامی که سپاه اسلام در آغاز جنگ بر دشمن پیروز شد، تیراندازی که همراه عبدالله بودند، با این که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود از آنجا تکان نخورید سنگر خود را رها کرده و برای

جمع‌آوری غنایم حرکت کردند و بدتر از این عمل، گفتار آنها بود که می‌گفتند می‌ترسیم پیغمبر در تقسیم غنایم رعایت حال ما را نکند (تعبیر به جمله‌ای کردند که قلم از ذکر آن شرم دارد).

شان نزول دیگری که «ابن‌کثیر» و «طبری» ذیل همین آیه در تفسیر خود آورده‌اند، این است که: پارچهٔ سرخ رنگ گرانبهایی بعد از پیروزی در جنگ بدرگم شد. بعضی از نابخردان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خیانت متهم کردند و چیزی نگذشت پیدا شد و معلوم شد یکی از افراد لشکر آن را برداشته بود.

آیا همهٔ این نسبت‌های ناروا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با عدالت می‌سازد؟ اگر وجدان خود را قاضی کنیم، آیا می‌پذیریم که این‌گونه اشخاص عادل بودند و پاک و پاکیزه، و هیچ کس حق ندارد نقدی به کارهای آنها بکند؟

انکار نمی‌کنیم که اکثر اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد وارسته و پاکی بودند، ولی این‌که ما یک حکم کلی کنیم و همه را با آب تقوا و عدالت شستشو دهیم و حق هرگونه انتقاد را نسبت به اعمال آنها از همه کس بگیریم، واقعاً بسیار حیرت‌انگیز است.

* * *

این چه عدالتی است که یکی از افرادی که ظاهراً جزء صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، (منظورمان معاویه است) به خود اجازه می‌دهد به صحابهٔ والا مقامی همچو علی رضی الله عنه، سال‌ها سب و لعن کند

و به همه مردم شهرها بدون استثنا دستور دهد، این برنامه را اجرا کنند. به دو حدیث زیر توجه کنید:

۱- در صحیح مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است می‌خوانیم: «معاویه» به «سعد بن ابی وقاص» گفت: چرا از سب و لعن ابوتراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) خودداری می‌کنی؟ گفت: من از پیامبر سه فضیلت مهم درباره او شنیدم که اگر یکی از آنها را من داشته باشم از ثروت‌های عظیم دنیا برای من مهم‌تر است و به این دلیل به خود اجازه نمی‌دهم آن حضرت را سب کنم.^۱

۲- در کتاب «العقد الفرید» نوشته یکی از دانشمندان اهل سنت (ابن عبد ربّه اندلسی) چنین می‌خوانیم: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام دیده از جهان بریست، معاویه به زیارت خانه خدا آمد و وارد مدینه شد. تصمیم داشت علی علیه السلام را بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله سب و لعن کند! به معاویه گفتند: «سعد بن ابی وقاص» در مسجد حضور دارد و ما فکر نمی‌کنیم این کار تو را تحمّل کند، ممکن است عکس‌العمل شدیدی از خود نشان دهد، کسی را بفرست و رأی او را جویا شو. معاویه کسی را نزد سعد فرستاد و مطلب را به او گفت، سعد در جواب گفت: اگر چنین کاری کنی، من از مسجد پیغمبر بیرون می‌روم

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۷۱، کتاب فضائل الصحابه و همچنین کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، جلد ۷، صفحه ۶۰ (آن سه فضیلت عبارت است از: حدیث منزلت، حدیث لأعطین الراية غدأ... و آیه مباحله).

و دیگر هرگز به مسجد رسول الله ﷺ نخواهم آمد.

معاویه بعد از شنیدن این پیام و عکس العمل، از لعن علی رضی الله عنه خودداری کرد، تا زمانی که سعد از دنیا رفت. بعد از وفات سعد معاویه بر منبر، علی رضی الله عنه را سب و لعن کرد و به تمام عمال و فرماندارانش نوشت که آن حضرت را در منابر سب و لعن کنند؛ آنها هم چنین کردند. این مطلب به گوش «ام سلمه» همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. نامه ای به معاویه نوشت که شما خدا و پیامبر را در منابر سب می کنید! مگر شما نمی گوید لعن بر علی بن ابی طالب و من احبه ؛ یعنی هر کسی علی را دوست دارد، رسول خدا علی را دوست می دارد، پس در واقع لعن خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله می کنید. معاویه نامه ام سلمه را خواند ولی اعتنایی به سخنان او نکرد.^۱

آیا این اعمال زشت با عدالت سازگار است؟ هیچ انسان عاقل یا عادل به خود چنین اجازه ای می دهد که چنین شخصیت والا مقامی را، آن هم به آن صورت وحشتناک و گسترده سب و لعن کند.
شاعر عرب می گوید:

اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم أعوادها؟!

۱. العقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۳۶۶ و جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۲۲۸، تألیف محمد بن احمد الدمشقی الشافعی، متوفای قرن نهم هجری قمری.

«آیا بر فراز منبرها سب و لعن آن حضرت می کنید، در حالی که به برکت شمشیر او این منابر برپا شد!».

۷- اصناف یاران پیامبر ﷺ

صحابه رسول خدا را - به گواهی آیات قرآن مجید - می توان به پنج گروه عمده تقسیم کرد:

۱- پاکان و صالحان: آنها گروه های مؤمن و با اخلاص بودند که ایمان، در عمق جان شان نفوذ کرده بود و از هیچ گونه ایثار و فداکاری در راه خدا و اعتلای کلمه اسلام کوتاهی نمی کردند. همان گروهی که در آیه ۱۰۰ سوره توبه به آنها اشاره شده است. هم خدا از آنها راضی بود و هم آنها از الطاف پروردگار راضی بودند، ﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

۲- مؤمنان خطاکار: همان گروهی که در عین ایمان و عمل صالح، گاهی لغزش هایی داشتند و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند که به گناه خود معترف بودند و امید عفو و بخشش درباره آنها می رود، و در آیه ۱۰۲ سوره توبه به دنبال گروه اول به آنها اشاره شده است: ﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾.

۳- افراد آلوده به گناه: که قرآن نام فاسق بر آنها نهاده و فرموده اگر فاسقی خبری برای شما آورد، بدون تحقیق نپذیرید که در سوره

حجرات آیه ۶ به آنها اشاره شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾، که مصداق آن در تفاسیر شیعه و اهل سنت ذکر شده است.

۴- مسلمانان ظاهری: آنها که ادعای اسلام داشتند ولی ایمان در اعماق قلبشان نفوذ نکرده بود، که در آیه ۱۴ سوره حجرات به آنها اشاره شده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.

۵- منافقان: افرادی که با روح نفاق در لابه لای مسلمانان، گاهی به صورت شناخته شده، و گاه ناشناخته به سر می بردند و از کارشکنی در امر اسلام و پیشرفت مسلمین ابا نداشتند که در همان سوره توبه به دنبال اشاره به گروه مؤمنان صالح، که در آیه ۱۰۱ به آنها اشاره شده است: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ﴾.

بی شک همه اینها پیامبر ﷺ را دیده بودند و با او مصاحبت و معاشرت داشتند و بسیاری از آنها در غزوات شرکت داشتند و هر تعریفی برای صحابه کنیم بر همه این گروه‌های پنجگانه تطبیق می شود، آیا می توان همه را اهل بهشت و پاک دانست؟

آیا با صراحت آیات قرآنی، جای این نیست که راه اعتدال را در پیش گیریم و صحابه را به گروه‌های پنجگانه قرآنی تقسیم کنیم، به نیکان و پاکان آنها نهایت احترام را بگذاریم و هر یک از گروه‌های

دیگر را در جایگاه شایسته آنها بنشانیم، و از غلو و افراط و تعصب بپرهیزیم؟ (از روی انصاف داوری کنید).

۸- شهادت تاریخ

اعتقاد به قداست عموم صحابه مشکلات زیادی برای طرفداران این عقیده به وجود آورده، که از آن جمله مشکلات عظیم تاریخی است، زیرا در تواریخ معروف و مورد اعتماد آنها، حتی در احادیث کتب صحاح، درگیری‌های شدیدی میان بعضی از صحابه می‌بینیم که نمی‌توانیم هر دو طرف را صالح و عادل و مقدّس بشمریم، چون از قبیل جمع در میان ضدین است، و عدم امکان اجتماع ضدین از بدیهیات عقلیه است.

گذشته از جنگ‌های «جمل» و «صفین» که به وسیله «طلحه» و «زبیر» و «معاویه» در برابر امام مسلمین علی علیه السلام به راه افتاد و اگر چشم را به روی حقایق نبندیم، ناچاریم اعتراف به خطاها و جنایات آتش‌افروزان جنگ کنیم، شواهد زیادی در تاریخ برای این امر داریم که در این مختصر تنها به سه نمونه آن قناعت می‌کنیم:

۱- بخاری، محدّث معروف در صحیح خود در کتاب التفسیر درباره مسأله افک (تهمتی که به همسر پیامبر زدند) می‌نویسد: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر بود، صدا زد: ای مسلمانان، چه کسی این مرد را مجازات می‌کند (منظور عبدالله بن سلول یکی از سران منافقان است)

برای من نقل کرده‌اند که به همسر من نسبت بد داده است، در حالی که من از همسرم خلافی ندیده‌ام... سعد بن معاذ انصاری (صحابی معروف) برخاست و عرض کرد: من او را مجازات می‌کنم، اگر از طایفه «اوس» باشد، او را گردن می‌زنم و اگر از طایفه خزرج باشد، هر امری بفرمایید انجام خواهیم داد. سعد بن عباد بزرگ طایفه خزرج که پیش از آن مرد صالحی بود، به سبب تعصب قبیله‌ای به سعد بن معاذ گفت: به خدا دروغ گفתי، تو هرگز قدرت بر این کار را نداری، اسید بن حضیر (پسر عموی سعد بن معاذ) گفت: به خدا تو دروغ می‌گویی، او از منافقان است و ما او را به قتل می‌رسانیم، نزدیک بود طایفه اوس و خزرج به هم بریزند که رسول الله ﷺ آنها را خاموش کرد.^۱ آیا همه این چند نفر، صحابی صالح بودند؟

۲- دانشمند معروف بلاذری در «الأنساب» می‌گوید: سعد بن ابی وقاص والی کوفه بود، عثمان او را عزل کرد و «ولید بن عقبه» را به جای او قرار داد و عبدالله بن مسعود در آن زمان خزانه‌دار بیت المال بود. هنگامی که ولید وارد کوفه شد، کلیدهای بیت المال را از عبدالله بن مسعود خواست، عبدالله کلیدها را نزد او انداخت و گفت: خلیفه سنت (پیامبر) را تغییر داده است، آیا شخصی مثل سعد بن ابی وقاص را عزل می‌کند و مثل ولید را جانشین او می‌کند؟ ولید به عثمان نوشت، عبدالله بن مسعود از تو انتقاد می‌کند،

۱. صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۵۷.

دستور داد او را تحت الحفظ نزد او بفرستند. هنگامی که وارد مدینه شد خلیفه بر منبر بود، چشمش به عبدالله بن مسعود افتاد و گفت: جنبنده بدی وارد شد! (و سخنان دیگری که عفت قلم اجازه نقل آن را نمی‌دهد).

عبدالله بن مسعود گفت: من چنین نیستم، من از یاران پیامبر ﷺ در جنگ بدر و روز بیعت رضوان هستم، عایشه به حمایت از عبدالله برخاست، ولی غلام عثمان به نام «یحوم» او را از مسجد بیرون برد و بر زمین زد و دنده او را شکست.^۱

۳- بلاذری در همان کتاب **أنساب الأشراف** نقل می‌کند که در بیت المال مدینه جواهرات و زینت آلاتی بود، عثمان تعدادی از آن را در اختیار بعضی از خانواده‌اش قرار داد، مردم دیدند و آشکارا بر او ایراد گرفتند و تعبیرات شدیدی با او داشتند. عثمان خشمگین شد و بر منبر رفت و ضمن خطبه‌ای گفت: ما از غنایم آنچه مورد نیازمان باشد بر می‌گیریم! هر چند بینی افرادی به خاک مالیده شود!!

علی رضی الله عنه به او فرمود: «مسلمانان جلو تو را خواهند گرفت!»
 عمّار یاسر گفت: اولین کسی که بینی او به خاک مالیده می‌شود منم! (اشاره به این که من دست از انتقاد بر نمی‌دارم).

عثمان خشمگین شد و گفت: تو نسبت به من جسارت می‌کنی، او

۱. انساب الاشراف، جلد ۶، صفحه ۱۴۷ و تاریخ ابن کثیر، جلد ۷، صفحه ۱۶۳ و ۱۸۳ حوادث سنه ۳۲ (باتلخیص).

را بگیرید. او را گرفتند و به خانه عثمان آوردند. آن قدر او را زد که بیهوش شد، بعد او را به خانه ام سلمه (همسر پیامبر) آوردند، او همچنان بیهوش بود که نماز ظهر و عصر و مغرب او از دست رفت، هنگامی که به هوش آمد، وضو گرفت و نماز خواند و گفت: این نخستین بار نیست که ما به خاطر خدا مورد ایذا و آزار واقع می شویم.^۱ (اشاره به داستان هایی است که در عصر جاهلیت با کفار داشت).

ما هرگز مایل نیستیم این گونه حوادث ناگوار تاریخ اسلام را نقل کنیم، (ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است!) و اگر اصرار برادران در تقدیس همه صحابه و همه کارهای آنها نبود، شاید نقل این مقدار هم مصلحت نبود.

حال، سؤال این است که آیا فحاشی و اذیت و آزار جسمانی درباره سه نفر از پاک ترین صحابه (سعد بن معاذ و عبدالله بن مسعود و عمّار یاسر) قابل توجیه است، آن قدر یک صحابی بزرگ را بزنند که دنده اش بشکند، و دیگری را بزنند تا بیهوش شود و نماز او از دست برود؟

آیا این شواهد تاریخی که نمونه های آن کم نیست، به ما اجازه می دهد که چشم بر حقایق ببندیم و بگوییم همه صحابه خوب بودند و تمام اعمالشان صحیح بود، و سپاهی به نام «سپاه صحابه» تشکیل

۱. انساب الاشراف، جلد ۶، صفحه ۱۶۱.

دهیم و از تمام کارهای آنها بی قید و شرط دفاع کنیم؟
 آیا هیچ خردمندی چنین افکاری را می‌پسندد؟
 این جاست که بار دیگر این سخن را برای چندمین بار تکرار
 می‌کنیم که در میان صحابه رسول الله ﷺ افراد مؤمن و صالح و پارسا
 فراوان بودند، ولی افرادی هم بودند که باید اعمال آنها را مورد نقد و
 بررسی قرار داد و با ترازوی عقل سنجید و درباره آنها حکم کرد.

۹- اجرای حدّ بر بعضی از صحابه در عصر پیامبر ﷺ یا بعد از آن!

در کتب صحاح یا دیگر کتب معروف برادران اهل سنت مواردی
 دیده می‌شود که بعضی از صحابه در عهد رسول خدا ﷺ یا بعد از آن
 مرتکب گناهانی شدند که مستوجب حد شد و حد را بر آنها اجرا
 کردند.

آیا باز هم می‌گویید همه آنها عادل بودند؟ و هیچ خطایی از آنها
 سر نمی‌زند؟ این چه عدالتی است که اگر مرتکب کبیره‌ای شوند که
 حدّ شرعی دارد و حدّ بر آنها اجرا شود، باز هم عدالت بر سر جای
 خود محکم ایستاده است؟

به چند مورد به عنوان نمونه ذیلاً اشاره می‌کنیم:
 الف) نعیمان صحابی شرب خمر کرد و پیغمبر اکرم ﷺ دستور داد
 او را با نعال زدند.^۱

۱. صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۳، حدیث شماره ۶۷۷۵، کتاب الحدّ.

ب) مردی از طایفه بنی اسلم زناى محصنه کرده بود، پیامبر ﷺ دستور داد او را رجم کردند.^۱

ج) در داستان افک پیغمبر اکرم ﷺ دستور داد چند نفر را حدّ قذف زدند.^۲

د) بعد از پیغمبر اکرم ﷺ عبدالرحمان بن «عمر» و عقبه بن حارث بدری شرب خمر کردند و عمرو بن عاص امیر مصر حدّ شرعی بر آنها اجرا کرد. سپس عمر فرزندش را احضار کرد و بار دیگر حدّ بر او جاری ساخت.^۳

ه) داستان ولید بن عقبه معروف است که شرب خمر کرد و نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند، به مدینه احضار شد و حدّ شرب خمر بر او اجرا شد.^۴

و موارد دیگری که مصلحت ایجاب می کند از ذکر آنها خودداری کنیم. آیا باز هم چشم و گوش خود را بر واقعیات ببینیدیم و بگوئیم همه عادل بودند؟!

۱۰- توجیهات غیر وجیهه!

۱- طرفداران نظریّه تنزیه و قداست مطلق، هنگامی که در برابر

۱. صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۲۲، حدیث شماره ۶۸۲۰.

۲. المعجم الکبیر، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۸ و کتب دیگر.

۳. السنن الکبری، جلد ۸، صفحه ۳۱۲ و کتب بسیار دیگر.

۴. صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۲۶، حدیث شماره ۱۷۰۷.

انبوه تضادها قرار می‌گیرند، خود را با این توجیه قانع می‌کنند که صحابه همه «مجتهد» بودند، و هر کس مطابق اجتهاد خود عمل می‌کرد.

به یقین این یک نوع فریب وجدان است که این برادران در برابر چنان تضادهای آشکاری به آن متوسل می‌شوند.

آیا زدن یک صحابی مؤمن به خاطر یک انتقاد «نازکتر از گل» و یک امر به معروف و نهی از منکر ساده، نسبت به حیف و میل بیت المال تا آن‌جا که بیهوش شود و نمازش از دست رود، اجتهاد است؟
 آیا شکستن دنده یک صحابی معروف دیگر به خاطر اعتراض به نصب یک مرد شرابخوار (ولید) به عنوان فرماندار کوفه، نوعی اجتهاد محسوب می‌شود؟

و از آنها مهمتر، افروختن آتش جنگ‌هایی که ده‌ها هزار نفر از مسلمین را به کشتن داد، آن هم به خاطر جاه‌طلبی و سیطره بر حکومت اسلامی، و در مقابل امام مسلمین که علاوه بر مقامات الهی، از سوی قاطبه مردم برگزیده شده بود، اجتهاد است؟

اگر این‌ها - و مانند آن - از شعب و شاخه‌های اجتهاد است، تمام جنایات را در طول تاریخ می‌توان با آن توجیه کرد.

اضافه بر این، آیا اجتهاد منحصر به صحابه بود یا لااقل در چند قرن بعد نیز مجتهدان در امت اسلامی فراوان بودند و به اعتراف

گروهی از اندیشمندان اهل سنت و تمام علمای شیعه، امروز هم باب اجتهاد به روی همه علمای آگاه باز است؟
 آیا اگر کسانی مرتکب چنین اعمالی شوند، حاضر هستید اعمال آنها را توجیه کنید؟! به یقین، نه.

۲- گاه می‌گویند ما وظیفه داریم درباره آنها سکوت کنیم، «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ آنها امتی هستند که درگذشتند، اعمال آنها برای خودشان است و اعمال شما هم برای خودتان و شما مسئول اعمال آنها نیستید».^۱

ولی سؤال این جاست، اگر آنها در سرنوشت ما تأثیری نداشتند، این سخن خوب بود، ولی ما می‌خواهیم روایات پیامبر را به وسیله آنها دریافت داریم و آنها را الگوی خود قرار دهیم، آیا نباید ثقه را از غیر ثقه و عادل را از فاسق بشناسیم تا به مضمون آیه شریفه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ هر گاه شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد بدون تحقیق نپذیرید»^۲، عمل کنیم.

۱۱- مظلومیت علی (علیه السلام)

هر کس تاریخ اسلام را مطالعه کند، به این نکته پی می‌برد که با

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۴.

۲. سوره حجرات، آیه ۶.

نهایت تأسف علی علیه السلام کوه علم و تقوا نزدیکترین افراد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگترین مدافع اسلام چنان مورد هتک و سب و ناسزا قرار گرفت و چنان دوستانش تحت فشار و بدترین اذیت و آزار واقع شدند که در تاریخ بی سابقه است آن هم از سوی کسانی که خود را صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نامیدند.

به عنوان نمونه:

الف) علی بن جهم خراسانی را دیدند که پدر خودش را لعن می‌کند، گفتند: چرا؟ گفت: برای این که نام مرا «علی» گذارده است!^۱ (ب) معاویه در بخشنامه‌ای به تمام کارگزارانش نوشت: هر کس چیزی از فضایل ابوتراب (علی علیه السلام) و اهل بیتش را نقل کند از امان ما خارج است (جان و مال او مباح است) و به دنبال این بخشنامه خطبا در تمام نقاط بر منابر به صورت علنی سب علی علیه السلام می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند و نسبت‌های ناروا به او و خاندانش می‌دادند.^۲

ج) بنی امیه هر گاه می‌شنیدند نام نوزادی را علی گذاشته‌اند، فوراً او را به قتل می‌رساندند، این سخن را سلمه بن شیبب از ابو عبدالرحمان عقری نقل می‌کند.^۳

د) زمخشری و سیوطی نقل کرده‌اند که در ایام بنی امیه بر فراز

۱. لسان المیزان، جلد ۴، صفحه ۲۱۰.

۲. النصایح الکافیة، صفحه ۷۲.

۳. تهذیب الکمال، جلد ۲۰، صفحه ۴۲۹ و سیر اعلام النبلاء، جلد ۵، صفحه ۱۰۲.

بیش از هفتاد هزار منبر، سبِّ علی علیه السلام می‌کردند و این سنتی بود که معاویه گذارده بود.^۱

ه) هنگامی که عمر بن عبدالعزیز دستور داد این بدعت زشت را ترک کنند و در خطبه‌های نماز جمعه به امیر مؤمنان علی علیه السلام بدگویی نکنند و ناسزا نگویند ضجّه و فریاد از اهل مسجد برخاست و به عمر بن عبدالعزیز گفتند: «ترکت السنة ترکت السنّة؛ سنّت را ترک کردی، سنّت را ترک کردی!!»^۲.

اینها همه در صورتی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایت صحیح در کتب معتبر آنها فرموده است: «من سبَّ علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبَّ الله؛ هر کس علی را سب کند (و دشنام دهد) مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند، خدا را سب کرده است!!»^۳.

۱۲- یک داستان شنیدنی

بد نیست برای حُسن ختام، داستانی را که برای خود ما در مسجد الحرام اتفاق افتاد، برای خوانندگان عزیز در این جا بیاوریم و این بحث را پایان دهیم:

در یکی از سفرهای عمره، شبی در مسجد الحرام در میان نماز

۱. ربع الابرار، جلد ۲، صفحه ۱۸۶ و النصایح الکافیة، صفحه ۷۹ عن السیوطی.
 ۲. النصایح الکافیة، صفحه ۱۱۶ و تهنته الصدیق المحبوب، نوشته سقاف، صفحه ۵۹.
 ۳. اخرجہ الحاکم و صحّحه و اقرّه الذهبی (مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۱).

مغرب و عشا که فرصتی برای بحث بود با جمعی از علمای حجاز بحثی درباره قداست عموم صحابه داشتیم، آنها طبق معمول معتقد بودند نباید کمترین انتقادی از آنها کرد، و به اصطلاح نازکتر از گل هم نباید گفت.

به یکی از آنها گفتیم فرض کنید الآن میدان جنگ صفین برپا شده، شما به کدامیک از این دو صف ملحق می شوید، صف علی علیه السلام یا صف معاویه؟

گفت: مسلماً به صف علی علیه السلام.

گفتم: اگر علی علیه السلام به تو بگوید: این شمشیر را بگیر و معاویه را به قتل برسان، چه می کنی؟
فکری کرد و گفت معاویه را می کشم ولی کمترین انتقادی از او نمی کنم!!

* * *

آری این است نتیجه اصرار بر عقاید غیر منطقی که دفاع از آن هم غیر منطقی خواهد بود و انسان را گرفتار سنگلاخها می کند.
حق این است که بگوییم به شهادت قرآن مجید و تاریخ اسلام، صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از یک نظر چند گروه بودند: گروهی از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که از آغاز پاک و صادق و صالح بودند و تا آخر نیز چنین زیستند، عاشوا، سهداء و ماتوا السهداء.
گروهی دیگر در عصر آن حضرت در صف صالحان و پاکان بودند

ولی بعداً به خاطر جاه‌طلبی و حبّ دنیا، مسیر خود را عوض کردند و عاقبت کار آنها خیر و سعادت نبود (مانند آتش افروزان جنگ‌های جمل و صفین).

و گروه سوم از آغاز در صف منافقان و دنیاپرستان بودند و برای مقاصد خاصی خود را در صف مسلمین جای داده بودند، مانند ابوسفیان‌ها.

و در این جا به گروه اول اشاره می‌کنیم و می‌گوییم:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

* * *

۱. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴

احترام به قبور بزرگان

دورنمای بحث

در این جا مخاطب ما فقط وهّابیان تندرو هستند، زیرا زیارت قبور بزرگان اسلام را همهٔ فرق مسلمین - جز این گروه اندک - جایز می‌شمزند، به هر حال گروهی از وهّابی‌ها به ما ایراد می‌کنند که چرا به زیارت پیشوایان دینی می‌روید؟ و ما را «قبوریون» می‌نامند!

در حالی که در همهٔ نقاط جهان برای آرامگاه‌های گذشتگان اهمّیت قائل هستند و به زیارت آن می‌روند.

مسلمین جهان نیز همیشه برای قبور بزرگان خود ارج قائل بوده و هستند و به زیارت آنها رفته و می‌روند، تنها گروه کوچک وهّابیون هستند که با آن مخالفت می‌کنند و در واقع مدّعی تمام مسلمین دنیا می‌باشند.

البته بعضی از علمای معروف وهّابی نیز تصریح کرده‌اند که زیارت قبر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مستحب است، ولی به تیت زیارت نباید «شدّ

رحال» کرد، یعنی به قصد زیارت مسجد النبی و عبادت در آن یا انجام عمره به مدینه بیایند، در ضمن قبر پیامبر ﷺ را نیز زیارت کنند و به قصد زیارت بار سفر نبندند!

«بن باز» فقیه معروف وهابی که چندی پیش درگذشت طبق گفته جریده «الجزیره» می‌گفت: «کسی که مسجد پیامبر را زیارت کند مستحب است در روضه پیامبر دو رکعت نماز بگذارد، سپس بر پیغمبر اکرم ﷺ سلام بگوید و نیز مستحب است به قبرستان بقیع برود و به شهدای مدفون در آن سلام بگوید».^۱

فقه‌های چهارگانه اهل سنت - طبق نقل «الفقه علی المذاهب الاربعه» - زیارت قبر پیامبر ﷺ را بدون این قیود و شروط مستحب می‌دانستند، در این کتاب چنین می‌خوانیم: «زیارت قبر پیامبر از بالاترین مستحبات است و در مورد آن احادیث متعددی وارد شده است». سپس به نقل شش حدیث می‌پردازد.^۲

این گروه از وهابیون به طور کلی در سه نقطه با دیگر مسلمانان جهان درگیر بوده و مخالفت دارند:

۱- بنای قبور.

۲- شد رحال برای زیارت قبور.

۳- زیارت زنان از قبور.

۱. جریده الجزیره، شماره ۶۸۲۶ (۲۲ ذی القعدة ۱۴۱۱).

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۵۹۰.

آنها به بعضی از روایات در هر سه موضوع تمسک جسته‌اند که یا سند درستی ندارد یا دلالت آن مردود است (و به زودی به خواست خدا شرح آن خواهد آمد).

به نظر می‌رسد انگیزه دیگری برای این حرکت نادرست دارند، آنها گرفتار وسوسه در مسأله توحید و شرکند و شاید چنین می‌پندارند زیارت قبور به مفهوم پرستش آنهاست و لابد همه مسلمین غیر از آنها مشرک و ملحدند!!

سابقه تاریخی

احترام به قبور گذشتگان - به خصوص قبور بزرگان - سابقه‌ای بسیار طولانی دارد، از هزاران سال پیش، مردم جهان امواتشان را گرامی می‌داشتند، و به قبور آنها - به خصوص بزرگانشان - احترام می‌گذاشتند، که فلسفه و آثار مثبت این کار بسیار است.

نخستین فایده بزرگداشت گذشتگان، نگهداری حرمت این عزیزان است و قدرشناسی از آنان، یکی از نشانه‌های عزت و شرف انسانی است، و سبب تشویق جوانان به پیمودن راه آنهاست.

دومین اثر، گرفتن درس‌های عبرت از قبور خاموش اما گویای آنها، و زدودن زنگار غفلت از آئینه قلب انسان و بیداری و هشجاری در برابر زرق و برق تخدیر کننده دنیا، و کاستن از سیطره هوا و هوسهاست، و به تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام **مردگان بهترین واعظانند.**

سومین اثر، تسلی خاطر بازماندگان است، چرا که مردم در کنار قبور عزیزان خود آرامش بیشتری احساس می‌کنند. گویی در کنار خود آنها هستند و این زیارت‌ها از شدت آلام آنها می‌کاهد، به همین دلیل حتی برای آنها که مفقودالایر هستند، شبیه قبری درست می‌کنند و در کنار آن به یاد آنان هستند.

چهارم این که بزرگ شمردن قبور بزرگان پیشین یکی از طرق حفظ میراث فرهنگی هر قوم و ملت است، و اقوام روزگار به فرهنگ کهن خود زنده‌اند. مسلمانان جهان فرهنگ غنی و عظیمی دارند که بخش مهمی از آن در قبور و آرامگاه‌های شهدا و علمای بزرگ و پیشروان علم و فرهنگ و به خصوص در مشاهد پیشوایان بزرگ دین نهفته است.

حفظ و یادآوری و بزرگداشت آنها سبب حفظ اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

چه بی سلیقه هستند کسانی که آثار پرافتخار بزرگان اسلام را در مکه و مدینه و بعضی مناطق دیگر از میان بردند و جامعه اسلامی را گرفتار خسارت عظیمی کردند. متأسفانه سلفی‌های نادان و عقب افتاده به بهانه‌های واهی، ضربات سنگینی از این طریق بر پیکر میراث فرهنگی اسلام، وارد آوردند که جبران آن ممکن نیست.

آیا این آثار تاریخی با عظمت، فقط به این گروه اندک تعلق دارد که این گونه بیرحمانه نابود شود یا پاسداری از آن باید به دست گروهی

از دانشمندان آگاه اسلامی از تمام کشورها سپرده شود؟
 پنجمین اثر این که زیارت قبور پیشوایان بزرگ دین، و تقاضای شفاعت در پیشگاه خدا از آنان که آمیخته با توبه و انابه به درگاه الهی است، اثر معنوی فوق العاده‌ای در تربیت نفوس و پرورش اخلاق و ایمان دارد و بسیاری از گنهکاران آلوده، در جوار بارگاه ملکوتی آنان توبه کرده و می‌کنند، و برای همیشه اصلاح می‌شوند، و صالحان نیز به مقام‌های والاتری از صلاح می‌رسند.



توهم شرک در زیارت قبور

گاه ناآگاهان، به زوّار قبور ائمهٔ دین، برچسب «شرک» می‌زنند، به یقین اگر مفهوم زیارت و محتوای زیارت نامه‌ها را می‌دانستند، از این سخن شرمنده می‌شدند.

هیچ آدم عاقلی پیامبر ﷺ یا امامان علیهم‌السلام را پرستش نمی‌کند، اصلاً به فکر کسی چنین مطلبی خطور نمی‌کند، و همهٔ مؤمنان آگاه برای ادای احترام و طلب شفاعت به زیارت می‌روند.

اغلب قبل از خواندن زیارت نامه‌ها یکصد بار «الله اکبر» می‌گوییم و به این ترتیب صدبار بر توحید تأکید می‌کنیم و هرگونه شائبهٔ شرک را از خود دور می‌سازیم.

در زیارتنامهٔ معروف «امین الله» در برابر قبور امامان می‌گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ؛ ما گواهی می‌دهیم تو در راه خدا جهاد کردی و حق جهاد را انجام دادی، به کتاب خدا عمل نمودی و از سنت پیامبر پیروی نمودی، تا زمانی که خداوند تو را از این جهان به جوار رحمتش فرا خواند».

آیا توحید از این بالاتر می‌شود.

در زیارت معروف جامعه خطاب به آن بزرگواران می‌گوییم:
 «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تَرْشُدُونَ؛ (در این شش جمله تمام ضمیرها به خداوند بزرگ باز می‌گردد، زائران می‌گویند:) شما امامان به سوی خدا دعوت می‌کنید و به او دلالت می‌کنید و به او ایمان دارید و تسلیم او هستید و مردم را به سوی راه او ارشاد می‌نمایید».

در این زیارت نامه‌ها همه جا سخن از خدا و دعوت به توحید

است، آیا این شرک است یا ایمان؟

در جای دیگر این زیارتنامه می‌گوییم:

«مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ؛ من به وسیله شما شفاعت در پیشگاه خداوند عز و جل را می‌طلبم»، و اگر بر فرض ابهامی در بعضی تعبیرات زیارت‌ها باشد، با این محکومات به طور کامل روشن می‌شود.



آیا شفاعت خواستن، با هبانی توحید سازگار است؟

اشتباه مهم دیگری که در این جا برای وهابی ها رخ داده این است که شفاعت طلبیدن از اولیا را در درگاه پروردگار، با شفاعت طلبیدن از بت ها - همان موجودات بی جان و بی عقل و شعور - مقایسه می کنند!

حال آن که قرآن مجید بارها و بارها نشان می دهد که پیغمبران الهی در پیشگاه خدا برای گنهکاران شفاعت می کردند. به عنوان نمونه:

۱- برادران یوسف بعد از آگاهی از عظمت یوسف و اشتباهات خود، از پدر پیرشان یعقوب تقاضای شفاعت کردند و او نیز به آنها قول مساعد داد: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ *﴾^۱

آیا یعقوب پیامبر مشرک بود؟

۲- قرآن گنهکاران را به توبه و شفاعت طلبیدن از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تشویق کرده و می گوید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا *﴾؛ هر گاه آنها زمانی که به خویش (به واسطه گناه) ستم می کردند، به سراغ تو می آمدند و توبه می کردند و رسول خدا نیز برای آنها استغفار می کرد،

۱. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».^۱

آیا این سخن تشویق به شرک است؟

۳- قرآن در مذمت منافقان می‌گوید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُوا لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوُوا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» ؛ هنگامی که به آنها گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را (به عنوان استهزا) تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض می‌کنند و تکبر می‌ورزند».^۲ آیا قرآن کفار و منافقان را به شرک دعوت می‌کند؟

۴- می‌دانیم قوم لوط کثیف‌ترین امت‌ها بودند. ابراهیم علیه السلام شیخ الانبیاء درباره آنها شفاعت کرد (از خدا درخواست کرد که به آنها مهلت بیشتر دهد، شاید توبه کنند) ولی چون قابلیت شفاعت را به خاطر وقاحت بسیار از دست داده بودند، به ابراهیم گفته شد دست از شفاعت آنها بردار! «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ» ؛ هنگامی که ترس ابراهیم (از مشاهده فرشتگان ناشناس) فرو نشست و بشارت (تولد فرزند) به او رسید، درباره قوم لوط با ما گفتگو می‌کرد (و شفاعت می‌نمود) چرا که ابراهیم بردبار و دلسوز و توبه‌کار بود. (به او

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سوره منافقون، آیه ۵.

گفتیم) ای ابراهیم از این (درخواست) صرف نظر کن که فرمان پروردگارت رسیده و به طور قطع عذاب غیر قابل بازگشت به سراغ آنها می‌آید.^۱

جالب این که خداوند از ابراهیم در برابر این شفاعت عجیب تمجید کرده و می‌گوید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ ولی به او گوشزد می‌کند که در این مورد کار از کار گذشته و جای شفاعت باقی نمانده است.

شفاعت لولیا، الله مخصوص حال حیات نیست!

بهانه جویان با مشاهده آیات فوق که با صراحت قبول شفاعت پیامبران را نشان می‌دهد و چاره‌ای جز قبول آن نیست، به بهانه دیگری دست زده و می‌گویند: این آیات مربوط به حال حیات آنهاست و نسبت به بعد از وفات دلیلی نداریم. به این ترتیب شاخه «شُرک» را رها کرده به شاخه دیگری می‌پزند.

ولی در این جا این سؤال مطرح می‌شود که مگر پیامبر ﷺ با رحلتش تبدیل به خاک و به کلی نابود می‌شود یا - همان گونه که بعضی از علمای وهّابی در حضور ما اقرار کردند - حیات برزخی دارد؟

اگر ندارد، اولاً: آیا مقام پیامبر ﷺ از مقام شهدا که درباره آنها

۱. سوره هود، آیات ۷۴ تا ۷۶.

﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ آمده، پایین تر است؟
 ثانیاً: آیا در تشهد نماز که بر آن حضرت سلام می‌فرستیم و همه
 مسلمانان «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...» می‌گویند، به یک موجود خیالی
 سلام می‌کنند؟

ثالثاً: آیا شما معتقد نیستید که در مسجد پیامبر ﷺ و کنار قبر مطهر
 آن حضرت باید آهسته صحبت کرد، زیرا قرآن می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾^۲ و این آیه را تابلو کرده و
 کنار قبر پیغمبر اکرم ﷺ آویزان نموده‌اید؟

این سخنان ضدّ و نقیض را چگونه قبول کنیم!
 رابعاً: مرگ نه تنها پایان زندگی نیست، بلکه تولّد ثانوی و گسترش
 حیات است، «وَالنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛ مردم خوابند هنگامی که
 مردند بیدار می‌شوند».^۳

خامساً: در حدیث معروفی که در منابع معتبر اهل سنت آمده
 می‌خوانیم که «عبدالله بن عمر» از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که
 فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي؛ کسی که قبر مرا زیارت کند
 شفاعت من بر او حتمی است».^۴

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره حجرات، آیه ۲.

۳. عوالی اللئالی، جلد ۴، صفحه ۷۳.

۴. دارقطنی محدث معروف، این حدیث را در کتاب «سنن» خود آورده است. (جلد ۲،

در حدیث دیگری از همان راوی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي؛ هر کس مرا بعد از رحلتم زیارت کند مثل این است که در حیاتم مرا زیارت کرده باشد».^۱

بنابراین، فرضیه تفاوت زمان حیات و ممات، یک پندار واهی بیش نیست.

ضمناً از اطلاق این احادیث به خوبی استفاده می‌شود «شَدَّ رِحَال» و حرکت به قصد زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه هیچ اشکالی ندارد.

زنان و زیارت قبور

زنان به خاطر عواطف رقیق‌تری که دارند، نیاز بیشتری به زیارت قبور عزیزان خود پیدا می‌کنند تا تسلی خاطر یابند، و تجربه نشان داده که نسبت به زیارت قبور اولیاء الله نیز علاقه بیشتری دارند.

اما متأسفانه گروه وهابیان افراطی، به خاطر حدیث مشکوکی، زنان را به شدت از زیارت این قبور باز می‌دارند و حتی در افواه عوام آنها در جنوب ایران مشهور است، زنی که بر سر قبری حاضر شود، میّت آن زن را به صورت برهنه مادرزاد می‌بیند!

۱. صفحه ۲۷۸) جالب این‌که مرحوم علامه امینی آن را از ۴۱ کتاب معروف اهل سنت نقل کرده است! (الغدیر، جلد ۵، صفحه ۹۳).

۱. همان مدرک، علامه امینی آن را از ۱۳ کتاب نقل کرده است.

عالمی می‌گفت به آنها گفتم قبر پیامبر ﷺ و خلیفهٔ اوّل و دوّم همه در خانهٔ «عایشه» بود و مدّت‌ها در آن حجره می‌زیست یا رفت و آمد داشت، گیرم برهنهٔ او برای پیامبر ﷺ اشکالی نداشت، برای خلیفهٔ اوّل و دوّم چطور؟

به هر حال، دلیل آنها حدیث معروفی است که به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دهند که فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ؛ خداوند زنان زیارت کنندهٔ قبرها را لعنت کند».

و در بعضی از کتب به جای «زائرات» «زوّارات القبور» آمده که صیغهٔ مبالغه است.

جمعی از دانشمندان اهل سنت مانند ترمذی^۱ می‌گوید: این حدیث مربوط به زمانی است که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده بود، ولی بعداً این حکم نسخ شد و فرمود...:

بعضی دیگر از علمای آنها گفته‌اند، این مربوط به زمانی است که وقت زیادی را صرف زیارت قبور می‌کردند و حقوق شوهرانشان از میان می‌رفت و نسخهٔ «زوّارات» که صیغهٔ مبالغه است، دلیل آن است.

این برادران هر چه را انکار کنند، فعل عایشه را که قبر پیامبر ﷺ و خلیفهٔ اوّل و دوّم را در خانهٔ خود جای داده بود، نمی‌توانند انکار کنند.

۱. سنن ترمذی، جلد ۳، صفحهٔ ۳۷۱ (نامبرده عنوان باب را «باب ما جاء من الرخصة فی زیارة القبور» قرار داده است!).

شدّ رحال فقط برای سه مسجد!

در تاریخ اسلام قرن‌ها مسلمانان برای زیارت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قبور بزرگان بقیع «شدّ رحال» می‌کردند (به این قصد بار سفر می‌بستند) و حرکت می‌کردند و کسی مشکلی نداشت.

تا این که نوبت به ابن تیمیّه در قرن هفتم رسید. او پیروان خود را از این کار منع کرد و گفت: «شدّ رحال» فقط برای زیارت سه مسجد جایز و بقیّه ممنوع است و در این باره به حدیثی از «ابوهریره» استناد جست.

ابوهریره می‌گوید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لا تشدّ الرحال إلاّ إلى ثلاثة مساجد؛ مسجدی هذا و مسجد الحرام و مسجد الأقصی؛ بار سفر را جز برای سه مسجد نمی‌بندند، مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی».^۱

در حالی که اوّلاً: موضوع این حدیث مربوط به مساجد است نه زیارت هر مکانی، بنابراین مفهوم حدیث این است که برای هیچ مسجدی بار سفر نمی‌بندند، جز برای این سه مسجد.

ثانیاً: این حدیث به گونه دیگری نیز نقل شده است که به هیچ وجه دلالت بر مقصود آنها ندارد و آن چنین است: «تشدّ الرّحال إلى ثلاث مساجد؛ برای سه مسجد شدّ رحال می‌شود».^۲

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۲۶.

۲. همان مدرک.

و این در حقیقت تشویق به این کار است، بی آن که نفی موارد دیگر را کند، و به اصطلاح **إثبات شیء نفی ما عدا** نمی‌کند. و از آن جا که معلوم نیست متن اصلی حدیث به صورت اول بوده یا دوم، حدیث مجمل می‌شود و غیر قابل استدلال. ممکن است گفته شود در متن دیگری در همان کتاب آمده است «**إنما یسافر إلی ثلاثة مساجد؛ مسافرت فقط برای سه مسجد جایز است**».^۱

بنابراین شدّ رحال فقط برای این سه مسجد جایز است! جواب این سؤال هم روشن است، **أولاً**: سفرهای دینی و غیر دینی برای مقاصد زیادی به اجماع امت جایز است و سفر منحصر به سفر به سوی این سه مسجد نیست، در نتیجه حصر مزبور به اصطلاح «**حصر اضافی**» است، یعنی در میان مساجد این سه مسجد است که برای آن شدّ رحال می‌شود.

ثانیاً: متن حدیث مشکوک است و معلوم نیست در واقع اولی بوده یا دومی یا سوّمی، و بسیار بعید است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این مطلب را با سه عبارت فرموده باشد. ظاهر این است که راویان اخبار نقل به معنا کرده‌اند، بنابراین حدیث مزبور در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود و با ابهام متن حدیث، استدلال به آن فاقد اعتبار است.

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۲۶.

آیا بنای قبور ممنوع است؟

قرن‌ها بر مسلمانان گذشت و بناهای تاریخی و معمولی فراوانی بر قبور بزرگان اسلام بنا کردند و به زیارت این قبور می‌آمدند و تبرک می‌جستند و هیچ‌کس ایرادی نداشت، و در واقع یک اجماع و سیره عملی بر این کار بود و مخالفتی دیده نمی‌شد.

تاریخ‌نویسانی همچون مسعودی در مروج الذهب، که در قرن چهارم هجری می‌زیست و جهانگردانی مانند ابن جبیر و ابن بطوطه که در قرون هفتم و هشتم می‌زیستند، همگی از وجود این بناهای باشکوه و پر عظمت در سفرنامه‌های خود خبر داده‌اند.

تا این که ابن تیمیّه در قرن هفتم و شاگرد او محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم پیدا شدند و بنای بر قبور را بدعت و حرام و شرک پنداشتند.

وهابیان بر اثر عدم قدرت کافی علمی بر تحلیل مسائل اسلامی به خصوص مسأله توحید و شرک، گرفتار و سواس عجیبی در این مسأله شده و هر جا دستاویزی پیدا کردند به مخالفت برخاستند، در مسأله زیارت، در موضوع شفاعت، در باب بنای بر قبور و امور دیگری از این قبیل، همه را به نحوی مخالف شرع دانسته و با مسأله «شرک» و «بدعت» پیوند زدند و با آن مخالفت نمودند و از مهم‌ترین آنها بنای بر قبور بزرگان دین بود. هم اکنون نیز در دنیای اسلام - به جز حجاز - بناهای عظیمی بر قبور انبیای پیشین و بزرگان اسلامی، در کشورهای

مختلف اسلامی دیده می‌شود که یادآور مسائل بسیاری است؛ از مصر گرفته تا هندوستان و از الجزایر تا اندونزی همه به آثار اسلامی باقیمانده در کشورشان احترام می‌گذارند و برای قبور بزرگان دین اهمّیت ویژه‌ای قائل هستند.

ولی در حجاز هیچ خبری نیست، چرا؟ دلیلش عدم تحلیل صحیح نسبت به مفاهیم اسلامی است.

نابود شدن میراث‌های فرهنگی به دست وهّابیان

در یک قرن گذشته واقعه تلخی در سرزمین وحی روی داد که مسلمین را از آثار تاریخی اسلامی برای همیشه محروم ساخت و آن حادثه قدرت گرفتن وهّابیت بود.

در حدود ۸۰ سال پیش (سنه ۱۳۴۴) هنگامی که وهّابی‌ها در حجاز به قدرت رسیدند، در یک حرکت هماهنگ ناپخته، تمام بناهای تاریخی اسلامی را به بهانه شرک یا بدعت ویران کرده، و با خاک یکسان نمودند.

ولی جرأت نکردند به سراغ قبر مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بروند، مبادا عموم مسلمین بر ضد آنها قیام کنند و به اصطلاح این «مخالفتان تقیه» از دیگر مسلمانان «تقیه» کردند!

در بعضی از سفرهای زیارت بیت الله الحرام از بزرگان آنها در یک بحث دوستانه پرسیدم، دلیل این که همه قبور ویران شده جز قبر پاک

پیامبر اسلام ﷺ چیست؟ هیچ پاسخی برای آن نداشتند.
 به هر حال، حیات امت‌ها با امور گوناگونی گره خورده است که یکی از آنها حفظ میراث‌های فرهنگی و آثار علمی و دینی است و با نهایت تأسف سرزمین وحی به خصوص مکه و مدینه بر اثر سوء تدبیر مسلمانان به دست یک جمعیت عقب افتاده و کج سلیقه و متعصب افتاد و ارزشمندترین میراث‌های فرهنگی اسلام با بهانه‌های واهی و بسیار سست بر باد رفت، میراث‌هایی که هر کدام یادآور بخش‌های مهمی از تاریخ پرافتخار اسلام بود.

تنها قبور امامان و بزرگان خفته در بقیع از میان نرفت، بلکه این «قوم» هر جا اثری گرانبها از تاریخ اسلام یافتند آن را از میان بردند و از این رهگذر خسارات غیر قابل جبرانی دامان مسلمین را گرفت.

این آثار تاریخی جاذبه عجیبی داشت و انسان را به اعماق تاریخ اسلام فرو می‌برد. قبرستان بقیع که روزی منظره باشکوهی داشت و هر گوشه آن یادآور حادثه تاریخی مهمی بود، امروز به یک بیابان زشت و بسیار بد منظره، آن هم در میان هتل‌های بسیار زیبا و ساختمان‌های پر زرق و برق، در آمده است که درهای آهنین بی‌قواره آن فقط یکی دو ساعت از روز به روی زوار گشوده می‌شود آن هم فقط مردها!

بیهانه‌ها

۱- قبور نباید مسجد باشد!

گاه می‌گویند ساختن بنا بر قبور سبب پرستش قبرها می‌شود و این حدیث نبوی گواه بر عدم جواز آن است: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛ خداوند یهود را لعن کرد زیرا قبور پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند».^۱

ولی بر همهٔ مسلمین روشن است که هیچ کس قبور اولیاء الله را پرستش نمی‌کند و میان «زیارت» و «عبادت» فرق واضح و روشنی است. ما همان‌گونه که به زیارت و دیدار احیا و زنده‌ها می‌رویم و بزرگان را احترام کرده و از آنها التماس دعا می‌کنیم، همین‌گونه به زیارت اموات می‌رویم و به بزرگان دین و شهدای راه اسلام احترام می‌گذاریم و از آنها التماس دعا داریم.

آیا هیچ عاقلی می‌گوید زیارت بزرگان در حیاتشان به صورتی که گفته شد، عبادت، کفر و شرک است؟ زیارت بعد از وفات نیز همین‌گونه است.

پیامبر اسلام ﷺ به زیارت قبور بقیع می‌رفت و روایات بسیاری در منابع اهل سنت در مورد زیارت قبر پیامبر ﷺ و زیارت سایر قبور آمده است.

۱. صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۱۰، همین معنا به اضافه «والنصاری» در صحیح مسلم نیز آمده است. (جلد ۲، صفحه ۶۷).

اگر خداوند یهود را لعن کرده به سبب این بوده که قبور انبیا را سجده‌گاه قرار دادند، در حالی که هیچ مسلمانی هیچ قبری را سجده‌گاه خود قرار نمی‌دهد.

قابل توجه این که هم اکنون قبه و بارگاه پیامبر اسلام ﷺ در کنار مسجد نبوی سر به آسمان کشیده و همه مردم مسلمان - حتی وهابی‌ها - در روضه مقدسه (آن قسمتی از مسجد نبوی که در کنار قبر آن حضرت و متصل به آن است) در پنج وقت نماز واجب می‌خوانند و در اوقات دیگر نمازهای مستحب، و در پایان هم قبر پیغمبر اکرم ﷺ را زیارت می‌کنند.

آیا این کار پرستش قبور محسوب می‌شود و حرام است؟ یا این که قبر مطهر پیامبر ﷺ مستثناست، آیا ادله شرک و حرمت پرستش غیر خدا قابل استثناست؟!

به یقین زیارت قبور ربطی به عبادت ندارد، و نماز در کنار قبر پیغمبر اکرم ﷺ و قبور سایر اولیاء الله هیچ مشکلی ندارد و حدیث بالا ناظر به کسانی است که واقعاً پرستش قبور می‌کردند.

کسانی که با زیارت شیعیان جهان از قبور امامان علیهم‌السلام آشنا هستند، می‌دانند هنگام نمازهای واجب وقتی صدای مؤذن بلند می‌شود، همه رو به قبله می‌ایستند و نمازهای واجب را به جماعت برگزار می‌کنند و موقع زیارت نخست صدبار تکبیر می‌گویند و بعد از زیارت نیز دو رکعت نماز مستحب رو به قبله بجا می‌آورند، تا در آغاز و پایان روشن شود پرستش مخصوص خداست.

ولی متأسفانه باب تهمت و افترا و دروغ - بر اثر انگیزه‌های خاصی - گشوده شده و اقلیت و هابیها همه مخالفان خود را به انواع تهمت‌ها متهم می‌سازند.

بهترین راه حمل بر صحت این است که بگوییم، آنها بر اثر قلت بضاعت علمی، توان تحلیل مسائل را به خوبی ندارند و حقیقت شرک و توحید را در نیافته و فرق میان زیارت و عبادت را به طور دقیق نمی‌دانند.

۲- بهانه دیگر

حدیثی از صحیح مسلم نقل می‌کنند که ابوالهیاج از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است: «قال لی علی بن ابی طالب ألا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلا سویته؛ آیا به تو مأموریتی بدهم که رسول خدا (در...) به من مأموریت داد: هر تمثال (ذی روحی) دیدی محو کن و هر قبر بلندی دیدی صاف نما».^۱

بر اثر برداشت کاملاً نادرستی که بعضی، از این حدیث داشتند، کلنگ به دست گرفته و تمام قبور بزرگان اسلام را ویران کردند، به استثنای قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و قبر خلیفه اول و دوم که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بود به حال خود رها ساختند، استثناهایی که هیچ دلیلی برای آن نمی‌توان یافت.

۱. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۶۱، در تعدادی از منابع دیگر اهل سنت نیز نقل شده است.

ولی **أولاً**: در سند این حدیث افراد متعددی هستند که از نظر رجال اهل سنت نیز مورد تأیید نمی‌باشند و بعضی از آنها از ارباب تدلیس بوده‌اند، به خصوص «سفیان ثوری» و «ابن ابی‌ثابت».

ثانیاً: به فرض این که این حدیث صحیح بوده باشد مفهومی این است که روی قبر صاف باشد (و به صورت پشت ماهی که رسم کفار بود، نباشد) و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز فتوا داده‌اند که باید روی قبر صاف و مسطح باشد، که این امر ارتباطی با بحث ما ندارد.

ثالثاً: فرض می‌کنیم که مفهوم حدیث این است که باید قبر هم سطح زمین باشد و اصلاً برآمدگی نداشته باشد، این موضوع ربطی به مسأله بنای بر قبور ندارد؛ فرض کنیم روی قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگی هم سطح زمین باشد در عین حال این گنبد و بارگاه را که امروز روی آن می‌بینیم منافاتی با حکم مزبور ندارد.

همان گونه که در قرآن مجید نیز می‌خوانیم، وقتی راز اصحاب کهف فاش شد، مردم گفتند بنایی بر قبور آنها بسازیم، سپس می‌فرماید: «**قَالَ الَّذِينَ عَلُّوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَنْتَحِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا**»؛ کسانی که از وضع آنها آگاه بودند گفتند: مسجدی بر جایگاه آنها می‌سازیم.^۱

قرآن مجید بالحن موافق این داستان را نقل می‌کند و ایرادی بر آن نمی‌گیرد، یعنی ساختن مسجد در کنار قبور بزرگان مانعی ندارد.

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

آثار مثبت زیارت قبور بزرگان

هرگاه به مردم آموزش کافی داده شود که از هرگونه افراط و تفریط بپرهیزند و در کنار این قبور مطهر به یاد خدا باشند و از گناهان خود توبه کرده، و از افکار و برنامه‌های اولیاء الله الهام بگیرند، به یقین مرقد‌های مطهر آنان کانونی برای تعلیم و تربیت و توبه و انابه به سوی خدا و تهذیب نفوس خواهد بود.

ما به تجربه دریافته‌ایم، میلیون‌ها نفری که هر سال به زیارت قبور پاک ائمه دین می‌روند یا قبور شهدای راه حق را زیارت می‌کنند، با روحیه‌ای بهتر، و صفا و نورانیت بیشتر و قلبی پاک‌تر، از کنار قبور آنان باز می‌گردند، و آثار این امر در آنان مدت‌ها نمایان است.

و هنگامی که آنها را به شفاعت بر درگاه خدا، برای آمرزش گناهان و حلّ مشکلات دینی و دنیوی خود می‌طلبند، ناگزیرند برای برقرار ساختن رابطه معنوی با آنان، تا آن‌جا که در توان دارند از گناهان فاصله بگیرند و به سراغ نیکی و پاکی بروند.

اضافه بر این توجّه و توسّل به آنان و طلب شفاعت از آنان بر درگاه خدا، آنها را در برابر مشکلات پرتوان می‌سازد، مانع یأس و ناامیدی می‌شود و از دردها و آلام روحی و جسمی آنها می‌کاهد و آثار و برکات فراوانی دیگر.

چرا ما، با برداشت غلط از مسأله زیارت و شفاعت و توسّل، مردم را از این همه برکات معنوی و روحی و جسمی محروم می‌سازیم؟

کدام عقل اجازه چنین امری می‌دهد؟
 جلوگیری از این سفرهای معنوی خسارتی عظیم به بار می‌آورد،
 افسوس که وسواس بی معنا در مسأله توحید و شرک، گروه عظیمی را
 از این برکات محروم ساخته است.

۳- تبرک جستن ممنوع است

بعانه دیگر: کسانی که به زیارت قبور بزرگان می‌روند از قبور آنان
 تبرک می‌جویند و گاه قبر یا ضریح را می‌بوسند و این بوی شرک
 می‌دهد، و به همین جهت زائران خانه خدا دیده‌اند که مأموران غلاظ
 و شداد، در کنار قبر مطهر پیامبر ﷺ از هر طرف ایستاده‌اند و مردم را
 از نزدیک شدن به شبکه‌ها و پنجره‌های مشرف بر قبر مطهر مانع
 می‌شوند، و گاه این مطلب را به «ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب»
 نسبت می‌دهند.

به یقین اگر این دو نفر که بنیانگزار مکتب وهابیت هستند در زمان
 پیامبر اسلام ﷺ بودند و با چشم خود می‌دیدند که در جریان صلح
 حدیبیه یا فتح مکه هنگامی که آن حضرت مشغول وضو گرفتن بود،
 اصحاب و یاران بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند که آب وضوی او را
 برابند و قطره‌ای از آن بر زمین نیفتد^۱، اگر به زبان بر آن حضرت خرده

۱. این مسأله در طول زندگی پیامبر ﷺ بارها اتفاق افتاد (رجوع شود به صحیح مسلم،
 جلد ۴، صفحه ۱۹۴۳، و کنز العمال، جلد ۱۶، صفحه ۲۴۹).

نمی‌گرفتند، در دل ایراد می‌کردند و می‌گفتند: این در شأن پیامبر ﷺ و یاران او نیست و این کار بوی شرک می‌دهد!

و یا اگر بعد از رحلت رسول خدا ﷺ در مدینه بودند و با چشم خود می‌دیدند که ابوایوب انصاری، نخستین میزبان آن حضرت، صورت بر روی قبر آن حضرت گذارده و تبرک می‌جوید^۱ و یا بلال مؤذن پیامبر ﷺ در کنار قبر آن حضرت نشسته و گریه سر داده و صورت بر آن قبر می‌مالد،^۲ و هبابی‌ها یقه بلال و ابوایوب را گرفته و آنها را به کناری پرتاب می‌کردند که این کار شرک است، همان کاری که الآن پیروان این مکتب با زائران قبر رسول خدا می‌کنند.

در حالی که تبرک جستن، کمترین ارتباطی به پرستش ندارد، بلکه مفهومش نوعی احترام توأم با ادب است، به این امید که خدایی که رسول ﷺ را فرستاده به خاطر این احترام، برکاتش را بر زیارت کننده نازل گرداند.

وظیفه خطیر علمای اسلام

از آن جا که گاه کارهای بعضی از عوام بهانه‌هایی به دست مخالفان می‌دهد، سزاوار است همه علمای اعلام و دانشمندان اسلام، از حرکات نسنجیده بعضی از عوام در کنار قبر پیامبر ﷺ یا ائمه بقیع و

۱. مستدرک الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۶۰.

۲. تاریخ ابن عساکر، جلد ۷، صفحه ۱۳۷.

سایر امامان معصوم و قبور شهدا و بزرگان اسلام جلوگیری کنند، و مفهوم واقعی زیارت و توسل و تبرک و شفاعت طلبیدن را به آنها تعلیم دهند.

به همه مردم بگویند، همه چیز و همه کار به دست خدا، و او مسبب الاسباب و قاضی الحاجات و کاشف الکربات و کافی المهمات است، و اگر به پیامبر ﷺ و امامان متوسل می شویم، آنها به اذن پروردگار و با استمداد از ذات پاک او کاری انجام می دهند یا در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و از او تقاضای بر آمدن حاجات می نمایند.

سجده کردن بعضی از عوام در برابر این قبور مقدس، تعبیراتی که بوی الوهیت نسبت به آنان می دهد، گره زدن چیزی به ضریح آنان و مانند اینها، همه از امور ناشایست و مشکل آفرین است و چهره یک کار مثبت و بسیار سازنده (زیارت) را دگرگون می سازد، و بهانه به دست این و آن می دهد تا مردم را از برکات زیارت محروم سازند.

* * *

۵

سنگاح موقت

همه علمای اسلام معتقدند که ازدواج موقت در برهه‌ای از زمان در عصر پیامبر اسلام ﷺ وجود داشت. گروهی می‌گویند در عصر خلیفه دوم، و به وسیله او، و گروه دیگری می‌گویند در عصر خود پیامبر ﷺ تحریم شد و ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به اتفاق معتقدیم که هرگز تحریم نشده و به قوت خود باقی است (البته طبق شرایطی).

در این عقیده عده کمی از اهل سنت با ما موافقت و عده بیشتری مخالف، و همیشه آن را به رخ ما می‌کشند و ایراد می‌کنند، در حالی که نه تنها جای ایراد نیست، بلکه نقطه قوتی است برای حل بسیاری از مشکلات اجتماعی.

شرح این مطلب را در مباحث آینده می‌خوانید.



۱- ضرورت‌ها و نیازها

بسیاری از مردم - به ویژه جوانان - به ازدواج دائم دسترسی ندارند، زیرا ازدواج دائم به طور معمول نیاز به مقدمات و هزینه‌ها و قبول مسئولیت‌های مختلفی دارد که آمادگی آن برای گروهی حاصل نیست، به عنوان مثال:

۱- بسیاری از جوانان در دوران تحصیل - به خصوص در عصر ما که زمان تحصیل طولانی شده - قادر به ازدواج دائم نیستند، زیرا نه شغلی دارند، نه مسکن مناسبی و نه هزینه‌های دیگر و هر قدر بخواهند مراسم خود را ساده برگزار کنند، باز وسایل لازم فراهم نیست.

۲- افرادی هستند که متأهل می‌باشند، ولی در سفرهای خارج که گاهی به طول می‌انجامد، گرفتار محرومیت شدید جنسی می‌شوند، نه همسران خود را می‌توانند با خود ببرند و نه قدرت ازدواج مجدد دائم در آن دیار دارند.

۳- کسانی هستند که همسران آنها گرفتار بیماری‌های مختلف و مشکلات دیگری می‌باشند و توان رفع نیاز جنسی همسران خود را ندارند.

۴- سربازانی هستند که به مأموریت‌های طولانی، برای حفظ مرزها و مانند آن می‌روند و از خانواده‌های خود دورند و گرفتار مشکل جنسی هستند و چنان که خواهیم دید در عصر پیغمبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین مشکل برای بسیاری از سربازان اسلام پیش آمد و همان سبب تشریح ازدواج موقت شد.

۵- گاه در دوران بارداری و شرایط خاص آن، مرد مجبور است با همسر باردارش روابط جنسی نداشته باشد و چه بسا جوان است و گرفتار مشکل محرومیت.

این گونه ضرورت‌های اجتماعی و مشکلات، همیشه بوده و خواهد بود، و مخصوص عصر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده است، بلکه در عصر ما با توجه به عوامل مختلف تحریک، بسیار شدیدتر شده است.

در این گونه مواقع افراد بر سر دوراهی قرار دارند: آلودگی به فحشا (العیاذ بالله) یا استفاده از نوعی ازدواج ساده و موقت که مشکلات ازدواج دائم در آن نیست و به طور موقت پاسخگوی نیازهای جنسی می‌باشد.

پیشنهاد پارسایی و چشم پوشی از هر دو، پیشنهاد خوبی است، ولی برای بسیاری قابل عمل نیست و حداقل برای عده‌ای جنبه خیالی دارد.



ازدواج بسیار!

جالب این که حتی منکران ازدواج موقت (یعنی غالب برادران

اهل سنت) هنگامی که تحت فشار جوانان و اقشار دیگر محروم قرار گرفته‌اند، تدریجاً به نوعی ازدواج - شبیه ازدواج موقت - تن در داده‌اند و آن را «ازدواج مسیار» می‌نامند، هر چند نام آن را ازدواج موقت نمی‌گذارند، ولی در عمل هیچ تفاوتی با ازدواج موقت ندارد؛ به این ترتیب که اجازه می‌دهند فرد نیازمند به ازدواج، با زنی ازدواج دائم کند در حالی که قصد دارد بعد از مدت کوتاهی او را طلاق دهد و با او شرط می‌کند که نه حق نفقه داشته باشد و نه شب خوابی و نه ارث! یعنی دقیقاً شبیه ازدواج موقت، با این تفاوت که در این جا با طلاق از هم جدا می‌شوند و در ازدواج موقت با بخشیدن باقیمانده مدت یا سرآمدن مدت و هر دو از آغاز زمان محدودی را در نظر دارند.

و جالب‌تر این که اخیراً بعضی از جوانان اهل سنت که گرفتار مشکل ازدواج شده و در فشار بوده‌اند، از طریق اینترنت با ما تماس گرفتند که ما می‌خواهیم در مسأله ازدواج موقت از فتوای شیعه پیروی کنیم، آیا مانعی دارد؟

گفتیم: هیچ مانعی ندارد!

آنها که ازدواج موقت را انکار می‌کنند، ولی به «نکاح مسیار» روی می‌آورند، در واقع اسمش را نمی‌آورند ولی خودش را می‌آورند! آری «ضرورت‌ها» سرانجام انسان را وادار به پذیرش «واقعیت‌ها» می‌کند، هر چند نام آن را بر زبان نیاورد.

بنابراین نتیجه می‌گیریم آنها که اصرار بر مخالفت با ازدواج موقت دارند، دانسته یا ندانسته جاده را برای فحشا صاف می‌کنند، مگر این که نوع مشابه آن، یعنی نکاح مسیار را پیشنهاد کنند و به همین جهت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده که «اگر با ازدواج موقت اسلامی مخالفت نکرده بودند، هیچ کس آلوده زنا نمی‌شد».^۱

همچنین آنها که با سوء استفاده از «ازدواج موقت» که برای ضرورت‌ها و نیازهای واقعی محرومان تشریح شده، چهره آن را در نظرها زشت نشان داده و آن را وسیله هوس رانی خود ساختند، آنها نیز جاده را برای آلودگی جامعه اسلامی به زنا صاف کردند، و درگاه آلودگان شریک هستند، چرا که عملاً مانع استفاده صحیح از ازدواج موقت شدند.

به هر حال، اسلام که یک آیین الهی مطابق با فطرت آدمی است و تمام نیازهای واقعی انسان‌ها را پیش بینی کرده، ممکن نیست مسأله ازدواج موقت را در برنامه‌های احکام خود نگنجانیده باشد، و همان گونه که بعداً خواهد آمد، ازدواج موقت، هم در متون قرآن مجید آمده و اخبار نبوی، و عمل گروهی از صحابه نیز بر آن بوده است،

۱. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «لولا ما نهی عنها عمر ما زنی إلا شقی» (وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۰، حدیث ۲۴). در کتاب اهل سنت نیز این حدیث به طور گسترده آمده است. قال علی علیه‌السلام: «لو لا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی إلا شقی» (تفسیر طبری، جلد ۵، صفحه ۱۱۹؛ تفسیر درالمنثور، جلد ۲، صفحه ۱۴۰ و تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۱۳۰).

منتها جمعی مدّعی نسخ این حکم اسلامی هستند که خواهیم دید دلیل قانع کننده‌ای بر نسخ آن ندارند.

ازدواج موقت چیست؟

بعضی از ناآگاهان چنان ترسیم زشتی از ازدواج موقت کرده و می‌کنند که آن را چیزی مرادف «رسمیت بخشیدن به فحشا و اباحیگری و آزادی جنسی» می‌شمرند!!

اگر این گروه همه از عوام بودند مشکلی نبود، ولی متأسفانه بعضی از کسانی که در سلک علمای دینی برادران اهل سنت هستند نیز، چنین نسبت‌هایی روا می‌دارند، به یقین تعصّب‌های شدید مذهبی به آنها اجازه مطالعه کتب طرفداران ازدواج موقت را نداده است و شاید بعضی حتی یک خط از کتب شیعه را در این زمینه مطالعه نکرده‌اند و این بسیار مایه تأسف است.

ناچار در این مختصر شر ایط ازدواج موقت و تفاوت آن را با ازدواج دائم به روشنی بیان می‌کنیم، تا بر همگان اتمام حجّت الهی شود: ازدواج موقت در غالب شرایط و احکام همچون ازدواج دائم است:

۱- زن و شوهر باید با کمال رضایت و اختیار، بدون اجبار یکدیگر را به همسری انتخاب کنند.

۲- صیغه عقد با لفظ «نکاح» و «ازدواج» یا لفظ «متعّه» باید جاری شود و الفاظ دیگر کارساز نیست.

۳- اگر زوجه باکره است اجازه ولی لازم است و در غیر باکره لازم نیست.

۴- مدت عقد و مهریه باید دقیقاً تعیین شود و اگر ذکر مدت فراموش شود، به فتوای بسیاری از فقها تبدیل به عقد دائم خواهد شد (و این خود دلیل بر آن است که ماهیت هر دو نوع از نکاح یکی است و تنها فرق در ذکر مدت و عدم ذکر آن است)، (دقت فرمایید).
۵- پایان مدت به منزله طلاق است و بلافاصله زن باید عده نگه دارد، (هرگاه آمیزش صورت گرفته باشد).

۶- عده عقد دائم سه بار عادت ماهیانه دیدن است که بادیکن مرحله سوم عده تمام می شود، ولی عده عقد موقت دوبار بیشتر نیست.
۷- فرزندان متولد شده از عقد موقت فرزندان مشرعی هستند و تمام احکام فرزند متولد از عقد دائم را - بدون استثنا - دارند و از پدر و مادر و برادران و سایر بستگان ارث می برند، و هیچ تفاوتی در سایر حقوق میان این دو گروه از فرزندان نیست.

فرزندان عقد موقت، باید تحت تکفل پدر و مادر باشند و نفقه و تمام هزینه های آنها - همانند فرزندان عقد دائم - باید پرداخته شود.



شاید بعضی از شنیدن این سخنان در شگفتی فرو روند، آنها حق

دارند، زیرا ذهنیت نادرست و کاملاً عوامانه‌ای درباره عقد موقت دارند و شاید آن را یک ازدواج قاچاق و نیم بند و خارج از محدوده قوانین و در یک کلمه شبیه زنا می‌پندارند در حالی که ابداً چنین نیست.

آری تفاوت‌هایی در میان این دو نوع عقد در مورد دو همسر (زوج و زوجه) وجود دارد. اصولاً تعهدات آنها در برابر یکدیگر بسیار کمتر از عقد دائم است، زیرا منظور از ازدواج موقت سهولت امر و نبودن مقررات دست و پاگیر بوده، از جمله:

۱- زن در عقد موقت نفقه و ارث ندارد، ولی جمعی از فقها گفته‌اند این در صورتی است که شرط نفقه و ارث نکنند و اگر شرط کنند باید بر طبق آن عمل شود.

۲- زن در عقد موقت آزاد است که کاری در خارج خانه برای خود انتخاب کند و اجازه همسر برای او شرط نیست مادام که مزاحم حق شوهر نباشد، ولی در عقد دائم بدون توافق این امر جایز نیست.

۳- بر مرد لازم نیست شب‌ها نزد همسر موقت خود باشد.



با دقت در شرح احکامی که در بالا گفته شد، پاسخ بسیاری از پرسش‌ها و داوری‌های ظالمانه و شبهات و افتراها داده خواهد شد، و ذهنیت‌های کاذب و نادرست، در مورد این حکم مقدس و حکیمانه اسلامی مرتفع می‌شود، این حقیقت نیز آشکار است که ازدواج

موقت هیچ نسبتی با زنا و اعمال منافی عفت ندارد و آنها که این دورا با هم مقایسه می‌کنند، به یقین افرادی ناآگاهند که هیچ اطلاعی از ماهیت نکاح موقت و شرایط آن ندارند.



سوء استفاده‌ها

همیشه سوء استفاده از امور مثبت، زبان بدگویان را باز می‌کند و بهانه به دست بهانه‌جویان می‌دهد، تا با استناد به آن بر کارها و برنامه‌های مثبت بتازند و ضربات خویش را بر آن وارد سازند.

ازدواج موقت از مصادیق روشن این گونه بحث‌هاست.

با نهایت تأسف بعضی از هوسبازان، ازدواج موقت را که در اصل برای گشودن گره ضرورت‌ها و حلّ معضلات مهمّ اجتماعی، تشریح شده ملعبه خود ساخته و چهره آن را در نظر بی‌خبران دگرگون ساخته و بهانه‌ای به دست مخالفان داده که این حکم حکیمانه را به باد انتقاد بگیرند.

ولی سؤال این‌جاست، کدام حکم است که روزی از آن سوء استفاده نشده و کدام سرمایه نفیس است که ناهلان از آن بهره‌گیری نادرست نکردند؟!

اگر روزی قرآن‌ها را به دروغ و نیرنگ بر سر نیزه کردند تا حکومت ظالمان و خودکامگان را توجیه کنند، مفهومش این است که قرآن را

کنار بگذاریم!؟

یا اگر روزی گروهی از منافقان مسجد ضرار را ساختند و پیامبر اسلام ﷺ دستور ویران کردن یا سوزاندن آن را صادر کرد، معنایش این است که از مسجد به کلی کناره‌گیری کنیم؟
به هر حال ما اعتراف می‌کنیم که بعضی، از این حکم حساب شده اسلامی سوء استفاده کرده‌اند، ولی هرگز نمی‌توان به خاطر جمعی بی‌نماز، در مسجد را بست یا به خاطر دستمالی قیصریه‌ای را آتش زد.

باید راه را بر هوسبازان ببندیم و برای ازدواج موقت برنامه‌ریزی صحیحی کنیم.

به خصوص در عصر و زمان ما، انجام این کار بدون برنامه‌ریزی دقیق و صحیح امکان‌پذیر نیست. لازم است جمعی از نخبگان و خبرگان آیین‌نامه‌ای کاربردی و اجرایی برای آن بنویسند تا دست شیاطین را از آن قطع کنند و چهره زیبای این حکم حکیمانه را آشکار سازند، تاراه را بردو گروه ببندند: گروه هوسباز، و گروه منتقد کینه‌توز!



ازدواج موقت در کتاب و سنت و اجماع امت

در کتاب الله ازدواج موقت به عنوان «متعّه» در آیه ۲۴ سوره نساء آمده است، می‌فرماید: «﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾»

فَرِيضَةً؛ زنانی را که متعه می‌کنید باید مهر آنها را بپردازید».

نکته مهم این جاست که در روایات زیادی که از رسول خدا ﷺ نقل شده، تعبیر به متعه به معنای ازدواج موقت است (و در بحث‌های آینده بسیاری از این روایات از نظر محترم شما می‌گذرد). به علاوه در کتب فقهای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت همه جا از ازدواج موقت تعبیر به «متعه» شده و انکار این مطلب از قبیل انکار مسلمات است (بخشی از کلمات فقها نیز در آینده از نظر شما می‌گذرد).

با این حال بعضی اصرار دارند که استمتاع در آیه را به معنای لذت بردن و نزدیکی کردن تفسیر کنند و گفته‌اند مفهوم آیه این است که هنگامی که از زنان بهره‌گیری جنسی کردید مهر آنها را بدهید.

این سخن دو ایراد روشن دارد:

اولاً: وجوب ادای مهر به مقتضای عقد است یعنی همین که عقد حاصل شد زن می‌تواند تمام مهریه خود را مطالبه کند، هر چند دخولی حاصل نشده و حتی ملاعبه‌ای صورت نگرفته باشد (آری اگر طلاقی قبل از دخول واقع شد، بعد از طلاق مهر نصف می‌شود). (دقت فرمایید)

ثانیاً: واژه متعه چنان که گفتیم در عرف شرع و کلمات فقهای شیعه و اهل سنت و در لسان روایات به معنای عقد موقت است که مدارک آن را به طور گسترده خواهید دید.

مفسّر معروف مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان در تفسیر این آیه تصریح می‌کند که در آیه دو نظریه وجود دارد، نظریه کسانی که استمتاع را در این جا به معنای لذت بردن تفسیر کرده‌اند و گروهی از صحابه یا تابعین و مانند آنها را می‌شمرد، و نظریه کسانی که می‌گویند مراد از این آیه عقد متعه و ازدواج موقت است و آن را عقیده ابن عباس و سدی و ابن مسعود و جماعتی از تابعین می‌داند. او در ادامه می‌گوید: نظریه دوم واضح است، زیرا لفظ متعه و استمتاع در عرف شرع اشاره به ازدواج موقت است، به علاوه وجوب مهر برای زنان مشروط به لذت بردن نیست.^۱

قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: منظور از این آیه به عقیده جمهور همان نکاح موقت است که در صدر اسلام بوده است.^۲

سیوطی در تفسیر درالمنثور و ابوحیان و ابن کثیر و ثعالبی نیز در تفاسیر خود به این معنا اشاره کرده‌اند.

این مسأله میان تمام علمای اسلام - اعم از شیعه و اهل سنت - مسلم است که ازدواج موقت در عصر پیامبر ﷺ وجود داشته، ولی گروه زیادی از فقهای تسنن معتقدند که این حکم بعداً نسخ شده است، و این که در چه زمانی نسخ شده، اختلاف زیادی وجود دارد که قابل توجه است؛ از جمله به گفته دانشمند معروف «نوی» در

۱. مجمع‌البیان، جلد ۳، صفحه ۶۰.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۱۲۰ و فتح‌الغدير، جلد ۱، صفحه ۴۴۹.

شرح صحیح مسلم:

۱- بعضی می‌گویند در غزوه خیبر نخست حلال شد و سپس تحریم گردید.

۲- فقط در عمره القضاء حلال بود.

۳- در روز فتح مکه نخست حلال و سپس تحریم شد.

۴- در غزوه تبوک (در سال نهم هجری) تحریم شد.

۵- فقط در جنگ اوطاس (در سال هشتم هجری) مباح شد.

۶- در حجة الوداع (در سال دهم هجری) حلال شد.^۱

و جالب این‌که روایات متناقض و متعارضی در این زمینه نقل شده، به خصوص روایت تحریم آن در خیبر و تحریم آن در حجة الوداع معروف است که جمعی از فقهای اهل سنت برای جمع میان این روایات به زحمت افتاده و راه حل مناسبی هم ارائه نداده‌اند.^۲

و از آن جالب‌تر سخنی است که از شافعی نقل شده، او می‌گوید: «لا أعلم شيئاً أحل الله ثم حرّمه ثم أحلّه ثم حرّمه إلا المتعة؛ من چیزی نمی‌شناسم که خداوند آن را روزی حلال کند، سپس حرام نماید، بار دیگر حلال کند و سپس حرام بشمرد مگر متعه!!»^۳

این در حالی است که ابن حجر از سهیلی نقل می‌کند که تحریم

۱. شرح صحیح مسلم، جلد ۹، صفحه ۱۹۱.

۲. شرح صحیح مسلم، جلد ۹، صفحه ۱۹۱.

۳. المغنی ابن قدامه، جلد ۷، صفحه ۵۷۲.

متعّه در روز خیبر چیزی است که احدی از ارباب تاریخ و راویان اخبار نقل نکرده است.^۱

۷- قول دیگر این که متعّه در عصر رسول خدا ﷺ حلال بود و سپس عمر از آن نهی کرد، چنان که در صحیح مسلم که از معتبرترین کتب حدیث نزد برادران اهل سنت است، می‌خوانیم: «ابن ابی نضرة» می‌گوید: نزد جابر بن عبدالله انصاری بودم، گفت: ابن عباس و ابن زبیر با هم در مسأله متعّه زنان و متعّه حج (حج تمتّع که میان عمره و حج فاصله باشد)، اختلاف دارند (تو چه می‌گویی؟) گفت: ما هر دو را در زمان رسول خدا انجام دادیم تا عمر از آن دو نهی کرد، و ما خودداری کردیم!^۲

با وجود این نص صریح آن هم در صحیح مسلم، باز هم می‌توان گفت متعّه در عصر رسول الله ﷺ تحریم شده است.

چه کسی متعّه را تحریم کرد؟

سخنی را که در بالا از جابر بن عبدالله نقل کردیم اشاره به حدیث معروفی است که بسیاری از محدّثان و مفسّران و فقیهان اهل سنت در کتاب‌های خود از خلیفه دوّم نقل کرده‌اند. متن حدیث چنین است: «متعّتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله ﷺ و انا انھی عنهما»

۱. فتح الباری، جلد ۹، صفحه ۱۳۸.

۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۵۹، حدیث ۳۳۰۷، دارالفکر بیروت.

متعۀ الحجّ و متعۀ النساء؛ دو نوع متعۀ در عصر رسول خدا ﷺ مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می‌کنم: حج به صورت تمتّع و ازدواج موقت».

و در بعضی از طرق حدیث آمده است: «و اعاقب علیهما؛ و مجازات بر آن می‌کنم».

منظور از متعۀ حج آن است که نخست عمره را بجا آورده و از احرام خارج شوند و بعد از مدتی کوتاه یا طولانی مجدداً احرام به حج ببندند.

این حدیث از احادیث مشهور است که با مختصر تفاوتی از عمر نقل شده که در بالای منبر در حضور مردم بیان کرد که ذیلاً به هفت منبع از منابع حدیث، فقه و تفسیر اهل سنت اشاره می‌کنیم:

- ۱- مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۳۲۵.
- ۲- سنن بیهقی، جلد ۷، صفحه ۲۰۶.
- ۳- المبسوط سرخسی، جلد ۴، صفحه ۲۷.
- ۴- المغنی ابن قدامه، جلد ۷، صفحه ۵۷۱.
- ۵- محلی ابن حزم، جلد ۷، صفحه ۱۰۷.
- ۶- کنز العمال، جلد ۱۶، صفحه ۵۲۱.
- ۷- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۵۲.

* * *

این حدیث پرده از روی مسائل متعددی بر می‌دارد:

الف) حلیّت متعه در دوران خلیفهٔ اوّل

متعه (ازدواج موقت) در تمام دوران حیات پیامبر ﷺ حتی در دوران خلیفهٔ اوّل مباح بوده و خلیفهٔ دوّم از آن نهی کرده است!

ب) اجتهاد در مقابل نصّ

خلیفه به خود اجازه می‌داد که در برابر نصّ صریح پیامبر اکرم ﷺ قانونگزاری کند، حال آن که قرآن می‌گوید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را پیامبر ﷺ برای شما آورده بگیرید و آنچه را نهی کرده خودداری کنید».^۱

آیا کسی جز پیامبر اکرم ﷺ حقّ تصرّف در احکام الهی را دارد؟
 آیا کسی می‌تواند بگوید رسول خدا چنین کرد و من چنین می‌کنم؟
 آیا اجتهاد مقابل نصّ صریح پیامبر ﷺ که برگرفته از کلام خدا است، جایز است؟

حقیقت این است که کنار گذاشتن دستور رسول خدا ﷺ با این صراحت واقعاً حیرت‌انگیز است.

اضافه بر این اگر راه برای اجتهاد در مقابل نصّ گشوده شود، چه دلیلی دارد که دیگران دست به چنین کاری نزنند؟ آیا اجتهاد مخصوص یک نفر بوده و دیگران مجتهد نیستند؟ این مسأله بسیار مهمّی است، زیرا با گشوده شدن باب اجتهاد در برابر نصّ، چیزی از

۱. سورهٔ حشر، آیهٔ ۷.

احکام الهی مصونیت پیدا نمی‌کند، و هرج و مرج غریبی در احکام جاودانه اسلام پدید می‌آید و در واقع کُل احکام اسلام به خطر می‌افتد.

ج) علت مخالفت عمر

چرا عمر با این دو دستور به مخالفت برخاست؟ در مورد حج تمتع تصوّرش این بود، مسلمانانی که به حج می‌آیند باید حج و عمره را تمام کنند و از احرام به درآیند، و بعد مثلاً با همسران خود آمیزش کنند، و این که عمره تمتع را بجا آورند و چند روزی از احرام به درآیند و آزاد باشند، این کار خوبی نیست و با روح حج نمی‌سازد!

در حالی که این پندار نادرستی است، چون حج و عمره دو برنامه جداگانه است که ممکن است حتی بیش از یک ماه میان آنها فاصله شود، مسلمانان در سؤال یا ذی القعدة به مکه مشرف می‌شوند و عمره را بجا می‌آورند و تا روز هشتم ذی الحجه آزاد می‌باشند و سپس برای مراسم حج محرم می‌شوند و به عرفات می‌روند. این چه ایرادی دارد که او نسبت به آن از خود حساسیت نشان داد.

و اما در مورد متعه و ازدواج موقت، به پندار بعضی تصوّر او بر این بود که اگر عقد موقت جایز شود، شناختن نکاح از زنا مشکل می‌شود، چرا که هر مردی را با زنی دیدیم، ممکن است ادعا کنند که ما ازدواج موقت داریم! و زناگسترش پیدا می‌کند!

این پندار از پندار اوّل سست‌تر است، چرا که به عکس، ممنوع کردن عقد متعه موجب گسترش زنا و بی‌عفتی است، زیرا همان‌گونه که پیش از این هم اشاره شد، بسیاری از جوانانی که قادر بر ازدواج دائم نیستند یا کسانی که از همسران خود دورند و بر سر دوراهی ازدواج موقت و زنا قرار دارند. بدیهی است جلوگیری از ازدواج موقت که با برنامه‌ریزی صحیحی انجام می‌شود، آنها را در وادی پرگناه و آلوده زنا و بی‌عفتی می‌افکند.

و به همین جهت در حدیث معروفی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که «اگر عمر از متعه نهی نکرده بود، هیچ فردی جز بی بند و باران آلوده زنا نمی‌شد»؛ (لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى النَّاسَ عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا).^۱

د) غوغای عجیب در مورد «زمان تحریم متعه»

از روایت فوق که گروه عظیمی از محدثان و مفسران و فقیهان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند، به خوبی استفاده می‌شود که تحریم متعه در زمان عمر بود نه در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایات متعدّد دیگری که در همان منابع نقل شده نیز آن را تأیید می‌کند، به عنوان نمونه:

۱- ترمذی محدّث معروف نقل می‌کند که مردی از اهل شام از عبدالله بن عمر از متعه زنان سؤال کرد، گفت: حلال است. سؤال کننده گفت: پدرت عمر از آن نهی کرده، عبدالله گفت: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۵۰.

أبی قد نهی عنها و قد سنّها رسول الله، أنترك السنّة و نتبع قول أبی؟!؛ آیا اگر پدرم از آن نهی کند ولی رسول خدا آن را سنّت قرار داده باشد، ما سنّت آن حضرت را ترک کنیم و از سخن پدرم پیروی کنیم؟!^۱.

۲- در حدیث دیگر (در صحیح مسلم) از جابر بن عبدالله می‌خوانیم که می‌گوید ما در عصر پیامبر ﷺ با مهریه مختصری از خرما و آرد برای چند روز متعه می‌کردیم و در عصر ابوبکر نیز ادامه داشت تا آن که عمر آن را به خاطر جریان «عمر بن حریث» نهی کرد.^۲

۳- در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که ابن عباس و ابن زبیر در مورد متعه زنان و متعه حج اختلاف کردند (و از جابر بن عبدالله داوری خواستند)، جابر گفت: ما، هر دو را در زمان پیامبر ﷺ انجام دادیم، سپس عمر ما را نهی کرد و ما خودداری کردیم!^۳

۴- ابن عباس که او را «حبر الأمة» (عالم و دانشمند امت اسلام) نامیده‌اند نیز، از طرفداران عدم نسخ حکم متعه در عصر رسول

۱. این حدیث در صحیح ترمذی که امروز در دسترس ماست به این صورت وجود ندارد بلکه به جای متعه النساء متعه الحج آمده، ولی زین الدین معروف به شهید ثانی از علمای قرن دهم در کتاب شرح اللعة الدمشقیة، و سید بن طاووس از علمای قرن هفتم هجری در کتاب الطرائف آن را در مورد متعه النساء آورده‌اند و به نظر می‌رسد در نسخه‌های قدیمی صحیح ترمذی به همین صورت بوده و در نسخه‌های بعد به علل معلومی آن را تغییر داده‌اند! (و کم له من نظیر!)

۲. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

۳. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

خدا ﷺ بود، شاهد آن مشاجره‌ای است که میان او و عبدالله بن زبیر رخ داد، که در صحیح مسلم آمده است:

عبدالله بن زبیر در مکه اقامت کرده بود. روزی (در میان جمعی از مردم که ابن عباس هم در میان آنها بود) گفت: بعضی از کسانی که خداوند چشم و دل آنها را، مانند چشم سر آنها کور کرده، فتوا به جواز متعه می‌دهند - منظور او ابن عباس بود که در آن زمان نابینا شده بود - ابن عباس که این سخن را شنید، گفت: تو آدم جلف نادانی هستی، به جانم سوگند در عصر رسول خدا ﷺ ما این کار را می‌کردیم. ابن زبیر (بی‌اعتنا به نام رسول خدا) گفت: تو آزمایش کن، به خدا سوگند اگر انجام دهی تو را سنگسار می‌کنم!^۱ یعنی منطق را بازور و تهدید پاسخ گفت!

احتمالاً این سخن در زمانی بود که عبدالله بن زبیر قدرت را در مکه به دست گرفته بود، و به خود اجازه می‌داد که در برابر مرد دانشمندی همچون ابن عباس، چنین جسورانه سخن بگوید، در حالی که ابن عباس از نظر سن، پدر او محسوب می‌شد و از نظر علم قابل مقایسه با او نبود، و به فرض که توان علمی او را می‌داشت، حق نداشت چنین سخنی بگوید، زیرا اگر کسی به فتوای خود در این گونه احکام عمل کند به فرض که اشتباه باشد «وطی به شبهه» محسوب می‌شود و می‌دانیم که وطی به شبهه حد ندارد و تهدید به سنگسار

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۵۹، حدیث ۳۳۰۷، چاپ دارالفکر.

کردن یک سخن بی معنا و جاهلانه است.

البته چنین موضع‌گیری زشتی، از سوی جوان نادان و جسوری مثل عبدالله بن زبیر بعید نیست!

جالب این که راغب در کتاب محاضرات... نقل می‌کند که فرزند عبدالله بن زبیر با لحنی آمیخته به سرزنش به ابن عباس گفت: چرا «متعّه» را حلال می‌شمری. ابن عباس گفت از مادرت بپرس! به سراغ مادر آمد مادرش گفت: «ما ولدتك الا فی المتعة؛ تولد تو در زمانی بود که من متعه پدرت بودم!»^۱

۵- در مسند احمد می‌خوانیم که «ابن حصین» می‌گوید: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما به آن عمل کردیم و آیه‌ای که آن را نسخ کند، نازل نشد تا پیامبر ﷺ چشم از دنیا فروبست.^۲

اینها نمونه روایاتی است که با صراحت عدم نسخ حکم متعه را بیان می‌کند.



در برابر این روایات، روایات دیگری نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد این حکم در عصر رسول خدا ﷺ نسخ شده، ولی ای کاش این روایات یکصدا و متفق بودند، مع الأسف هر کدام زمانی غیر از

۱. محاضرات، جلد ۲، صفحه ۲۱۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۱۳۰.

۲. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۴۳۶.

دیگری را نقل می‌کند:

۱- در بعضی از این روایات آمده است که حکم تحریم متعه در روز جنگ خیبر (در سال هفتم هجری) صادر شده است.^۱

۲- در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم: رسول خدا ﷺ در عام الفتح (سال فتح مکه، سال ۸ هجری) در مکه اجازه متعه داد و بعد از مدّت کوتاهی در همان سال از آن نهی فرمود.^۲

۳- در بعضی دیگر آمده است که در غزوه اوطاس (بعد از فتح مکه) در سرزمین هوازن (در نزدیکی مکه) سه روز اجازه داد و سپس نهی کرد.^۳

اما اگر حوصله بررسی اقوال مختلف در این بحث را داشته باشیم مسأله از این هم فراتر می‌رود، زیرا فقیه معروف اهل سنت «نَوَوِي» در «شرح صحیح مسلم» شش قول، در مسأله نقل می‌کند که هر کدام با روایتی هماهنگ است:

۱- متعه در جنگ خیبر حلال و سپس (بعد از چند روز) تحریم شد.

۲- در عمره القضاء حلال شد، (سپس تحریم شد).

۳- در روز فتح مکه حلال و سپس تحریم شد.

۱. در المشور، جلد ۲، صفحه ۴۸۶.

۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۳۳.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۳۱.

- ۴- رسول خدا ﷺ آن را در غزوه تبوک تحریم فرمود.
- ۵- در جنگ هوازن (در سرزمین اوطاس) حلال شد.
- ۶- در حجّة الوداع در سال آخر عمر پیامبر ﷺ حلال شمرده شد.^۱ و از همه شگفت‌انگیزتر کلام شافعی است که می‌گوید: «من نیافتم چیزی را که خداوند آن را حلال کند، سپس حرام نماید، باز هم حلال کند و سپس حرام نماید، مگر «متعّه» را!».^۲
- هر محققى با مشاهده این روایات ضدّ و نقیض به مجعول بودن آنها مطمئن می‌شود و آن را نشانه یک حرکت سیاسى می‌داند.

بهترین راه حل

به راستی که این اقوال مختلف و متعارض، هر کسی را وادار به مطالعه جدّی می‌کند، مگر چه چیزی رخ داده که در این مسأله این قدر روایات ضدّ و نقیض است و چرا هر محدّث یا فقیهی راهی برای خود برگزیده است؟

چگونه می‌توان میان این روایات متعارض را جمع کرد؟ آیا این همه اختلاف دلیل بر آن نیست که یک مسأله حسّاس سیاسى در این جا مطرح بوده که بعضی از جاعلان حدیث را وادار کرده، روایاتی جعل کنند و از نام یاران و صحابه رسول خدا ﷺ سوء

۱. شرح صحیح مسلم، از نووی، جلد ۹، صفحه ۱۹۱.

۲. المغنی ابن قدامه، جلد ۷، صفحه ۵۷۲.

استفاده کرده به آنها نسبت دهند که آنها از آن حضرت چنین و چنان نقل کرده‌اند.

آن مسأله سیاسی چیزی جز آن نبود که خلیفه دوّم جمله‌ای گفت که «دو چیز در زمان رسول خدا ﷺ حلال بود و من آنها را حرام می‌کنم که یکی از آن دو متعه زنان است».

این سخن اثر منفی عجیبی داشت که اگر افراد امت یا خلفا بتوانند احکام اسلام را با صراحت دگرگون سازند، دلیلی ندارد که این کار مخصوص به خلیفه دوّم باشد، دیگران نیز چنین حقی دارند که در برابر نصّ پیامبر ﷺ اجتهاد کنند. در این صورت هرج و مرج عجیبی در احکام اسلام، واجبات و محرّمات پیدا می‌شود و با گذشت زمان چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند.

ناچار برای برچیدن آثار منفی آن، گروهی دست به کار شدند و گفتند که تحریم این دو، در عصر پیامبر ﷺ صورت گرفته است، هر کس حدیثی ساخت و آن را به صحابه محترم پیامبر ﷺ نسبت داد، چون هیچ کدام واقعیت نداشت، ضدّ و نقیض از آب درآمد!!

و گرنه چگونه ممکن است این همه روایات ضدّ و نقیض باشد و حتی بعضی از فقها برای جمع میان آنها بگویند متعه زمانی مباح بود بعد حرام شد، بعد مباح شد، بعد حرام شد! مگر احکام الهی بازیچه است.



از همه اینها گذشته مباح بودن متعه در عصر پیامبر ﷺ حتماً به خاطر ضرورتی بوده و این ضرورت در اعصار دیگر نیز حاصل می‌شود، به خصوص در عصر ما به طور شدیدتر، در مورد بعضی از جوانان یا مسافران بلاد غرب در سفرهای طولانی وجود دارد، پس چرا حرام باشد؟

در آن زمان این همه عوامل تحریک در محیط اسلامی وجود نداشت، زنان بی حجاب یا بدحجاب، فیلم‌ها و برنامه‌های بدآموز، تلویزیون و اینترنت و ماهواره‌ها، و مجالس فسادانگیز، مطبوعات فاسد و مفسد که دامن بسیاری از جوانان را می‌گیرد، مفهومی نداشت.

آیا در آن عصر متعه به عنوان یک ضرورت مجاز شمرده شده سپس از آن تا ابد نهی شده است؟ آیا این سخن قابل قبول است؟ از همه این‌ها که بگذریم و فرض را بر این بگیریم که جمع کثیری از فقهای اسلام آن را حرام می‌دانند، ولی گروهی نیز آن را مجاز شمرده‌اند و مسأله اختلافی است، پس با این حال سزاوار نیست طرفداران حلال بودن، مخالفان خود را متهم به عدم پایبندی به احکام دین کنند و یا طرفداران حرمت، خدای ناکرده و العیاذ بالله طرفداران اباحه متعه را، طرفدار زنا بدانند، پاسخ خدا را در قیامت چه می‌دهند؟! بنابراین حدّ اکثر، یک اختلاف در اجتهاد است.

فخر رازی با تعصّب خاصی که در این گونه مسائل دارد، در تفسیر

خود می‌گوید: «ذهب السواد الأعظم من الأمة إلى أنها صارت منسوخة و قال السواد منهم أنها بقيت كما كانت؛ اکثریت اُمّت قائل به نسخ این حکم هستند ولی گروهی نیز می‌گویند حکم اباحه متعه همچنان به حال خود باقی است»،^۱ یعنی این یک مسأله اختلافی است.

در این جا بحث ازدواج موقت را پایان می‌دهیم و از همگان انتظار داریم که بدون پیش داوری‌ها و نسبت‌های ناصواب، بار دیگر این بحث را مورد دقت قرار دهند و داوری کنند. به یقین مطمئن می‌شوند که متعه هنوز هم یک حکم الهی و با حفظ شرایطش، حلال بسیاری از مشکلات است.



۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۴۹.

۶

سجدہ برائے
تعمیر

۱- اهمیت سجده در میان عبادات

از دیدگاه اسلام سجده برای خداوند مهمترین عبادت، یا از مهم‌ترین عبادات است و همان‌گونه که در روایات آمده، انسان در حال سجده از هر حال دیگر به خدا نزدیکتر است، پیشوایان بزرگ به خصوص رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام سجده‌های طولانی داشتند. سجده‌های طولانی برای خدا، روح و جان انسان را پرورش می‌دهد و بارزترین نشانه‌های عبودیت و خضوع در پیشگاه پروردگار است. به همین دلیل در هر رکعت نماز دستور دو سجده داده شده است، و سجده شکر و سجده‌های واجب و مستحب تلاوت قرآن نیز از بارزترین مصادیق سجده است.

انسان در حال سجده همه چیز جز خدا را فراموش می‌کند، و خود را به او بسیار نزدیک می‌بیند و بر بساط قرب او جای می‌گیرد. استادان سیر و سلوک و عرفان، و معلمان اخلاق بر مسأله سجده

تأکید فراوان دارند.

مجموع آنچه در بالا گفته شد، دلیل روشنی بر حدیث مشهوری است که هیچ کار انسان برای شیطان ناراحت کننده‌تر از سجده نیست، و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «پیغمبر اکرم ﷺ به یکی از یاران خود فرمود: اگر می‌خواهی در قیامت با من محشور شوی برای خداوند قهار سجده‌های طولانی بجا آور»؛ «وَ إِذَا أُرِدْتَ أَنْ يَحْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاطْلِبِ السُّجُودَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».^۱

۲- سجده برای غیر خدا جایز نیست

ما معتقدیم سجده برای غیر ذات پاک خداوند واحد یکتا جایز نیست، زیرا سجده نهایت خضوع و مصداق بارز پرستش است و عبودیت مخصوص خداست.

تعبیر ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ با توجه به مقدم شدن «لله» در جمله مزبور، آیه دلالت بر حصر دارد یعنی همه و همه در آسمان و زمین فقط برای خدا سجده می‌کنند! همچنین جمله ﴿لَهُ يَسْجُدُونَ﴾ در آیه ۲۰۶ اعراف نشان دیگری از انحصار سجده برای خداست.

اصولاً سجده آخرین درجه خضوع است و آن مخصوص خدا

۱. سفینه البحار، ماده سجود.

۲. سوره رعد، آیه ۱۵.

است و اگر برای شخص یا چیز دیگری سجده کنیم او را همسان و هم‌شان خدا قرار داده‌ایم و این کار درست نیست.

ما یکی از معانی توحید را «توحید در عبادت» می‌دانیم، یعنی پرستش مخصوص خداست و بدون آن توحید کامل نمی‌شود و به تعبیر دیگر: پرستش غیر خدا از شعبه‌های شرک است و سجده نوعی پرستش است، بنابراین سجده برای غیر خدا جایز نیست.

اما سجده فرشتگان برای آدم که در چندین آیه از قرآن آمده، - همان‌گونه که مفسران گفته‌اند - یا سجده به معنای احترام و تعظیم و تکریم آدم بوده، نه سجده به معنای پرستش، بلکه مقصود فرشتگان این بوده که ما در لباس شعر می‌گوییم:

زیبنده ستایش آن آفریدگاری است

کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی

یا این که سجده چون به فرمان خدا بوده در واقع عبودیت پروردگار بوده است و یا این که سجده شکر برای خدا بوده است.

و سجده یعقوب و همسر و فرزندان او برای یوسف که در قرآن آمده است: «وَحَزَّوْا لَهُ سُجْدًا»؛ همگی در برابر او به سجده افتادند.^۱ نیز همان سجده شکر برای پروردگار متعال یا به معنای نوعی احترام و تکریم و تعظیم بوده است.

جالب توجه این که در کتاب «وسائل الشیعه» که از منابع معروف

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

حدیث ماست، در ابواب سجده نماز، بابتی تحت عنوان «عدم جواز السجود لغیر الله» ذکر شده و در آن هفت حدیث از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم نقل شده است که سجده برای غیر خدا جایز نیست.^۱ این سخن را خوب به خاطر داشته باشید تا در بحث‌های آینده از آن نتیجه‌گیری کنیم.

۳- بر چه چیز باید سجده کرد؟

پیروان مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام متفقاً بر این عقیده هستند که بر غیر زمین نمی‌توان سجده کرد، البته عقیده دارند که بر آنچه از زمین می‌روید نیز می‌توان سجده کرد، به شرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد مانند برگ و چوب درختان و حصیر و بوریا و امثال آنها. در حالی که فقهای اهل سنت عموماً معتقد به جواز سجده بر همه چیز هستند. البته گروهی از آنان سجده بر آستین لباس یا گوشه عمامه و مانند آن را استثنا کرده و جایز ندانسته‌اند.

پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به استناد روایاتی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و عمل صحابه نقل شده، بر این عقیده اصرار دارند، لذا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترجیح می‌دهند روی فرش‌ها سجده نکنند بلکه روی سنگ‌ها سجده کنند و گاه حصیری همراه خود می‌آورند و روی حصیر سجده می‌کنند.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۴، صفحه ۹۸۴.

در مساجد ایران و عراق و کشورهای شیعه نشین که تمام مساجد مفروش است، قطعه خاکی را به نام «مهر نماز» درست کرده و آن را روی فرش گذارده و بر آن سجده می‌کنند تا پیشانی که اشرف اعضای انسان است، در پیشگاه خداوند به خاک ساییده شود و نهایت تواضع در پیشگاه خدا به عمل آید. گاه این قطعه خاک را از تربت شهیدان انتخاب می‌کنند که یادآور جانفشانی‌های آنها در راه خدا باشد و حضور قلب بیشتری در نماز حاصل کنند، و تربت شهیدان کربلا را بر دیگران ترجیح می‌دهند، ولی نه همیشه مقید به تربت هستند و نه خاک، بلکه همان‌طور که گفته شد بر سنگ‌های کف مساجد - مانند مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ - به راحتی سجده می‌کنند. (دقت کنید)

به هر حال پیروان اهل بیت علیهم‌السلام برای اثبات وجوب سجده بر زمین دلایل فراوانی دارند، از جمله احادیثی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سیره صحابه که در بحث‌های آینده خواهد آمد و روایاتی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام که به زودی اشاره خواهیم کرد.

با این حال جای تعجب است که چرا بعضی از برادران اهل سنت در برابر این فتوایین همه عکس العمل شدید نشان می‌دهند، گاه آن را بدعت و گاه حتی آن را کفر و بت پرستی می‌شمرند.

اگر ما با کتاب‌های مورد قبول این برادران ثابت کنیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یارانش بر زمین سجده می‌کردند، باز هم بدعت است؟!!

اگر ما ثابت کنیم بعضی از یاران آن حضرت مانند جابر بن عبدالله انصاری به هنگامی که هوا گرم بود و سنگها و ریگها داغ و سوزان می‌شدند مقداری ریگ را در دست خود گرفته و از این دست به آن دست می‌دادند تا قدری خنک شود و بتوانند پیشانی خود را بر آن بگذارند،^۱ آیا جابر بن عبدالله را بت پرست یا بدعت گذار می‌دانند؟! آیا کسی که بر حصیر سجده می‌کند یا ترجیح می‌دهد روی سنگ‌های کف مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ سجده کند، حصیر را می‌پرستد یا سنگ‌های کف مسجد را پرستش می‌کند؟!

آیا لازم نیست این برادران یکی از هزاران کتاب فقهی ما را در باب اشیایی که می‌توان بر آن سجده کرد، مطالعه کنند و ببینند این نسبت‌های ناروا کمترین بویی از حقیقت ندارد؟ آیا متهم ساختن به بدعت یا کفر و بت پرستی چیزی است که خداوند در قیامت به آسانی از آن می‌گذرد؟

برای این که روشن شود چرا شیعیان بر زمین سجده می‌کنند، توجه به این حدیث امام صادق علیه السلام کافی است: هشام بن حکم که از یاران دانشمند آن حضرت است سؤال کرد، بر چه چیز می‌توان سجده کرد و بر چه چیز نمی‌توان سجده کرد؟ امام فرمود: «السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتْ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَلَ أَوْ لَبَسَ؛ سجود جایز نیست مگر بر زمین یا چیزی که از زمین می‌روید، مگر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها».

۱. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۳۲۷ و سنن بیهقی، جلد ۱، صفحه ۲۳۹.

هشام می‌گوید: گفتم فدایت شوم حکمت آن چیست؟
 فرمود: «لِأَنَّ السُّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ
 عَلَى مَا يُؤْكَلُ وَ يُلْبَسُ لِأَنَّ أُمَّةَ الدُّنْيَا عَبِيدُ مَا يَأْكُلُونَ وَ يَلْبَسُونَ وَ السَّاجِدُ
 فِي سُجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَضَعَ جَبْهَتَهُ فِي سُجُودِهِ عَلَى مَعْبُودِ
 أُبْنَاءِ الدُّنْيَا الَّذِينَ اغْتَرُّوا بِعُرُورِهَا؛ زیرا سجود خضوع برای خداوند
 متعال است و سزاوار نیست بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها سجده کرد،
 زیرا دنیاپرستان بنده خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها می‌باشند و کسی که
 سجده می‌کند در حال سجود مشغول عبادت خداست. بنابراین
 سزاوار نیست پیشانی را در سجده‌اش بر چیزی بگذارد که معبود
 دنیاپرستانی است که فریفته زرق و برق دنیا هستند.

سپس امام افزود: «وَالسُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ لِلتَّوَاضِعِ
 وَالْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ سجده بر زمین افضل است، چرا که تواضع
 خضوع در برابر خدا را بهتر نشان می‌دهد.»^۱

۴- مدارک مسأله:

حال به سراغ مدارک این مسأله می‌رویم و نخست از کلام رسول
 خدا ﷺ شروع می‌کنیم:

(الف) حدیث معروف نبوی در مورد سجده بر زمین

این حدیث را شیعه و اهل سنت از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که

۱. علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۳۴۱.

فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً؛ زمین برای من محل سجده و طهارت (تیمم) قرار داده شده است».^۱

بعضی گمان کرده‌اند معنای حدیث آن است که سراسر روی زمین محلّ عبادت پروردگار است و انجام عبادات، مخصوص محلّ معینی نیست، آن گونه که یهود و نصاری گمان می‌کرده‌اند که عبادت حتماً باید در کلیسا و معابد خاص انجام گردد، ولی این تفسیر با کمی دقت با معنای واقعی حدیث سازگار نیست، زیرا پیامبر فرمود: «زمین هم طهور است و هم مسجد» و می‌دانیم آنچه طهور است و با آن می‌توان تیمم کرد، خاک و سنگ زمین است، بنابراین سجده‌گاه نیز باید همان خاک و سنگ باشد.

اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواست آن معنا را که جمعی از فقهای اهل سنت از حدیث استفاده کرده‌اند، بیان کند باید بگوید: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَتَرَابَهَا طَهُوراً؛ سرتاسر زمین برای من مسجد است و خاک آن وسیله طهارت و تیمم» ولی چنین نفرمود.

بنابراین شکی نیست که مسجد در این جا به معنای سجده‌گاه است و سجده‌گاه باید همان چیزی باشد که بتوان بر آن تیمم کرد. پس اگر شیعیان مقید هستند بر زمین سجده کنند و سجده بفرش و مانند آن را مجاز نمی‌دانند، کار خطایی نکرده‌اند، چون به دستور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل می‌کنند.

۱. صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۹۱ و سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۴۳۳ (در کتب بسیار دیگری نیز این حدیث نقل شده است).

ب) سیره پیامبر ﷺ

از روایات متعددی استفاده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ نیز بر زمین سجده می‌کرد، نه بر فرش، لباس و مانند آن.

در حدیثی از ابوهریره می‌خوانیم که می‌گوید: «سجد رسول الله فی یوم مطیر حتی ائی لانظر الی اثر ذلک فی جبهته و ارنبته؛ رسول خدا را در یک روز بارانی دیدم که بر زمین سجده می‌کرد و اثر آن بر پیشانی و بینی او نمایان بود».^۱

اگر سجده بر فرش و پارچه جایز بود، لزومی نداشت آن حضرت در روز بارانی بر زمین سجده کند.

عایشه نیز می‌گوید: «ما رأیت رسول الله متقیاً وجهه بشیء؛ من هرگز ندیدم پیامبر اکرم ﷺ (به هنگام سجده) پیشانی خود را به چیزی بپوشاند».^۲

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث اشاره به این است که اصل در سجده این است که پیشانی به زمین برسد ولی در موقع عدم توانایی واجب نیست.^۳

در روایت دیگری از میمونه (همسر دیگر رسول خدا) آمده است: «و رسول الله یصلی علی الخُمرة فیسجد؛ پیامبر بر قطعه حصیری نماز

۱. مجمع الزوائد، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

۲. مصنف ابن ابی شیبیه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

۳. فتح الباری، جلد ۱، صفحه ۴۰۴.

می‌خواند و سجده می‌کرد».^۱

بدیهی است مفهوم حدیث این است که پیامبر بر همان سجاده حصیری سجده می‌کرد.

روایات متعددی در منابع معروف اهل سنت آمده است که پیامبر بر «خمره» نماز می‌خواند، (خمره حصیر کوچک یا سجاده‌ای است که از برگ درخت نخل می‌بافتند).

عجب این است که اگر شیعیان به این صورت عمل کنند و به هنگام نماز خواندن سجاده‌های حصیری زیر پا بیندازند، از سوی بعضی از متعصبین به بدعت متهم می‌شوند و با چشم خشم به آنها می‌نگرند در حالی که این احادیث می‌گوید این کار سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

و چقدر دردناک است که سنت‌ها بدعت شمرده شود! فراموش نمی‌کنم که در یکی از سفرهای زیارت خانه خدا هنگامی که در مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی سجاده حصیری کوچکی می‌خوابیدم، فرد متعصبی از علمای وهابی آمد و حصیر را گرفت و با قیافه‌ای خشمگین به گوشه‌ای پرتاب کرد، لابد «سنت» را «بدعت» می‌شمرد!

ج) سیره صحابه و تابعین

از موضوعات جالب در این بحث این است که دقت در حالات

۱. مسند احمد، جلد ۶، صفحه ۳۳۱.

صحابه و گروهی که بعد از آنها روی کار آمدند (و به نام تابعین معروفند) نشان می‌دهد که آنها هم بر زمین سجده می‌کردند، به عنوان نمونه:

۱- جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «كنت أصلي مع النبي ﷺ الظهر فأخذ قبضة من الحصى فاجعلها في كفي ثم حولها إلى الكف الأخرى حتى تبرد ثم اضعها لجبيني حتى اسجد عليها من شدة الحر؛ من با پیغمبر اکرم ﷺ نماز ظهر می‌خواندم، مقداری از سنگریزه‌ها را در یک کف دست می‌گرفتم و آن را از این دست به آن دست می‌کردم تا خنک شود و بر آن سجده کنم، این کار به خاطر شدت گرما بود»^۱.
این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که اصحاب پیامبر ﷺ مقید بودند بر زمین سجده کنند، حتی برای موقع گرما چاره می‌اندیشیدند. اگر سجده بر زمین لازم نبود این کار پر زحمت لزومی نداشت.

۲- انس بن مالک می‌گوید: «كنا مع رسول الله ﷺ في شدة الحر فياخذ أحدنا الحصباء في يده فإذا برد وضعه و سجد عليه؛ ما در شدت گرما در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم بعضی از ما سنگریزه را در دستش می‌گرفت تا خنک شود سپس آن را بر زمین می‌نهاد و بر آن سجده می‌کرد»^۲.

این تعبیر نیز نشان می‌دهد که این کار در بین اصحاب رایج بوده است.

۱. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۳۲۷؛ سنن بیهقی، جلد ۱، صفحه ۴۳۹.

۲. السنن الكبرى بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۰۶.

۳- ابو عبیده نقل می‌کند «أَنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ لَا يَسْجُدُ - أَوْ قَالَ لَا يَصَلِّي - إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ؛ عبدالله بن مسعود نماز نمی‌خواند یا گفت: سجده نمی‌کرد، مگر بر زمین».^۱

اگر منظور از زمین، فرش باشد احتیاج به گفتن ندارد، بنابراین زمین به همان معنای خاک، سنگ، شن و مانند اینهاست.

۴- در حالات مسروق بن اجدع از یاران ابن مسعود آمده است: «كَانَ لَا يَرْخُصُ فِي السُّجُودِ عَلَى غَيْرِ الْأَرْضِ حَتَّى فِي السَّفِينَةِ وَكَانَ يَحْمِلُ فِي السَّفِينَةِ شَيْئاً يَسْجُدُ عَلَيْهِ؛ او اجازه نمی‌داد بر غیر زمین سجده کنند، حتی هنگامی که به کشتی سوار می‌شد، چیزی با خود به کشتی می‌برد و بر آن سجده می‌کرد».^۲

۵- علی بن عبدالله بن عباس به «رزین» نوشت: «أَبْعَثَ إِلَيَّ بِلُوحٍ مِنْ أَحْجَارِ الْمَرُوءَةِ عَلَيْهِ اسْجُدْ؛ قطعه صافی از سنگ‌های «مروه» برای من بفرست تا بر آن سجده کنم».^۳

۶- در نقل دیگری در کتاب فتح الباری (شرح صحیح بخاری) آمده است: «كَانَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ لَا يَكْتَفِي بِالْخَمْرَةِ بَلْ يَضَعُ عَلَيْهَا التَّرَابَ وَيَسْجُدُ عَلَيْهِ؛ عمر بن عبدالعزیز قناعت به سجده بر حصیر نمی‌کرد بلکه مقداری خاک بر آن می‌گذازد و بر آن سجده می‌کرد».^۴



۱. مصنف ابن ابی شیبیه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

۲. طبقات الکبری، ابن سعد، جلد ۶، صفحه ۵۳.

۳. اخبار مکه ازرقی، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

۴. فتح الباری، جلد ۱، صفحه ۴۱۰.

از مجموع این اخبار چه می‌فهمیم؟ آیا جز این است که سیره اصحاب و بعد از اصحاب، در قرون نخستین این بوده است که بر زمین یعنی خاک و سنگ و شن و مانند آن سجده می‌کردند. حال اگر کسانی از مسلمین در عصر ما بخواهند این سنت را زنده کنند باید به عنوان بدعت از آن یاد شود؟! آیا نباید فقهای اهل سنت پیشقدم شوند و این سنت نبوی ﷺ را زنده کنند، همان کاری که حکایت از نهایت خضوع در پیشگاه خدا می‌کند و با حقیقت سجده سازگارتر است؛ به امید آن روز.



۷

جمع میاں دو نماز

طرح مسأله

نماز مهمترین رابطه خلق با خالق، عالی ترین برنامه تربیت، وسیله تهذیب نفوس و خودسازی، ناهی از فحشا و منکر و سبب قرب الی الله است، و نماز با جماعت سبب قوت و قدرت مسلمین و وحدت صفوف آنها و سرزندگی و بالندگی جامعه اسلامی است.

نماز به طور اصولی در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، و قلب و روح انسان به طور مداوم در این چشمه زلال فیض الهی شستشو می گردد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را مایه روشنی چشم خود می دانست و «قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^۱ می فرمود. آن را معراج مؤمن می شمرد و ندای «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۲ سر می داد، و آن را وسیله تقرب پرهیزگاران

۱. مکارم الاخلاق، صفحه ۴۶۱.

۲. هر چند این جمله را در جوامع روایی نیافتیم، ولی به قدری معروف است که علامه مجلسی در لابه لای بیاناتش به آن استشهاد می کند. (بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۴۸ و

به خدا معرفی می‌کرد «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ»^۱.

در این جا سخن در این است که آیا جدا ساختن پنج نماز در پنج وقت یک حکم الزامی است که بدون آن نماز باطل است (مانند نماز قبل از وقت) یا می‌توان نماز را در سه وقت نیز انجام داد، (ظهر و عصر با هم و مغرب و عشا نیز با هم انجام گیرد).

علمای تشیع - به پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام - عموماً اتفاق نظر دارند که انجام نماز در سه وقت جایز است هر چند افضل و برتر انجام نماز در پنج وقت است.

ولی فقهای اهل تسنن غالباً - جز عده کمی - انجام نماز را در پنج وقت واجب می‌شمرند، (تنها جمع میان نماز ظهر و عصر روز عرفه در عرفات، و مغرب و عشا شب عید قربان را در مشعر الحرام جایز می‌دانند، و بسیاری از آنان، در سفر یا در مواقع بارانی که آمد و رفت به مسجد برای نماز جماعت مشکل است نیز، جمع میان دو نماز را جایز شمرده‌اند).

از نظر فقهای شیعه - همان گونه که گفته شد - در عین تأکید بر افضلیت نماز در پنج وقت و جدا از هم، مسأله ترخیص و اجازه در انجام نمازها در سه وقت یک عطیة الهی برای تسهیل در امر نماز و توسعه بر مردم محسوب می‌شود، و آن را هم آهنگ با روح اسلام که «شریعت سمحة سهلة» است، می‌دانند.

۱. کافی، جلد ۳، صفحه ۲۶۵، حدیث ۲۶.

و تجربه نشان داده که تأکید بر نماز در پنج وقت، گاه سبب می‌شود که اصل نماز به فراموشی سپرده شود و گروهی از مردم نماز را ترک کنند.

آثار اصرار بر پنج وقت در جوامع اسلامی

چرا اسلام اجازه جمع میان نماز ظهر و عصر عرفه، و مغرب و عشاء شب مشعر، را داده است؟

چرا بسیاری از فقهای اهل سنت جمع میان دو نماز را در سفر و در مطر (باران) طبق روایات نبوی مجاز شمرده‌اند؟ به یقین برای تسهیل بر امت است.

این تسهیل ایجاب می‌کند که در مشکلات دیگر نیز اجازه جمع داده شود، چه در گذشته چه در حال.

زندگی مردم در عصر ما دگرگون شده و وضع بسیاری از کارگران در کارخانه‌ها، و کارمندان در ادارات، و محصلین و دانشجویان در کلاس‌های درس اجازه نماز در پنج وقت را نمی‌دهد، یعنی کار بر آنها بسیار مشکل و پیچیده می‌شود.

هر گاه طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده و ائمه شیعه عَلَيْهِمُ السَّلَام بر آن تأکید دارند، به مردم اجازه داده شود که جمع میان دو نماز کنند گشایشی در کار آنها در امر نماز واقع می‌شود و نمازخوان فراوان خواهد شد.

در غیر این صورت ترک نماز فراوان و تارک الصلوة رو به فزونی می‌رود و شاید به همین دلیل گفته می‌شود که بسیاری از جوانان اهل سنت نماز را ترک گفته‌اند، در حالی که تارک الصلوة در میان پیروان تشیع کمتر است.

حق این است که به مقتضای «بُعِثْتُ إِلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» و به مقتضای روایات متعددی که از رسول خدا ﷺ نقل شده، در عین تأکید بر فضیلت نماز در پنج وقت، آن هم به جماعت، اجازه دهیم که مردم نمازهای خود را در سه وقت، حتی به صورت فرادی انجام دهند، تا مشکلات زندگی سبب ترک نماز نشود.

اکنون به قرآن مجید و روایات رسول خدا ﷺ و معصومین علیهم‌السلام باز می‌گردیم و مسأله را با بی‌طرفی و ترک تعصب مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روایات جمع میان دو نماز

در منابع معروف مانند صحیح مسلم، بخاری، سنن ترمذی، موطأ مالک، مسند احمد، سنن نسائی، مصنف عبدالرزاق و کتب دیگر، که همه از منابع مشهور و شناخته شده اهل سنت است، حدود سی روایت درباره جمع میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بدون سفر و مطر (باران) و خوف ضرر نقل شده است. این روایات عمدتاً به پنج راوی معروف بر می‌گردد:

۱- ابن عباس

۲- جابر بن عبدالله انصاری

۳- ابویوب انصاری

۴- عبدالله بن عمر

۵- ابوهریره

که بخشی از آنها ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

۱- ابوالزبیر از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْر وَالْعَصْرَ جَمِيعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ؛ رَسُولُ خَدَا ﷺ نَمَاز ظَهْرٍ وَعَصْرٍ رَا هَر دُو بَا هَم بَه جَا أَوْرَد دَر حَالِي كَه نَه تَرْسِي بُوْد وَ نَه سَفْرِي».

ابوالزبیر می‌گوید از سعید بن جبیر پرسیدم چرا پیامبر ﷺ چنین کاری را کرد؟

سعید گفت: من نیز همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم، در جواب گفت: «أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ؛ مَقْصُودُ حَضْرَتِ ابْنِ بُوْد كَه هِيْجَ يَكُ مِنْ أُمَّتِهِسْ بَه زَحْمَتِ نِيْفَتْد».^۱

۲- در حدیث دیگری از ابن عباس می‌خوانیم: «جَمَعَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ؛ بِيْغَمْبَرِ اِكْرَمِ ﷺ دَر مِيَانِ نَمَازِ ظَهْرٍ وَعَصْرِ وَمَغْرَبٍ وَعِشَاءٍ دَر مَدِينَةِ بَدُوْنِ خَوْفٍ وَ بَارَانِ جَمْعِ كَرْد وَ دَر ذِيْلِ حَدِيْثِ دَارْد: از ابن

۱. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

عباس پرسیدند، مقصود پیامبر از این کار چه بود؟
در جواب گفت: «أراد أن لا يهرج؛ مقصود حضرت این بود که هیچ
یک از مسلمانان به زحمت نیفتد».^۱

۳- عبدالله بن شقیق می‌گوید: «خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى
غربت الشمس و بدت النجوم و جعل الناس يقولون الصلاة الصلاة! قال
فجاءه رجل من بنى تميم لا يفتر و لا يتنى : الصلاة، الصلاة فقال: ابن
عباس أتعلمنى بالسنة، لا أم لك ثم قال: رأيت رسول الله ﷺ جمع بين
الظهر والعصر والمغرب والعشاء قال عبدالله بن شقيق: فحاك في صدرى
من ذلك شيء فأتيت اباهريرة فسألته، فصدّق مقالته ؛ عبدالله بن شقيق
می‌گوید: روزی ابن عباس برای ما بعد از نماز عصر خطبه خواند تا
آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شد. مردم صدا زدند نماز نماز،
سپس مردی از طایفه بنی تمیم آمد و پیوسته می‌گفت: نماز نماز! ابن
عباس گفت: تو می‌خواهی سنت پیامبر ﷺ را به من یاد بدهی، ای
بی‌ریشه! رسول خدا ﷺ میان نماز ظهر و عصر (همچنین) مغرب و
عشا را جمع کرد. عبدالله بن شقیق می‌گوید: در دل من شکی پیدا شد
نزد ابوهریره آمدم، از او پرسیدم، او سخن ابن عباس را تصدیق کرد!»^۲

۴- جابر بن زید می‌گوید: ابن عباس گفت: «صلى النبي ﷺ سبعاً
جميعاً و ثمانياً جميعاً؛ پیغمبر اکرم ﷺ هفت رکعت با هم، و هشت

۱. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۵۲.

۲. همان مدرک.

رکعت با هم نماز خواند (اشاره به جمع میان نماز مغرب و عشا، و نماز ظهر و عصر است).^۱

۵- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: «جمع رسول الله ﷺ بین الظهر والعصر و بین المغرب و العشاء بالمدينة من غیر خوف و لا مطر قال: فقیل لابن عباس: ما أراد بذلك؟ قال: أراد أن لا یخرج أمته؛ پیغمبر اکرم ﷺ در مدینه میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا جمع کرد، بی آن که خوف (از دشمن) یا باران وجود داشته باشد، از ابن عباس پرسیدند، مقصود حضرت از این کار چه بود؟ گفت: می‌خواست امتش به زحمت نیفتد».^۲

۶- احمد حنبل شبیه همین معنا را در کتاب مسند خود از ابن عباس نقل کرده است.^۳

۷- مالک امام معروف اهل سنت در کتاب «موطأ» بی آن که سخنی از «مدینه» به میان آورد از ابن عباس نقل می‌کند: «صلی رسول الله ﷺ الظهر والعصر جمعاً و المغرب و العشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر؛ رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را با هم بجا آورد، بی آن که خوف (از دشمن) یا باران وجود داشته باشد».^۴

۸- در کتاب «مصنف عبدالرزاق» آمده است که عبدالله بن عمر

۱. صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ (باب وقت المغرب).

۲. سنن ترمذی، جلد ۱، صفحه ۱۲۱، حدیث ۱۸۷.

۳. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۲۲۳.

۴. موطأ مالک، جلد ۱، صفحه ۱۴۴.

گفت: «جمع لنا رسول الله ﷺ مقيماً غير مسافر بين الظهر والعصر و المغرب فقال رجل لابن عمر: لم ترى النبي ﷺ فعل ذلك؟ قال: لأن لا يخرج أُمَّته ان جمع رجل؛ پیغمبر اکرم ﷺ در حالی که مسافر نبود، ظهر و عصر را با هم خواند، کسی از ابن عمر پرسید، فکر می کنی چرا پیامبر ﷺ این کار را کرد؟ گفت: برای این که اگر شخصی میان این دو جمع کرد، کسی از اُمَّت به زحمت نیفتد، (و مورد ایراد واقع نشود)».^۱

۹- جابر بن عبدالله می گوید: «جمع رسول الله ﷺ بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في المدينة للرخص من غير خوف و لا علة؛ رسول خدا ﷺ میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را جمع کرد تا اجازه و ترخیص برای اُمَّت باشد، حتی در آن جا که خوف یا مشکل دیگری در کار نباشد».^۲

۱۰- ابوهریره نیز می گوید: «جمع رسول الله ﷺ بين الصلوتين في المدينة من غير خوف؛ رسول خدا ﷺ میان دو نماز در مدینه بدون ترس (از دشمن) جمع کرد».^۳

۱۱- عبدالله بن مسعود نیز نقل می کند: «جمع رسول الله ﷺ، بين الأُولى و العصر و المغرب و العشاء فقیل له فقال: صنعته لئلا تكون أُمَّتی فی حرج؛ رسول خدا ﷺ در مدینه میان نماز ظهر و عصر، و مغرب و

۱. مصنف عبدالرزاق، جلد ۲، صفحه ۵۵۶.

۲. معانی الآثار، جلد ۱، صفحه ۱۶۱.

۳. مسند البراز، جلد ۱، صفحه ۲۸۳.

عشا جمع کرد، کسی از علت آن سؤال کرد، حضرت فرمود: من این کار را کردم تا اَمّت من به زحمت نیفتند.^۱
و احادیث دیگر؛

در این جا دو سؤال مطرح است:

۱- عصارهٔ احادیث بالا

تقریباً در تمام احادیث بالا که در کتب معروف و منابع درجهٔ اول اهل سنت نقل شده و سند آنها به جمعی از بزرگان صحابه می‌رسد، روی دو نکته تأکید شده است:

نخست این که رسول خدا ﷺ جمع میان دو نماز را در حالی انجام داد که مشکل خاصی مانند باران یا سفر، یا ترس از دشمن، وجود نداشت.

دیگر این که هدف آن حضرت «توسعه بر اَمّت» و «رفع عسر و حرج» بوده است.

آیا با این حال سزاوار است بعضی اشکال تراشی کنند و بگویند این جمع‌ها مربوط به موارد اضطراری بوده است؟ چرا چشم خود را روی حقایق ببندیم، و پیش‌داوری‌های خود را بر سخنان صریح رسول خدا ﷺ مقدم بشمریم؟!

۱. المعجم الكبير طبرانی، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۹، حدیث ۱۰۵۲۵.

خدا و رسولش بخشیده‌اند، ولی متأسفانه متعصبان امت نمی‌بخشند! آخر چرا؟!

چرا نمی‌خواهند جوانان مسلمان، در هر حال و در همه جا، در داخل کشورهای اسلامی و خارج آن، در دانشگاه و در ادارات و کارخانه‌ها، به مهمترین وظیفه اسلامی (نمازهای یومیّه) عمل کنند؟ ما معتقدیم اسلام برای هر زمان و هر مکان تا پایان دنیاست. به یقین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با نظر وسیعش همه مسلمین جهان را در تمام اعصار و قرون می‌دیده و می‌دانسته، اگر بخواهد همه را مقید به نماز در پنج وقت کند، گروهی تارک الصلوة خواهند شد (همان‌گونه که امروز چنین می‌بینیم) به همین جهت بر امت خود منت نهاد و کار را وسعت بخشید تا همگان در هر زمان و هر مکان بتوانند به آسانی نمازهای روزانه را انجام دهند.

قرآن می‌گوید: ﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۱.

۲- قرآن و اوقات سه گانه نماز!

از شگفتی‌های این مسأله آن است که در قرآن مجید در دو آیه هنگامی که سخن از اوقات نماز به میان می‌آید، فقط سه وقت برای نمازهای شبانه روز ذکر شده با این حال تعجب است چرا گروهی از این برادران اصرار در وجوب پنج وقت دارند.

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

فضیلت داشتن پنج وقت جای انکار نیست. ما هم هر زمان توفیق رفیقمان شود رعایت پنج وقت را می‌کنیم، سخن در وجوب آن است.

آیه اول در سوره هود است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ؛ در دو طرف روز و بخشی از شب نماز را بر پای دار...»^۱
تعبیر «طرفی النهار» اشاره به نماز صبح است که در آغاز روز انجام می‌شود و نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد، به عبارت دیگر استمرار وقت نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب به روشنی از این آیه استفاده می‌شود.

اما «زلفاً من اللیل» با توجه به این که «زلف» - به گفته «مختار الصحاح» و راغب در کتاب مفردات - جمع «زلفه» است که به معنای بخشهایی از اوایل شب می‌باشد، آن هم اشاره به وقت نماز مغرب و عشا است.

بنابراین اگر پیامبر ﷺ نماز را معمولاً در پنج وقت انجام می‌داده است حتماً جنبه وقت فضیلت داشته که همه ما به آن معتقدیم، چرا ظاهر آیه قرآن را نادیده بگیریم و سراغ تأویلهای دیگر برویم؟!

آیه دوم در سوره اسراست: «﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾؛ نماز را از

۱. سوره هود، آیه ۱۱۴.

آغاز زوال ظهر تا تاریکی شب بر پا دار، همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را...»^۱

«دلوک» به معنای متمایل شدن است و در این جا اشاره به تمایل آفتاب از خط نصف النهار یعنی زوال ظهر است.

غسق اللیل به معنای تاریکی شب است که بعضی آن را به اوایل شب تفسیر کرده‌اند و بعضی به نصف شب، زیرا همان گونه که «راغب» در «مفردات» گفته است «غسق» به معنای شدت تاریکی شب می‌باشد که همان نیمه شب است.

بنابراین **دلوک شمس** اشاره به آغاز وقت نماز و ظهر و **غسق اللیل** اشاره به پایان وقت نماز مغرب و عشاءست و **قرآن فجر** نیز اشاره به نماز صبح است.

و در هر صورت در آیه شریفه تنها سه وقت برای نمازهای یومیّه بیان شده است نه پنج وقت، و این دلیل بر جواز نماز در سه وقت است.

فخر رازی در تفسیر این آیه بیان جالبی دارد و آن این است که می‌گوید: «إن فسرنا الغسق بظهور أوّل الظلمة - و حکاه عن ابن عبّاس و عطا و النضر بن شمیل - كان الغسق عبارة عن أول المغرب و علی هذا التقدير يكون المذكور في الآية ثلاث اوقات وقت الزوال و وقت أول

۱. سورة اسراء، آیه ۷۸.

المغرب و وقت الفجر، و هذا يقتضى أن يكون الزوال وقتاً للظهر و العصر فيكون هذا الوقت مشتركاً بين الصلوتين و أن يكون أول المغرب وقتاً للمغرب و العشاء فيكون هذا الوقت مشتركاً أيضاً بين هاتين الصلوتين فهذا يقتضى جواز الجمع بين الظهر و العصر و المغرب و العشاء مطلقاً؛ هر گاه «غسق» را به ظهور نخستین تاریکی آغاز شب تفسیر کنیم - که ابن عباس و عطا و نصر بن شمیل نیز قائل شده‌اند - غسق عبارت از اول مغرب می‌شود، و بنابراین آنچه در آیه آمده بیان سه وقت است: وقت زوال و وقت اول مغرب و وقت فجر».

سپس می‌افزاید: این اقتضا می‌کند که زوال، وقت نماز ظهر و عصر باشد، پس این وقت مشترک میان این دو نماز است، و نیز اول مغرب وقت «نماز مغرب و عشا» است. بنابراین، دو نماز مذکور نیز وقت مشترک دارند و نتیجه همه اینها آن است که جمع میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و عشا مطلقاً جایز است»^۱.

فخر رازی تا این جاره را به خوبی طی می‌کند و مفهوم آیه شریفه را به خوبی درک می‌کند و نشان می‌دهد، ولی به دنبال آن می‌گوید چون دلیل داریم که جمع میان دو نماز بدون عذر و سفر جایز نیست بنابراین آیه را به حال عذر محدود می‌کنیم.^۲ باید به او یادآور شد که نه تنها دلیلی بر اختصاص آیه به حال عذر

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۱، صفحه ۲۷.

۲. همان مدرک.

نداریم، بلکه روایات متعددی داریم (که سابقاً به آنها اشاره شد) که رسول خدا ﷺ گاه نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا را بدون عذر و در غیر سفر جمع می‌کرد تا بر امت خود توسعه دهد و بتوانند از این رخصت بهره گیرند؛ به علاوه چگونه می‌توان اطلاق آیه را به موارد بسیار محدودی اختصاص داد، در حالی که در علم اصول آمده است که تخصیص اکثر جایز نیست.

و به هر حال هرگز نمی‌توان از مفهوم واضح آیه شریفه در بیان سه وقت دست برداشت.



از آنچه در این مقال گفته شد نتیجه می‌گیریم:

۱- قرآن مجاز بودن اوقات سه گانه برای پنج نماز را به وضوح بیان کرده است.

۲- روایات اسلامی که در کتب فریقین آمده نشان می‌دهد که پیغمبر اکرم ﷺ بارها جمع میان دو نماز کردند، بی آن که در سفر باشند یا عذر دیگری وجود داشته باشد، و این امر را رخصتی برای مسلمین شمردند تا به زحمت نیفتند.

۳- گرچه خواندن نماز در پنج وقت، فضیلت است ولی اصرار بر این فضیلت و جلوگیری از رخصت، سبب می‌شود که بسیاری از مردم - به خصوص نسل جوان - از نماز چشم‌پوشند و این مسئولیت سنگینی بر دوش مخالفان رخصت می‌افکند.

حدّ اقل علمای اهل سنت بپذیرند که جوانانشان در این مسأله از فتوای ما پیروان اهل بیت علیهم السلام تبعیت کنند، همان‌گونه که عالم بزرگوار شیخ الازهر «شیخ محمود شلتوت» عمل به فتاوی مذهب جعفری را مجاز شمرد.

* * *

مجدداً تأکید می‌کنیم باید قبول کنیم که در دنیای امروز خواندن نماز در پنج وقت برای بسیاری از کارگران، کارمندان، دانش‌آموزان و دانشجویان و قشرهای دیگر کار بسیار دشواری است، آیا نباید از رخصت رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای چنین روزهایی پیش‌بینی شده استفاده کنیم تا جوانان و قشرهای مختلف تشویق به ترک نماز نشوند؟!

آیا اصرار بر «سنت» به قیمت ترک «فریضه» صحیح است؟!

۸

مسح پاها در وضو

قرآن و مسح بر پاها

مسح پاها در وضو، یکی دیگر از ایرادهایی است که جمعی از علمای اهل سنت بر شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام گرفته‌اند. آنها اغلب شستن پاها را واجب می‌دانند و مسح پا را کافی نمی‌شمرند.

این در حالی است که قرآن مجید به وضوح دستور به مسح پاها داده و عمل پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام موافق قرآن و بسیاری از احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که متجاوز از ۳۰ حدیث می‌باشد. عمل بسیاری از صحابه و تابعین (گروهی که بعد از دوران صحابه روی کار آمدند) نیز بر مسح بوده است نه شستن.

ولی متأسفانه جمعی از مخالفان چشم بر این ادله بسته و بدون دقت کافی حمله را بر ما آغاز کرده و با الفاظ تند و زننده و دور از حق و عدالت، پیروان این مکتب را سرزنش کرده‌اند.

ابن کثیر از علمای معروف اهل سنت در کتاب خود «تفسیر القرآن

العظیم» می‌گوید:

روافض (منظورش پیروان اهل بیت علیهم‌السلام است) در مسأله شستن پاها در وضو مخالفت کرده‌اند و از روی جهل و ضلالت بی آن که مستندی داشته باشند مسح را کافی دانسته‌اند، در حالی که آیه شریفه قرآن و جوب شستن را می‌رساند و عمل رسول خدا نیز مطابق آیه بوده و آنها با همه امور مخالفت کرده و در واقع هیچ دلیلی برگفته خود ندارند!!^۱

جمع دیگری نیز چشم و گوش بسته دنبال سخنان او را گرفته، و بی آن که تحقیقی روی مسأله کرده باشند، هر نسبتی که خواسته‌اند به شیعه داده‌اند.

آنها گویا همه مخاطبان خود را عوام می‌دانسته، و فکر نکرده‌اند روزی محققان و دانشمندان سخنان آنها را نقد می‌کنند و آنها در برابر تاریخ اسلام شرمنده خواهند شد.

اکنون قبل از هر چیز به سراغ کتاب الله قرآن مجید می‌رویم. قرآن در آیه ۶ سوره مائده (آخرین سوره‌ای که بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل گردید) چنین می‌گوید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ**»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که

۱. تفسیر القرآن العظیم، جلد ۲، صفحه ۵۱۸.

برای نماز بر می‌خیزید، صورت‌ها و دست‌هایتان را تا مرفق بشویید و چیزی از سر و پاهایتان را مسح کنید».

روشن است که کلمه «أرجلكم» (پاهای خود) عطف بر «رؤوسکم» (سرهايتان) شده است و برای این است که در هر دو، مسح لازم است (نه شستن) خواه «أرجلكم» را به نصب بخوانیم یا به جرّ (دقت کنید).^۱

۱. توضیح این که در اعراب کلمه «أرجلكم» دو قرائت معروف است. قرائت جرّ که جمعی از قراء مشهور مانند حمزه و ابو عمرو و ابن کثیر و حتّی عاصم (مطابق روایت ابوبکر) به کسر «ل» خوانده‌اند و جمعی دیگر از مشاهیر قراء به نصب خوانده‌اند و همه قرائن فعلی را مطابق آن نوشته‌اند.

ولی به یقین هیچ تفاوتی میان این دو اعراب از نظر معنوی نیست. زیرا اگر به «کسر» خوانده شود واضح است که عطف بر «رؤوس» شده و مفهومش این است که پاها را در وضو مسح کنید (همان گونه که سرها را مسح می‌کنید). آیا اگر شیعه مطابق این قرائت عمل کرده باشد که جمع کثیری طرفدار دارد، عیبی بر او هست؟

از این گذشته اگر آن را به فتح بخوانیم باز هم عطف بر محلّ «برؤوسکم» می‌باشد و می‌دانیم محلّ آن نصب است، زیرا مفعول «وامسحوا» می‌باشد، بنابراین در هر دو صورت مفهومش این است که پاها را مسح کنید.

ولی گروهی چنین پنداشته‌اند که اگر «أرجلكم» را مفتوح بخوانیم عطف بر «وجوهکم» می‌باشد یعنی صورت و دست‌ها را بشویید و همچنین پاها را! در حالی که این سخن هم بر خلاف قواعد ادبیات عرب است و هم با فصاحت قرآن نمی‌سازد.

اما مخالفت آن با ادبیات عرب به خاطر آن است که میان معطوف و معطوف علیه جمله اجنبی واقع نمی‌شود و به گفته دانشمند معروف اهل سنت محال است «أرجلكم» عطف

به هر حال قرآن مجید در مورد پاها دستور مسح داده است.



توجیهاات عجیب

ولی گروهی که دستور قرآنی را هماهنگ با پیشداوری خود ندیدند به سراغ توجیهاتی رفته‌اند که انسان را در شگفتی فرو می‌برد از جمله:

۱- این آیه به وسیله سنت پیامبر ﷺ و احادیثی که از آن حضرت نقل شده، منسوخ گشته است! ابن حزم در کتاب «الأحكام فی اصول الأحكام» می‌گوید: «چون در سنت شستن پاها آمده باید قبول کنیم که مسح منسوخ شده است».

در حالی که اولاً: همه مفسران قبول دارند که سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچ آیه‌ای از آن منسوخ نیست.

بر «وجوهکم» بوده باشد، چون هرگز در کلام فصیح عربی شنیده نشده است کسی بگوید: «ضربت زیداً و مرتت بیکر و عمراً» به این معنا که زید را زدم و از کنار بکر گذشتم و عمر را، یعنی عمر را نیز زدم!». (شرح منیة المصلی، صفحه ۱۶).

حتی افراد عادی چنین سخن نمی‌گویند تا چه رسد به قرآن مجید که نمونه اکمل و اتم فصاحت است.

بنابراین همان‌گونه که بعضی از محققان اهل سنت گفته‌اند، شکی نیست که کلمه «أرجلکم» بنا بر نصب، عطف بر محل «برؤوسکم» می‌باشد و در هر حال مفهوم آیه یکی است، یعنی سر و پاها را هنگام وضو مسح کنید.

ثانیاً: همان گونه که بعد از این خواهد آمد، در برابر روایاتی که دلالت می‌کند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام وضو پاهای خود را می‌شست، روایات متعددی داریم که می‌گوید حضرت صلی الله علیه و آله هنگام وضو پاهای خود را مسح می‌فرمود.

چگونه ممکن است یک اصل قرآنی را با روایاتی که وضع آن چنین است نسخ کرد.

از این گذشته در باب تعارض روایات گفته شده، هرگاه روایات متعارض باشند باید بر قرآن عرضه شوند، روایاتی که موافق قرآن است مقبول و آنچه مخالف قرآن است مردود می‌باشد.

۲- بعضی دیگر مانند «جصاص» در کتاب **أحكام القرآن** می‌گوید آیه وضو مجمل است و ما به احتیاط عمل می‌کنیم و پاها را می‌شوئیم که هم «عَسَل» حاصل شده باشد و هم «مسح»!^۱ در حالی که همه می‌دانیم «عَسَل» و «مسح» دو مفهوم متباین دارند و هرگز عَسَل شامل مسح نمی‌شود.

ولی چه باید کرد که پیشداوری‌ها اجازه عمل به ظاهر قرآن را نمی‌دهد.

۳- **فخر رازی** می‌گوید، حتی اگر آیه را طبق قرائت «جرّ» بخوانیم یعنی «أرجلكم» عطف بر «رؤوسکم» باشد که به روشنی دلالت بر

۱. أحكام القرآن، جلد ۲، صفحه ۴۳۴.

مسح پاها دارد، باز هم منظور مسح پاها نیست، بلکه منظور از مسح کردن پاها این است که به هنگام شستن پاها در ریختن آب زیاده روی نکنید!^۱

در حالی که اگر پای این گونه اجتهادات و تفسیر به رأی‌ها در آیات قرآن باز شود، چیزی از ظواهر قرآن برای عمل باقی نمی‌ماند، اگر ما مجاز باشیم «مسح» را به معنای «عدم اسراف در شستن» بگیریم، همه ظواهر آیات را می‌توان طور دیگری تفسیر کرد.

اجتهاد در مقابل نص و تفسیر به رأی

قراین بسیاری نشان می‌دهد که اجتهاد در مقابل نص آن گونه که در عصر و زمان ما امر قبیح و غیر قابل قبولی شمرده می‌شود، در اعصار نخستین اسلام چنین نبوده، و به تعبیر دیگر آن تعبد و تسلیم مطلقه که ما امروز در برابر سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیات قرآن مجید داریم در آن اعصار به این قوت و شدت نبوده است.

مثلاً هنگامی که «عمر» این سخن معروف خود را گفت: «متعتان کانتا محللتان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و أنا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج؛ دو متعه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود و من آن دو را تحریم می‌کنم و هر که مخالفت کند او را مجازات خواهم کرد، متعه

۱. تفسیر کشاف، جلد ۱، صفحه ۶۱۰.

زنان و متعه حج^۱ (حج تمتع به صورت خاص آن)». کمتر شنیده‌ایم یا نشنیده‌ایم کسی از صحابه بر او خرده گرفته باشد که اجتهاد در برابر نص - آن هم با این شدت و غلظت - جایز نیست.

حال آن که اگر در زمان ما بزرگترین دانشمندان و فقهای اسلام چنین سخنی بگویند که «فلان عمل در عصر پیامبر ﷺ حلال بوده و من آن را تحریم می‌کنم»، همه از او تعجب می‌کنند و سخنش را بی‌ارزش و غیر قابل قبول می‌دانند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کند، زیرا نسخ احکام یا اجتهاد در برابر نصوص برای هیچ کس معنا ندارد.

ولی در عصر نخستین چنین نبود، به همین دلیل مواردی را می‌بینیم که بعضی از فقها در برابر احکام الهی به خود اجازه مخالفت می‌دادند و احتمالاً مسأله انکار مسح بر پاها و تبدیل آن به غسل از این قبیل بوده است.

شاید بعضی فکر می‌کردند، چه بهتر که پاهایی که غالباً در معرض آلودگی است بشویند، مسح کردن آن چه فایده‌ای دارد، به خصوص این که گروهی در آن اعصار اصلاً پا برهنه بودند و کفش به پا نمی‌کردند، به همین دلیل یکی از احترامات میهمان این بوده که به هنگام ورود، آب می‌آوردند و پاهای او را می‌شستند!

۱. مدارک این حدیث در بحث نکاح موقت گذشت.

شاهد این سخن گفتاری است که نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه وضو برای توجیه کلمات قائلین به غسل گفته است، او می‌گوید: «کشیدن دست ترروی پاهایی که غالباً غبار آلود یا کثیف است نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه آن را کثیف‌تر می‌کند و دست هم آلوده و کثیف می‌شود.

و فقیه معروف اهل سنت ابن قدامه (متوفای ۶۲۰ قمری) از بعضی نقل می‌کند که پاها در معرض آلودگی هستند ولی سر چنین نیست بنابراین مناسب است پاها شسته شود و سر مسح گردد.^۱ به این ترتیب اجتهاد و استحسان خود را بر ظاهر آیه قرآن ترجیح داده و مسح را رها کرده و آیه را توجیه غیر وجیه کرده‌اند.

ولی این گروه گویا فراموش کرده‌اند که وضو ترکیبی است از نظافت و عبادت، مسح کردن سر آن هم با یک انگشت که بعضی فتوی داده‌اند نقشی در نظافت ندارد، همچنین مسح پاها.

در واقع مسح سر و پاها اشاره‌ای است به این نکته که شخص وضو گیرنده از فرق تا قدم مطیع فرمان خداست و الا نه مسح سر موجب نظافت است نه مسح پا.

به هر حال ما تابع فرمان خدا هستیم و حق نداریم باعقل قاصر خود دستورات الهی را تغییر دهیم، هنگامی که قرآن در آخرین

۱. المغنی ابن قدامه، جلد ۱، صفحه ۱۱۷.

سوره‌ای که بر پیامبر ﷺ نازل شده دستور می‌دهد دست و صورت را بشوییم و سر و پاها را مسح کنیم، نباید با فلسفه چینی‌های عقول قاصر انسانی با آن مخالفت نماییم و برای توجیه مخالفت‌ها دست به تفسیرهای غیر موجّهی برای کلام خدا بزنیم.

آری تفسیر به رأی و اجتهاد در مقابل نص، دو بلای عظیم است که متأسفانه چهرهٔ فقه اسلامی را در بعضی از موارد مخدوش کرده است.

مسح بر روی کفش‌ها!

و از عجایب روزگار که هر محقق بی‌طرفی را شگفت زده می‌کند این که این برادران که اصرار بر عدم جواز مسح پاها در وضو و لزوم شستن پاها دارند، اغلب تصریح می‌کنند که می‌توان به جای شستن پاها روی کفش را مسح نمود، نه در حال اضطرار که در حال اختیار، نه در سفر بلکه در حضر و در هر حال.

به راستی انسان از چنین حکمی کلافه می‌شود، یا شستن پاها یا مسح روی کفش‌ها!

البته گروه دیگری که متأسفانه از نظر فقه اهل سنت در اقلیت قرار گرفته‌اند، مسح بر کفش‌ها را جایز نمی‌شمردند مانند علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و مالک یکی از ائمهٔ اهل سنت (طبق یکی از فتاوای او).

جالب این که «عایشه» که برادران اهل سنت برای فتاوا و روایات

او اهمّیت فراوان قائل‌اند در حدیث معروفی می‌گوید: «لئن تقطع قدمای أحبّ إليّ من أن امسح علی الخفین؛ هرگاه دو پای من قطع شود برای من بهتر از آن است که (هنگام وضو) مسح بر روی کفش‌ها کنم!»^۱

با این که شب و روز با پیامبر ﷺ بوده و وضوی آن حضرت را دیده است.

به هر حال اگر این برادران از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که مطابق ظاهر قرآن است، پیروی می‌کردند، جز مسح بر پاها را نمی‌پذیرفتند. پیغمبر اکرم ﷺ در حدیث صحیح معتبر فرمود: از میان شما می‌روم و دو چیز گران بها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را که اگر به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید. امام باقر علیهم‌السلام در روایت معتبری می‌فرماید: سه چیز است که در آن از هیچ کس تقیّه نمی‌کنم: شرب مسکرات (بعضی شرب نبید را جایز می‌شمردند)، مسح بر خفین (کفش‌ها) و حجّ تمتّع، «ثَلَاثَةٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَدًا شُرْبُ الْمُسْكِرِ، وَ مَسْحُ الْخَفَيْنِ وَ مُتَعَةُ الْحَجِّ»^۲.



۱. مبسوط سرخسی، جلد ۱، صفحه ۹۸.

۲. کافی، جلد ۳، صفحه ۳۲.

روایات اسلامی و مسح بر پاها

فقه‌های امامیه در این عقیده متفق هستند که چیزی جز مسح بر پاها در وضو پذیرفته نیست، و روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم‌السلام نیز در این معنا صراحت دارد و حدیث امام باقر علیه‌السلام را در بالا ملاحظه کردید، و احادیث در این زمینه بسیار است.

ولی احادیثی که در منابع اهل سنت آمده است، کاملاً با هم متفاوت است. ده‌ها حدیث به مسأله مسح بر پاها اشاره می‌کند یا می‌گوید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از مسح سر، پاها را مسح می‌فرمود، در حالی که در احادیث دیگری شستن پاها را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت می‌دهد و در بعضی مسح بر روی کفش‌ها!

احادیث گروه اول که فقط مسح را می‌گوید، از کتب معروفی مانند:

۱- صحیح بخاری

۲- مسند احمد

۳- سنن ابن ماجه

۴- مستدرک حاکم

۵- تفسیر طبری

۶- درالمنثور

۷- کنز العمال و غیر آن، که اعتبار آن‌ها نزد برادران اهل سنت مسلم است.

و راویان این روایات افرادی همچون:

۱- امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

۲- ابن عباس

۳- انس بن مالک (خادم مخصوص پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

۴- عثمان بن عفان

۵- بسر بن سعید

۶- رفاعه

۷- ابوظبیان، و غیر آنها از روایت معروف دیگر هستند.

و در این جا به ذکر پنج روایت از آن روایات قناعت می‌کنیم، و چه عجیب است سخن کسانی مانند آلوسی مفسر معروف، که می‌گوید مسح بر پاها فقط یک روایت بیشتر ندارد که دستاویز شیعه شده است!!^۱

۱- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ أَرَى أَنَّ بَاطِنَ الْقَدَمَيْنِ أَحَقُّ بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ ظَاهِرَهُمَا؛ امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: من فکر می‌کردم کف پاها برای مسح کردن از روی پاها سزاوارتر است تا این که دیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی پاها را مسح می‌کند».^۲

این حدیث با صراحت مسح روی پاها را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن هم به وسیله شخصی مانند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر می‌کند.

۱. روح المعانی، جلد ۶، صفحه ۸۷.

۲. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۲۴.

۲- «عن ابی مطر قال: بینما نحن جلوس مع علی ع فی المسجد جاء رجل إلى علی ع و قال: أرنی وضوء رسول الله ص فدعا قنبر فقال: اتیتنی بکوز من ماء، فغسل یده و وجهه ثلاثاً فأدخل بعض أصابعه فی فیه و استنشق ثلاثاً و غسل ذارعیه ثلاثاً و مسح رأسه واحدة... و رجلیه إلى الکعبین؛ ابی مطر می گوید: هنگامی که ما خدمت علی ع در مسجد نشسته بودیم مردی آمد و به حضرتش عرض کرد: وضوی رسول خدا ص را به من نشان بده، حضرت قنبر را صدا زد و فرمود کوزه ای از آب بیاور، سپس دست و صورتش را سه بار شست و انگشت در دهان کرد (و مسواک نمود) و سه بار استنشاق کرد (و صورت و) دستها را سه بار شست و یک بار سر و پاها را تا بر آمدگی پشت پا مسح نمود»^۱.

گرچه هر دو حدیث به وسیله امیرمؤمنان علی ع از پیغمبر اکرم ص نقل شده است، ولی از دو جریان مختلف خبر می دهد که قدر مشترک آنها مسح بر پاها به هنگام وضو گرفتن رسول خداست.

۳- «عن بسر بن سعید قال: أتى عثمان المقاعد فدعا بوضوء فتمضمض واستنشق ثم غسل وجهه ثلاثاً و یدیه ثلاثاً ثلاثاً ثم مسح برأسه و رجلیه ثلاثاً ثلاثاً، ثم قال: رأیت رسول الله ص هكذا توضعاً، یا هؤلاء أکذک؟ قالوا: نعم، لئن فر من أصحاب رسول الله ص عنده؛ بسر بن سعید

۱. کنز العمال، جلد ۹، صفحه ۴۴۸.

می‌گوید: عثمان به محلّ جلوس آمد، آب وضو خواست و مضمضه و استنشاق کرد (در دهان و بینی گرداند) سپس صورتش را سه بار و دست‌ها را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را سه بار مسح کرد و بعد گفت: پیامبر ﷺ را دیدم این گونه وضو می‌گرفت (سپس از حاضران که جماعتی از صحابه رسول خدا ﷺ بودند، تصدیق خواست و گفت) آیا همین طور است ای حاضران؟ همه گفتند: آری!»^۱

این حدیث نشان می‌دهد نه تنها عثمان، بلکه جماعت دیگری از صحابه نیز با صراحت گواهی می‌دادند که مسح بر پاها برنامه پیغمبر اکرم ﷺ در وضو بوده است. (هر چند سه بار مسح سر و پا دارد که ممکن است در نظر بعضی از آنان مستحب باشد، یا از اشتباه راوی).
 ۴- «عن رفاعه بن رافع أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: أنه لا تتم صلاة لأحد حتى يسبغ الوضوء، كما أمره الله عزّ وجلّ يغسل وجهه و يديه إلى المرفقين و يمسح برأسه و رجليه إلى الكعبين؛ رفاعه می‌گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود نماز هیچ یک از شما صحیح نیست تا وضو را آن گونه که خداوند متعال دستور داده انجام دهد: صورت و دست‌ها را تا مرفق بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح نماید»^۲.

۱. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۶۷.

۲. سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

۵- «عن ابی مالک الأشعری أنه قال لقومه: اجتمعوا اصلی بکم صلوة رسول الله ﷺ فلما اجتمعوا قال: هل فیکم أحد من غیرکم؟ قالوا: لا، إلا ابن اخت لنا، قال: ابن اخت القوم منهم، فدعا بجفنة فیها ماء فتوضأ و مضمض و استنشق و غسل وجهه ثلاثاً و ذراعیه ثلاثاً ثلاثاً و مسح برأسه و ظهر قدمیه ثم صلی بهم؛ از ابی مالک اشعری نقل شده که به قوم خود گفت: جمع شوید تا نمازی همچون نماز رسول خدا ﷺ برای شما بخوانم، هنگامی که اجتماع کردند، گفت: آیا در میان شما از کسی از غیر شما هست؟ گفتند: نه، مگر یکی از خواهرزاده‌های ما (که شوهرش از قبیله دیگر است) گفت: خواهرزاده نیز جزء قبیله محسوب می‌شود (این تعبیر نشان می‌دهد که نظام حاکم مانع از این بوده که نماز یا وضوی رسول خدا ﷺ آنچنان که بوده - به دلایل سیاسی - توضیح داده شود) در این هنگام ظرف آبی خواست و وضو گرفت، مضمضه و استنشاق کرد و صورتش را سه بار شست، همچنین دست‌ها را سه بار، و سر و پشت پاها را مسح کرد، سپس با آنها نماز خواند.»^۱



آنچه در بالا آمد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در کتب معروف اهل سنت، به وسیلهٔ راویان معروف نقل شده است.

۱. مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۳۴۲.

بنابراین آنها که می‌گویند حدیثی در این باره نقل نشده یا فقط یک حدیث بیشتر دلالت بر مسح بر پاها ندارد، افراد ناآگاه و متعصبی هستند که گمان می‌کنند چشم‌پوشی و انکار واقعیت‌ها می‌تواند واقعیت‌ها را از میان بردارد.

این‌ها مانند کسانی هستند که دلالت آیه سوره مائده را بر وجوب مسح انکار کرده‌اند، حتی گفته‌اند آیه مزبور صریح در غسل به معنای شستن است که شرح آن گذشت.

روایات مخالف

انکار نمی‌کنیم که دو دسته روایت معارض با روایات سابق در منابع معروف برادران اهل سنت وجود دارد.

نخست روایاتی است که می‌گویند پیامبر ﷺ پاهای خود را هنگام وضو می‌شست، و **دیگر** روایاتی که می‌گویند نه پاها را می‌شست و نه مسح می‌کرد، بلکه مسح بر کفش‌ها می‌نمود!!

ولی نباید این قاعده مسلم علم اصول را فراموش کرد که اگر دو گروه از روایات درباره یک مسأله با هم تعارض داشته باشند، باید نخست به سراغ جمع دلالتی رفت یعنی آنها را طوری تفسیر کرد که هر دو با هم سازش داشته باشد (البته با موازین فهم عرفی).

و اگر ممکن نشد باید آنها را بر کتاب الله عرضه کرد یعنی باید دید کدام یک مطابق قرآن است آن را گرفت و دیگری را رها کرد، این دستوری است که با ادله معتبر ثابت شده است.

بنابراین می‌توان میان روایات مسح و غسل (شستن پاها) چنین جمع کرد که رسول خدا ﷺ وظیفه مسح را در وضو انجام می‌داده، و بعد برای نظافت پاها، گاهی پاها را می‌شسته است، بی آن‌که جزء وظیفه وضو باشد، بعضی از راویان که ناظر این صحنه بوده‌اند چنین پنداشته‌اند که شستن پاها جزء وظیفه وضوست.

اتفاقاً در میان شیعیان نیز بسیاری چنین کاری را می‌کنند و بعد از آن که وظیفه وضو یعنی «مسح» را انجام دادند، پایهای خود را به طور کامل برای نظافت می‌شویند.

این کار در آن محیط که به خاطر گرمی هوا از نعلین استفاده می‌شد نه از کفش‌های پوشیده، لازم‌تر به نظر می‌رسید، زیرا نعلین پاها را به طور کامل از آلودگی حفظ نمی‌کند.

به هر حال وظیفه واجب یعنی مسح، امری جدا از شستشوی متعارف پاها بوده است.

این احتمال نیز وجود دارد، که اجتهاد در مقابل نص، جمعی از فقیهان را به فتوای به غسل و شستن پاها وادار کرده، چون فکر کرده‌اند آلودگی پاها تنها با شستن از بین می‌رود، سپس ظاهر آیه سوره مائده را که دستور به مسح می‌دهد رها ساخته‌اند، همان‌گونه که در کلمات بعضی از دانشمندان اهل سنت در بحث‌های سابق گذشت که می‌گفتند بهتر آن است که پاها را به خاطر آلودگی که دارند بشوئیم و مسح کافی نیست.

شریعت سهل و آسان

به یقین اسلام یک دین جهانی و برای تمام مناطق روی زمین در تمام اعصار و قرون است و در عین حال شریعت سمحه و سهله و کاملاً آسان می‌باشد، فکر کنید پنج بار شستن پاها در شبانه روز در نقاط مختلف دنیا چه مشکلات مهمی ایجاد می‌کند و گروهی را به سبب این سخت‌گیری، از وضو و نماز بیزار می‌سازد.

و این است نتیجهٔ اجتهاد در برابر نص و رها ساختن روایات مسح. این احتمال نیز منتفی نیست که قسمتی از روایات غسل (البته نه همه آنها) در عصر بنی‌امیه که بازار جعل احادیث رونق گرفت و معاویه مبالغ کلانی برای بعضی جااعلان حدیث قرار داد، جعل شده باشد، زیرا همه می‌دانستند که علی علیه السلام طرفدار مسح پاهاست و معاویه اصرار داشت در همه چیز بر خلاف آن حضرت عمل کند. لطفاً به دو حدیث زیر دقت کنید:

۱- در صحیح مسلم آمده است که معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام سب و لعن کن! (زیرا سعد جداً از این کار خودداری می‌کرد) سعد گفت: از رسول خدا سه فضیلت دربارهٔ علی علیه السلام شنیدم که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم و ای کاش یکی از آنان از آن من بود که آن را بر ثروت‌های عظیم ترجیح می‌دادم. سپس داستان جنگ تبوک و جملهٔ «اما ترضی أن تکون لی بمنزلة هارون من موسی» و داستان جنگ خیبر و جملهٔ مهمی را که

پیغمبر اکرم ﷺ درباره علی علیه السلام فرمود و داستان مباحله را بیان کرد.^۱ این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که معاویه برای مخالفت با امیرمؤمنان علی علیه السلام تا چه حد اصرار داشت.

۲- از روایات زیادی استفاده می‌شود که دو گروه در قرون اول اسلام اقدام به جعل احادیث کرده‌اند.

گروه اول جمعی از افراد به ظاهر صالح و زاهد (اما ساده لوح) بودند که به قصد قربت جعل حدیث می‌کردند، از جمله گروه ظاهراً دینداری بودند که برای ایجاد رغبت در مردم به تلاوت قرآن، احادیث عجیب و غریبی در فضایل سوره‌ها وضع کرده و به پیغمبر اکرم ﷺ نسبت دادند و متأسفانه تعداد آنها کم نبود!

دانشمند معروف اهل سنت قرطبی در کتاب تذکار (صفحه ۱۵۵) می‌گوید: اعتباری به روایاتی که جااعلان احادیث دروغین در فضیلت سوره‌های قرآن جعل کرده‌اند نیست. این کار را جماعت کثیری درباره فضایل سور قرآن (بلکه) درباره فضایل سایر اعمال نیز مرتکب شدند. به قصد قربت وضع حدیث کردند و گمان بردند از این طریق مردم را به فضایل اعمال دعوت می‌کنند (و هیچ‌گونه منافاتی میان دروغ که بدترین گناهان است با زهد و فقاہت نمی‌دانستند!!).

همین دانشمند (قرطبی) در صفحه بعد کتاب خود از «حاکم» و

۱. صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۲۰.

بعضی دیگر از شیوخ محدّثین نقل می‌کند که یکی از زهّاد، داوطلبانه (و به قصد قربت) احادیثی در فضیلت قرآن و سوره‌های آن جعل کرد. هنگامی که از او پرسیدند چرا این کار را کردی؟ گفت: من دیدم مردم نسبت به قرآن کم توجه شده‌اند، دوست داشتم رغبت آنها را به قرآن زیاد کنم، و هنگامی که به او گفتند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من کذب علیّ فلیتوبء مقعده من النار؛ هر کس به من دروغ ببندد، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است» در جواب گفت: پیغمبر فرموده «من کذب علیّ...» یعنی کسی که بر ضدّ من دروغی بگوید، من این دروغ‌ها را به نفع پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گویم!!

قرطبی در نقل این گونه احادیث تنهانیست، جمع دیگری از دانشمندان اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند (برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر جلد پنجم بحث «کذّابین و وضّاعین» مراجعه کنید).

گروه دوّم کسانی بودند که در برابر گرفتن پول‌های کلان به وضع حدیث به نفع معاویه و بنی امیه و ذمّ امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام پرداختند. از جمله «سمره بن جندب» بود که مبلغ چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت و این حدیث را در ذمّ علی عَلَيْهِ السَّلَام و مدح قاتل او وضع کرد و گفت آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ...﴾^۱ درباره عبد الرحمان بن ملجم قاتل علی عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده و آیه شریفه

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۱ درباره علی عليه السلام.^۲
 نعوذ بالله من هذه الأكاذيب.

بنابراین جای تعجب نیست که برای مخالفت با علی عليه السلام روایاتی درباره شستن پاها در وضو جعل کرده باشند.

مسح بر کفش‌ها در ترازوی عقل و شرع!!

همان‌گونه که در سابق نیز اشاره شد آنها که اصرار بر نفی مسأله مسح پاها در وضو دارند و شستن را واجب می‌دانند، در عین حال اجازه می‌دهند که به هنگام وضو روی کفش‌ها را مسح کنند و به بعضی از احادیث منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استناد می‌نمایند. در حالی که احادیث اهل‌بیت علیهم السلام عموماً آن را نفی می‌کند و احادیث متعدّد معتبری نیز از طرق اهل سنت صریحاً خلاف آن را می‌گوید.

توضیح این که : اجماع فقهای امامیه به پیروی از احادیث اهل‌بیت علیهم السلام این است که مسح بر کفش مطلقاً جایز نیست، ولی بسیاری از فقهای اهل سنت آن را در حضر و در سفر به طور مطلق مجاز می‌شمرند، هر چند بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت دانسته‌اند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۲. ابن ابی الحدید معتزلی، طبق نقل منتهی المقال، شرح حال «سمره».

در این جا سؤالاتی پیش می‌آید، از جمله:

۱- چگونه مسح کردن بر پاها جایز نیست، ولی مسح بر کفش‌ها جایز است با این که هنگامی که سخن از شستن پاها به میان می‌آید، می‌گویند پا آلودگی دارد، آن را بشویید بهتر است، تا این که آن را مسح کنید.

آیا مسح کردن کفش‌های آلوده، می‌تواند جانشین شستن شود؟ بسیاری به تخییر میان شستن پا و مسح بر کفش‌ها قائل شده‌اند.

۲- چرا ظاهر قرآن مجید را که می‌گوید سر و پاها را مسح کنید، رها کرده و به سراغ مسح کفش‌ها رفته‌اید؟

۳- چرا روایات اهل بیت علیهم‌السلام را که متفقاً مسح بر کفش را نفی می‌کند و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را در کنار کتاب الله مایه نجات شمرده در نظر نمی‌گیرد؟

۴- درست است که روایاتی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شده که آن حضرت مسح بر کفش کردند، ولی در مقابل آن روایات معتبری نیز داریم که می‌گوید پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پاها را مسح می‌فرمود، چرا به هنگام تعارض روایات به سراغ آیه قرآن نمی‌رویم و آن را حاکم در این اختلاف روایات نمی‌کنیم و مرجع قرار نمی‌دهیم؟

و هر قدر در این مسأله بیشتر غور و بررسی کنیم به شگفتی‌های بیشتری برخورد می‌کنیم:

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» می‌خوانیم: مسح بر کفش

در مقام ضرورت و اضطرار واجب و بدون ضرورت جایز است هر چند شستن پاها افضل می‌باشد.

سپس از «حنابله» نقل می‌کند که مسح بر کفش‌ها از درآوردن آن و شستن پاها افضل می‌باشد که اخذ به رخصت و شکر نعمت است و بعضی از اتباع ابوحنیفه نیز با آن موافقت کرده‌اند.^۱

سپس ادعا می‌کند که مسح بر کفش‌ها با روایات زیادی ثابت شده که قریب به تواتر است.^۲

و از همه جالب‌تر این‌که بحث گسترده‌ای درباره‌ی شروط چنین کفش‌ها و مقدار مسح و مدت مسح (چند روز جایز است ادامه داشته باشد) و مستحبات و مکروهات و مبطلات مسح بر کفش‌ها و احکام کفشی را که روی کفش دیگر بپوشند و جنس کفش و این که حتماً از چرم باشد یا غیر چرم هم کافی است و حکم کفش‌های شکاف‌دار و بی‌شکاف و... که بخش مهمی از این کتاب را در بر می‌گیرد.^۳

۵- چرا روایات مسح بر کفش‌ها را به موارد ضرورت و مسافرت‌ها و جنگ‌ها و مواقعی که امکان بیرون آوردن کفش از پا نبوده، یا بسیار مشکل بوده، حمل نمی‌کنید. این‌ها سؤالاتی است که پاسخی ندارد، جز این که پیش‌داوری‌ها سبب این غوغا در یک مسأله ساده شده است.

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۱۳۵.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۳۶.

۳. همان مدرک، از صفحه ۱۳۵ تا ۱۴۷.

من خود در فرودگاه جدّه ناظر بودم که یکی از این برادران برای وضو آمد و پاها را به جای مسح به دقت شست، دیگری آمد صورت و دست‌ها را شست و دستی بر کفش خود کشید و به سراغ نماز رفت. در حیرت فرو رفتم و گفتم مگر ممکن است شخص حکیمی مانند پیامبر ﷺ چنین دستوری داده باشد که نمی‌توان توجیهی برای آن یافت.

بعد از این سؤالات لازم است به سراغ مدارک اصلی مسأله برویم و از لابه‌لای روایات نکته اصلی این فتوا و همچنین راه حل عقلائی آن را پیدا کنیم:



روایات چند گروه است:

الف) روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده و آنها عموماً و متفقاً مسح بر کفش را نفی می‌کنند، به عنوان نمونه:

۱- شیخ طوسی از ابی‌الورد نقل می‌کند، می‌گوید: به امام ابو جعفر (الباقر علیهما السلام) عرض کردم، ابو ظبیبان نقل می‌کند که علی علیه السلام را دیدم که آب را ریخت و بر کفش‌های خود مسح کرد، فرمود: ابو ظبیبان دروغ می‌گوید: «أَمَا بَلَّغَكُمْ قَوْلُ عَلِيِّ عليه السلام فِيكُمْ: سَبَقَ الْكِتَابُ الْخَفَيْنِ؟ فَقُلْتُ: هَلْ فِيهِمَا رُحْصَةٌ؟ فَقَالَ: لَا إِلَّا مِنْ عَدُوِّ تَقِيَّةٍ أَوْ تَلَجَّ تُخَافُ عَلَيَّ رَجُلَيْكَ؛ أَيَا بَه تَو نَرَسِيْدَه اسْتَه كه عَلِي عليه السلام فَرَمُوْد قَرَأَن مَجِيْد (أَيَه سُوْرَه مَائِدَه دَر بَارَه

مسح پاها در وضو) بر مسح بر کفش‌ها پیشی گرفته است، عرض کردم آیا رخصتی برای مسح کردن بر کفش‌ها وجود دارد؟ فرمود: نه! مگر در برابر دشمنی قرار بگیری و بخواهی تقیه کنی یا برف زمین را فرا گرفته باشد و بر پای‌های خود بترسی»^۱.

از این حدیث چند نکته استفاده می‌شود:

اولاً: با این که مشهور در روایات اهل سنت این است که علی علیه السلام مسح بر کفش را جایز نمی‌شمرد، چگونه ابوظبیان و امثال او به خود اجازه می‌دهند، به آن حضرت دروغ ببندند، آیا توطئه‌ای در کار بوده؟ پاسخ این سؤال را بعداً خواهیم دانست.

ثانیاً: علی علیه السلام راه را نشان می‌دهد و می‌گوید: قرآن مجید بر همه چیز پیشی می‌گیرد و چیزی بر قرآن پیشی نمی‌گیرد. اگر روایتی هم برخلاف قرآن دیده شود، باید توجیه و تفسیر گردد. آن هم در مورد سوره مائده (سوره‌ای که آیه وضو در آن آمده است) که آیات آن هرگز نسخ نشده است.

ثالثاً: امام باقر علیه السلام نیز راه را نشان می‌دهد که اگر روایتی درباره مسح بر کفش‌ها وارد شده باشد، بر ضرورت مانند سرمای شدید که خوف بر پاها وجود داشته باشد حمل می‌شود.

۲- مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در حدیثی از

۱. تهذیب، جلد ۱، حدیث ۱۰۹۲.

امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ... لَا نَمَسُّحُ عَلَيَّ الْخُفَّيْنِ فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَّقِدْ بِنَا وَلْيُسْتَنَّ بِسُنَّتِنَا؛ ما خاندانی هستیم که روی کفش مسح نمی‌کنیم، هر کس از پیروان ماست به ما اقتدا کند و سنت ما را بپذیرد».^۱

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام تعبیر عجیبی نقل شده که فرمود: «مَنْ مَسَّحَ عَلَيَّ الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكِتَابَهُ وَوُضُوئَهُ لَمْ يَتِمَّ وَصَلَاتُهُ غَيْرُ مُجْزِيَةٍ؛ کسی که بر کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن مجید کرده و وضویش تمام نیست و نمازش مجزی نمی‌باشد».^۲

با توجه به روایاتی که از علی علیه السلام درباره عدم جواز مسح بر کفش‌ها رسیده به یاد سخنی از فخر رازی می‌افتیم که در مورد مسأله جهر و اخفات در بسم الله، با توجه به این که گروهی آهسته خواندن بسم الله را لازم می‌دانستند و امیر مؤمنان علی علیه السلام جهر را لازم می‌شمرد، چنین می‌گوید: «من اتخذ علياً إماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه؛ هر گاه کسی علی علیه السلام را پیشوای دین خود قرار دهد به دستگیره محکمی در دین و نفس خود دست زده است».^۳

ولی با این حال به سراغ روایات دیگر می‌رویم.

۱. من لا يحضره الفقيه، جلد ۴، صفحه ۴۱۵.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۲۷۹.

۳. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷.

ب) روایاتی که مسح بر روی کفش‌ها را اجازه می‌دهد دو گونه است:

گروه اول: روایاتی که به طور مطلق چنین اجازه‌ای می‌دهد، مانند: حدیث مرفوعه سعد بن ابی وقاص از رسول خدا ﷺ درباره وضو (مسح) بر کفش‌ها: «أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ عَلَى الْخُفَّيْنِ».^۱

در حدیث دیگری که طبق نقل بیهقی در صحیح بخاری و صحیح مسلم از حدیفه چنین نقل شده است: «مَشَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى سِبَاطَةِ قَوْمٍ فَبَالَ قَائِمًا ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَجَثَّته بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وَ مَسَحَ عَلَي خُفَّيْهِ». با نهایت معذرت و شرمندگی و به حکم اجبار به ترجمه حدیث می‌پردازیم: «رسول خدا به محل زباله قومی رفت و ایستاده بول کرد. سپس آبی خواست و من (حدیفه) آبی برای او بردم و او وضو گرفت و مسح بر کفش خود کرد!!».^۲

ما اطمینان داریم که این حدیث مجعول است و از سوی بعضی از منافقان برای ضربه زدن به قداست رسول خدا ﷺ جعل شده و سپس به کتاب‌هایی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم (بر اثر سادگی نویسندگان آنها) راه یافته است.

آیا کسی که کمترین شخصیتی داشته باشد، دست به چنین کاری می‌زند که لوازم عدیده بسیار نامطلوبی دارد که قلم از شرح آن شرم

۱. السنن الکبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۷۰.

دارد؟ چقدر جای تأسّف است که در کتاب صحاح این قبیل روایات آمده و هنوز هم به آن استدلال می‌کنند. به هر حال این روایات و مانند آنها قید و شرط خاصی برای مسح بر کفش‌ها ندارد.

گروه دوم: از این روایات، استفاده می‌شود که مسح بر کفش‌ها (اگر جایز بوده) منحصر به موارد ضرورت بوده است، مانند:

روایتی که مقدم بن شریح از عایشه نقل می‌کند، می‌گوید از وی درباره مسح بر کفش‌ها سؤال کردم، گفت: به سراغ علی رضی الله عنه برو که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مسافرت می‌کرد، من به سراغ آن حضرت آمدم و در این باره سؤال کردم، فرمود: «کُنَّا إِذَا سَافَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا مَرْثَا بِالْمَسْحِ عَلَي خِفَافِنَا؛ هنگامی که با رسول خدا مسافرت می‌کردیم به ما دستور می‌داد روی کفش‌ها مسح کنیم».^۱

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که مسأله مسح کردن بر کفش‌ها مربوط به موارد ضرورت بوده است، لذا می‌فرماید: در سفرها چنین به ما دستور می‌داد.

و روایات دیگری از این قبیل.

دقت در مجموع روایاتی که در منابع معروف اهل سنت وارد شده، بدون پیش‌داوری‌های قبلی نشان می‌دهد:

۱. السنن الکبری، جلد ۱، صفحه ۲۷۲.

اولاً: طبق قاعده شناخته شده در علم اصول، (قاعده جمع میان مطلق و مقید به تقیید مطلقات) باید روایاتی را که مطلقاً اجازه مسح بر کفش‌ها را می‌دهد، حمل بر موارد ضرورت کنیم، مانند سفر یا میدان نبرد، یا موارد مشابه دیگر و جالب این که در سنن بیهقی یک باب مفصل درباره مقدار زمانی که جایز است بر کفش‌ها مسح کنند عنوان کرده و با چندین روایت، محدود بودن آن را به سه روز در سفر و یک روز در حضر و مانند آن بیان می‌کند.^۱

آیا این همه روایات، دلیل روشنی بر این حقیقت نیست که تمام آنچه در روایات راجع به مسح بر کفش‌ها ذکر شده، مخصوص حالات ضرورت است و در حال عادی معنا ندارد که کفش را از پا بیرون نکنیم و مسح بر پا نکشیم.

و این که بعضی می‌گویند این برای رفع عسرو حرج از امت است، سخن قابل قبولی نیست، زیرا در آوردن کفش‌های معمولی کمترین زحمتی ندارد.

ثانیاً: با توجه به روایات متعدد از علی علیه السلام در منابع معروف اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت که علی علیه السلام می‌فرمود این مسح مربوط به قبل از نزول آیه ۶ سوره مائده درباره وضو بوده، نشان می‌دهد که اگر اجازه‌ای هم بوده، مربوط به قبل از نزول این آیه بوده است. بعد از

۱. السنن الکبری، جلد ۱، صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶.

نزول این آیه حتی در جنگ‌ها و مسافرت نیز مسح بر کفش‌ها جایز نبوده، زیرا در صورت وجود مشکل از جهت کندن کفش، به جای وضو تیمم می‌کرده‌اند، زیرا دستور تیمم هم به طور کلی در ذیل همان آیه آمده است.

ثالثاً: اگر بعضی در حضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده‌اند که مسح بر کفش می‌کند، از جهت این بوده که روی کفش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکافی داشت که مسح کردن از لای آن ممکن بوده است.

مرحوم صدوق از محدثان معروف امامیه در اثر معروف خود «من لایحضره الفقیه» می‌گوید: نجاشی کفشی برای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه داده بود که روی آن شکافی داشت. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که کفش را برپا داشت روی پای خود را مسح فرمود. جمعی از ناظران گمان کردند آن حضرت روی کفش‌ها مسح کرده است.^۱

محدث معروف بیهقی در «السنن الکبری» یک باب تحت عنوان «باب الخف الذی مسح علیه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» عنوان کرده، و از بعضی از احادیث این باب استفاده می‌شود که کفش‌های غالب مهاجران و انصار دارای شکاف بود «و كانت كذلك خفاف المهاجرین و الأنصار مخرقة مشققة».^۲

بنابر این بسیار محتمل است که آنها هم روی خود پاها مسح می‌کردند.

۱. من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۴۸.

۲. السنن الکبری، جلد ۱، صفحه ۲۸۳.

از شگفتی‌های این بحث آن است که راویان احادیث مسح بر روی کفش‌ها، کسانی هستند که گاه توفیق تشرّف خدمت حضرت را داشتند، ولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که دائماً در محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، طبق احادیث معروف اهل سنت این سخن را هرگز قبول نداشت. و از آن شگفت‌انگیزترین این است که از عایشه که غالباً با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده نقل کرده‌اند که می‌گفت: «لئن تقطع قدماي أحبّ إليّ من أن أمسح علي الخفّين؛ اگر پاهای من قطع شود از این خوش‌تر دارم که روی کفش‌هایم مسح کنم!»^۱

نتیجه نهایی بحث

- ۱- قرآن وظیفه اصلی را در وضو به وضوح، مسح بر پاها شمرده است، (آیه ۶ سوره مائده) و تمام روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فتاوی فقهای پیروان آنها بر همین امر استقرار یافته است.
- ۲- فقهای اهل سنت وظیفه اصلی را غالباً شستن پاها می‌دانند ولی اکثر آنها اجازه می‌دهند که در حال اختیار روی کفش‌ها را مسح کنند! و بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت می‌دانند.
- ۳- روایاتی که درباره مسح بر کفش‌ها در کتب منبع برادران اهل سنت آمده به قدری ضدّ و نقیض است که هر محققی را به شک

۱. مبسوط سرخسی، جلد ۱، صفحه ۹۸.

می‌اندازد. بعضی مطلقاً اجازهٔ مسح بر کفش‌ها را می‌دهد و بعضی مطلقاً نفی می‌کند و بعضی محدود به حال ضرورت می‌کند و مقدار آن را در سفر سه روز و در حضر یک روز تعیین می‌نماید.

۴- بهترین طریق جمع میان روایات آن است که مدار اصلی، مسح بر خود پاهاست (و به عقیدهٔ آنها شستن پاها) و به هنگام ضرورت مانند جنگ و سفرهای سخت که آنها به جای نعلین، کفش - و به تعبیر آنها خفّ - می‌پوشیدند و بیرون آوردن آن از پا مشکلاتی داشت بر روی کفش (شبییه جبیره) مسح می‌کردند.



۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
نور محمد است

یک نکته شگفت آور

هنگامی که پیروان اهل بیت علیهم السلام به زیارت خانه خدا مشرف می شوند و برای حفظ وحدت، طبق دستوری که ائمه اهل بیت علیهم السلام به آنها داده اند، در نماز جماعت برادران اهل سنت شرکت می کنند و به فضیلت نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله نائل می شوند، نخستین چیزی که توجه آنها را به خود جلب می کند این است که می بینند ائمه محترم جماعت آنها یا «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز سوره حمد مطلقاً نمی گویند یا آهسته و مخفی می گویند حتی در نمازهای جهریه مانند مغرب و عشا.

این در حالی است که مشاهده می کنند در تمام قرآن های موجود که غالباً در مکه چاپ شده است، سوره حمد هفت آیه دارد که یکی از آنها بسم الله است و این سبب تعجب همه می شود که چرا بسم الله مهم ترین آیه قرآن به چنین سرنوشتی گرفتار شده است.

ولی هنگامی که از ما سؤال می کنند و داستان اختلاف روایات و

مذاهب اهل سنت را در بسم الله برای آنها نقل می‌کنیم، تعجب آنها افزون می‌شود. لازم است در این جا نخست به فتاوی موجود در این مسأله و سپس به روایات مختلفی که در این بحث وارد شده است، مراجعه کنیم.

به طور کلی فقهای اهل سنت سه گروه شده‌اند:

۱- گروهی می‌گویند بسم الله در آغاز سوره حمد باید خوانده شود. در نمازهای جهریّه به صورت جهر و در نمازهای اخفائیّه به صورت آهسته، اینها امام شافعی و اتباع او هستند.

۲- کسانی که می‌گویند خوانده شود ولی مطلقاً آهسته بخوانند و آنها حنابله (پیروان احمد حنبل) هستند.

۳- گروه دیگری خواندن بسم الله را مطلقاً ممنوع می‌دانند و آنها پیروان امام مالک هستند. قول پیروان ابوحنفیه نیز نزدیک به مالک است.

عبارت ابن قدامه فقیه مشهور اهل سنت در کتاب مغنی چنین

است:

«إنّ قراءة بسم الله الرحمن الرحيم مشروعة في أوّل الفاتحة و أوّل كلّ سورة في قول أكثر أهل العلم و قال مالك و الأوزاعي لا يقرؤها في أوّل الفاتحة... و لا تختلف الرواية عن أحمد أنّ الجهر بها غير مسنون...»

و یروی عن عطاء و طاووس و مجاهد و سعید بن جبیر الجهر بها و هو مذهب الشافعی...؛ قرائت بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز سوره حمد

و در آغاز هر سوره‌ای نزد اکثر اهل علم مشروع است ولی مالک و اوزاعی (از فقهای اهل سنت) گفته‌اند در آغاز سوره حمد خوانده نشود، و (در مورد جهر به بسم الله) روایاتی که از احمد حنبل نقل شده همه می‌گویند، جهر به بسم الله مستحب نیست... و از عطا و طاووس و مجاهد و سعید بن جبیر روایت شده که جهر به بسم الله شود و مذهب شافعی نیز همین است.^۱

در این عبارت هر سه قول از آنان نقل شده است.

و در تفسیر «المنیر» از وهبه زحیلی چنین آمده است:

«قال المالکیة و الحنفیة لیست بالبسملة بآیة من الفاتحة و لا غیرها إلاّ

من سورة النمل...

إلاّ أنّ الحنفیة قالوا یقرء المنفرد بسم الله الرحمن الرحیم مع الفاتحة

فی کلّ رکعة سرّاً...

و قال الشافعیة و الحنابلة بالبسملة آیة من الفاتحة ینبغی قرائتها فی

الصلوة إلاّ أنّ الحنابلة قالوا کالحنفیة یقرؤ بها سرّاً و لا یجهر بها و قال

الشافعیة: یسرّ بها فی الصلاة السریة و یجهر بها فی الصلاة الجهریة؛

پیروان مالک و ابوحنفیه می‌گویند که بسم الله جزء آیات سوره

حمد و سایر سوره‌های قرآن نیست، تنها آیه‌ای است در (داخل)

سوره نمل... ولی پیروان ابوحنفیه می‌گویند: کسی که فرادی نماز

۱. المغنی ابن قدامه، جلد ۱، ص ۵۲۱.

می‌خواند بسم الله الرحمن الرحيم را در هر رکعت آهسته با سوره حمد می‌خواند... ولی پیروان شافعی و احمد حنبل می‌گویند: بسم الله آیه‌ای از سوره فاتحه است که واجب است در نماز خوانده شود، با این تفاوت که حنبلی‌ها همچون حنفی‌ها می‌گویند آهسته خوانده شود و جهر در آن جایز نیست، ولی شافعی‌ها می‌گویند در نمازهای اخفایی آهسته می‌خواند (نماز ظهر و عصر) و در نمازهای جهری (مغرب و عشا و صبح) بلند می‌خواند.^۱

بنابراین قول شافعی‌ها از همه اقوال به قول فقهای شیعه نزدیک‌تر است، جز این که اصحاب ما در همه نمازها جهر به بسم الله را مستحب می‌دانند و خواندن بسم الله را در سوره حمد به اتفاق واجب می‌شمرند و در سایر سوره‌ها مشهور و معروف جزئیت است.

* * *

به راستی یک محقق بی‌نظر در حیرت فرو می‌رود، چرا که می‌بیند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۲۳ سال تمام، اکثر نمازهای خود را به جماعت در حضور همه خوانده است و همه نماز حضرت را باگوش خود شنیده‌اند، اما با گذشت یک مدّت کوتاه این اختلاف وحشتناک پیدا شده، بعضی می‌گویند خواندن بسم الله ممنوع است، بعضی می‌گویند واجب است، گروهی می‌گویند باید آهسته خوانده شود،

۱. تفسیر المنیر، جلد ۱، صفحه ۴۶.

گروه دیگری می‌گویند در نمازهای جهریّه باید بلند خوانده شود!!
 آیا این اختلاف عجیب و باورنکردنی نشان نمی‌دهد که مسأله
 عادی نیست و دست یک گروه سیاسی، در پشت این برنامه کار
 می‌کرده که احادیث ضدّ و نقیضی را جعل کرده‌اند و به آن حضرت
 نسبت داده‌اند (این سخن سر بسته بماند تا آن را شرح دهیم).

بخاری در صحیح خود حدیثی آورده که می‌تواند پرده از روی
 رازهایی بردارد، می‌گوید: مُطَرَّفُ از «عمران بن حصین» نقل می‌کند
 که هنگامی که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بصره نماز خواند، گفت: «ذَكَرْنَا هَذَا الرَّجُلَ
 صَلَاةً كُنَّا نَصَلِّيْهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ این مرد نمازی را که ما با رسول
 خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواندیم، به یاد ما آورد!»^۱

آری معلوم می‌شود همه چیز، حتی نماز را تغییر دادند!
 «شافعی» در کتاب معروف «الامّ» از «وهب بن کیسان» نقل می‌کند:
 «كُلَّ سَنَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَيَّرْتُ حَتَّى الصَّلَاةِ؛ تمام سنّت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را
 تغییر دادند حتی نماز را!»^۲

* * *

احادیث نبوی در جهر به بسم الله

دو گروه حدیث کاملاً متفاوت دربارهٔ این مسأله در کتب معروف
 اهل سنّت آمده و همان سبب اختلاف فتاوی آنها شده و عجیب این

۱. صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۹۰.

۲. الامّ، جلد ۱، ص ۲۶۹.

که گاه یک راوی معین چندین حدیث ضد و نقیض دارد که نمونه آن را در میان احادیث آینده ملاحظه خواهید کرد.

گروه اول

روایاتی است که نه تنها بسم الله را جزء سوره حمد می‌شمرد بلکه بلندگفتن را مستحب (یا لازم) می‌داند.

در این گروه به پنج حدیث از پنج راوی معروف بسنده می‌کنیم:

۱- حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که مقام والايش بر همه معلوم است که در سفر و حضر و خلوت و جلوت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه بود. دارقطنی در کتاب سنن خود از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

«كان النبي صلی الله علیه و آله يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم في السورتين جميعاً؛
پیغمبر صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای جهر در هر دو سوره (حمد و سوره) می‌خواند».^۱

۲- انس بن مالک که خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از جوانی در خدمتش قرار گرفت طبق نقل حاکم در مستدرک می‌گوید: «صليت خلف النبي صلی الله علیه و آله و خلف أبي بكر و خلف عمر و خلف عثمان و خلف علي كلهم كانوا يجهرون بقراءة بسم الله الرحمن الرحيم».^۲

۳- عایشه که به طور طبیعی شب‌ها و روزها با پیامبر صلی الله علیه و آله بود مطابق

۱. سنن دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، همین حدیث را سیوطی در کتاب درالمستور، جلد ۱، صفحه ۲۲ آورده است.

۲. مستدرک الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۲۳۲.

نقل «دارقطنی» می‌گوید: «إن رسول الله ﷺ كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم؛ رسول خدا ﷺ بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می‌خواند».^۱

۴- ابوهریره راوی معروف برادران اهل سنت که بسیاری روایات خود را در کتب صحاح و غیر آن به وسیله او نقل کرده‌اند، می‌گوید: «كان رسول الله ﷺ يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم في الصلوة؛ رسول خدا ﷺ بسم الله را در نماز با صدای بلند می‌خواند».
این حدیث در سه کتاب معروف السنن الکبری^۲ و مستدرک حاکم^۳ و سنن دارقطنی^۴ آمده است.

۵- در حدیث دیگری می‌خوانیم که جبرئیل نیز در مقام تعلیم نماز به پیامبر ﷺ بسم الله را بلند خواند. نعمان بن بشیر - طبق نقل دارقطنی می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «أمني جبرئيل عند الكعبة فجهر ببسم الله الرحمن الرحيم؛ جبرئیل در نزد کعبه امامت مرا داشت و بسم الله را بلند خواند».^۵

و روایات بسیار دیگری.
جالب این که بعضی از دانشمندان معروف که احادیث جهر به

۱. الدرّ المشور، جلد ۱، صفحه ۲۳.

۲. السنن الکبری، جلد ۲، صفحه ۴۷.

۳. مستدرک الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۲۰۸.

۴. دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

۵. سنن دارقطنی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹.

بسم الله را در کتب خود آورده‌اند، ذیل بعضی از آنها تصریح کرده‌اند که روایت حدیث عموماً از ثقات هستند، مانند حاکم در مستدرک. باید در این جا اضافه کنیم که بسم الله در منابع فقه و حدیث اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان یک آیه از سوره حمد، آمده و روایات در این زمینه تقریباً متواتر است و در روایات کثیری تصریح به جهر به بسم الله شده است.

برای آگاهی بیشتر از این روایات به کتاب وسائل الشیعه ابواب قرائت در نماز «باب ۱۱، ۱۲، ۲۱ و ۲۲» مراجعه شود. ده‌ها روایت از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه در کتاب‌هایی مثل کافی، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام و مستدرک الوسائل (ابواب مربوط به قرائت قرآن در نماز) نقل شده است.

آیا با توجه به حدیث ثقلین که فریقین آن را نقل کرده‌اند که می‌فرماید بعد از من دست به دامان قرآن و اهل بیتم بزنید تا گمراه نشوید نباید در چنین مسأله اختلاف برانگیزی به سراغ مذهب اهل بیت علیهم‌السلام رفت و از آنان پیروی نمود؟!

گروه دوم

روایاتی که یا بسم الله را جزء سوره حمد نمی‌شمرد یا از بلند کردن صدا و جهر به بسم الله منع می‌کند از جمله:
۱- در حدیثی که در صحیح مسلم از قتاده نقل شده است،

می خوانیم که انس می گوید: «صلیت مع رسول الله ﷺ و ابی بکر و عمر و عثمان فلم أسمع أحداً منهم یقرء بسم الله الرحمن الرحیم؛ با رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم از هیچ یک از آنان نشنیدم که بسم الله را بخواند».^۱ توجه داشته باشید در این حدیث درباره قرائت علی رضی الله عنه سخنی به میان نیامده است!

راستی حیرت آور است، یک فرد معین مانند انس یک بار با صراحت می گوید پشت سر پیامبر ﷺ و سه خلیفه نخستین و علی رضی الله عنه نماز خواندم، همه بسم الله را با صدای بلند می خواندند، جای دیگر می گوید پشت سر حضرت رسول ﷺ و سه خلیفه نخستین نماز خواندم، هیچ یک از آنان بسم الله را نمی خواندند تا چه رسد به صدای بلند و جهر.

آیا هر خردمندی در این جا به فکر فرو نمی رود که دست جاعلین حدیث برای خنثی کردن حدیث نخست - به دلیلی که به زودی خواهد آمد - به جعل حدیث دوم و نسبت دادن آن به انس در کار بوده است، و چون جهر به بسم الله از سوی علی رضی الله عنه است و پیروان او در همه جا معروف بوده، نام او را ذکر نکرده اند تا مایه رسوایی نشود؟

۲- در سنن بیهقی از عبدالله بن مغفل نقل می کند که می گوید:

«سمعنی ابی و أنا أقرء بسم الله الرحمن الرحیم فقال: أی بنی محدث؟ صلیت خلف رسول الله ﷺ و ابی بکر و عمر و عثمان فلم أسمع أحداً منهم

۱. صحیح مسلم، جلد ۲، باب حجة من قال لا یجهر بالبسملة، صفحه ۱۲.

جهر بسم الله الرحمن الرحيم؛ پدرم شنید من بسم الله را (در نماز) می‌خوانم گفت: بدعت می‌گذاری؟ من پشت سر رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عثمان نماز خواندم، هیچ یک را ندیدم بسم الله را بلند بخواند.^۱

باز در این جا سخنی از نماز علی رضی الله عنه به میان نیامده است.

۳- در المعجم الوسیط طبرانی می‌خوانیم که ابن عباس گفت:

«کان رسول الله ﷺ إذا قرء بسم الله الرحمن الرحيم هزء منه المشركون وقالوا محمد يذكر إله اليمامة - و كان مسيلمۃ يسمي «الرحمن» فلما نزلت هذه الآية امر رسول الله ﷺ ان لا يجهر بها؟» هنگامی که رسول خدا ﷺ بسم الله الرحمن الرحيم را می‌خواند مشرکان مسخره می‌کردند، زیرا «رحمان» نام مسيلمه مدعی الوهیت در سرزمین یمامه بود و می‌گفتند منظور محمّد همان خدای یمامه است، به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد این آیه را بلند نخواند!.

آثار جعل از این حدیث کاملاً هویدا است، زیرا:

اولاً: کلمه «رحمن» در قرآن تنها در بسم الله الرحمن الرحيم نیامده و در ۵۶ مورد دیگر نیز آمده است و تنها در سوره مریم در ۱۶ آیه تکرار شده، بنابراین سوره‌های دیگر قرآن را هم نباید خواند، مبادا مشرکین مسلمانان را به سخریه بکشند.

۱. السنن الکبری، جلد ۲، صفحه ۵۲.

ثانیاً: مشرکان همه آیات قرآن را به استهزاء می کشیدند چنان که در آیات متعدّد قرآن از جمله آیه ۱۴۰ سورة نساء می خوانیم: ﴿إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ﴾ و مشرکان اذان نماز را استهزا می کردند چنان که در آیه ۵۸ مائده می خوانیم: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا﴾ آیا پیغمبر اکرم ﷺ دستور داد اذان را ترک کنند، یا آهسته بگویند مبادا مشرکان استهزا کنند.

اساساً مشرکان خود پیامبر ﷺ استهزا می کردند: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا﴾^۱ بنابراین باید پیغمبر اکرم ﷺ از دیده‌ها پنهان گردد.

گذشته از همه اینها خداوند به پیغمبرش با صراحت می گوید ما شرّ استهزا کنندگان را از تو دور خواهیم کرد: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۲.

ثالثاً: مسیلمه کسی نبود که به حساب آید و کوچک تر از آن بود که پیامبر ﷺ به خاطر این که نام او رحمان بود، آیات قرآن را پنهان کند یا آهسته بخواند به خصوص این که ادعاهای مسیلمه در سال دهم هجری انعکاس یافت، زمانی که اسلام در کمال قوّت و قدرت بود. این حقایق روشن نشان می دهد که جاعلان این حدیث در کار خود بسیار ناشی و ناآگاه بودند.

۱. سورة انبیاء، آیه ۳۶.

۲. سورة حجر، آیه ۹۵.

۴- در حدیثی که ابن ابی شیبہ در کتاب مصنف خود آورده می‌خوانیم که ابن عباس می‌گفت: «الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم قراءة الأعراب؛ بسم الله را با صدای بلند خواندن از عادات عرب‌های بیابانی بوده است».^۱

این در حالی است که در حدیث دیگری داریم که علی بن زید بن جدعان می‌گوید: «عبادله» (عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمرو و عبدالله بن زبیر) هر سه نفر بسم الله را با صدای بلند می‌خواندند.^۲ و از آن بالاتر جهر به بسم الله سیره علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و این در تمام کتب شیعه و اهل سنت مشهور است. آیا علی علیه السلام از اعراب بیابانی بود؟! آیا این احادیث ضدّ و نقیض دلیل بر سیاسی بودن این مسأله نیست؟

* * *

آری! حقیقت این است که علی علیه السلام جهر به بسم الله می‌فرمود و هنگامی که معاویه بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام و دوران کوتاه خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام بر سرکار آمد، اصرار داشت تمام آثار علوی را از صفحه جهان اسلام برچیند، زیرا می‌دانست نفوذ فکری و معنوی آن حضرت در افکار عمومی مسلمین تهدیدی برای سلطنت اوست.

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، جلد ۲، صفحه ۸۹.

۲. الدرّ المشور، جلد ۱، صفحه ۲۱.

شاهد گویای این سخن این که در حدیثی که حاکم در مستدرک آن را معتبر شمرده، از انس بن مالک (خادم خاص پیامبر) می‌خوانیم: معاویه به مدینه آمد و در یکی از نمازهای جهری (صبح یا مغرب و عشا) بسم الله الرحمن الرحيم را در سورة حمد قرائت کرد ولی در سورة بعد از آن نخواند، هنگامی که سلام نماز را داد گروهی از مهاجران و انصار (که شاید برای حفظ جان خویش در نماز شرکت کرده بودند) از هر طرف فریاد زدند: «أَسْرَقَتِ الصَّلَاةُ أُمَّ نَسِيتُ؟!؛ آیا چیزی از نماز را سرقت کردی یا فراموش کردی؟!» معاویه در نماز بعدی بسم الله را هم در آغاز حمد خواند و هم در آغاز سورة بعد از آن.^۱

گویا معاویه می‌خواست از این طریق مهاجران و انصار را بیازماید که تا چه حد در برابر بسم الله و جهر به آن حساسیت دارند، ولی کار خود را همچنان در شام و مناطق دیگر ادامه داد.

* * *

ما بین الدفتین از قرآن است

به یقین آنچه در میان دو جلد قرآن قرار دارد، جزء قرآن است و این که بعضی می‌گویند بسم الله جزء قرآن نیست و فقط برای جداسازی سوره‌هاست، اولاً: این سخن در مورد سورة حمد صادق

۱. مستدرک الصحيحین، جلد ۱، صفحه ۲۳۳.

نیست، و همان‌گونه که در تمام قرآن‌های موجود شماره گذاری شده، آیه‌ای از سوره حمد است. **ثانیاً:** چرا این جداسازی در سوره براءت انجام نگرفته است و اگر گفته شود به خاطر ارتباط این سوره با سوره قبل از آن یعنی سوره انفال است، به هیچ وجه قابل قبول نیست، زیرا اتفاقاً هیچ ارتباط پیوندی بین مفهوم آخرین آیات سوره انفال و نخستین آیات سوره براءت وجود ندارد، درحالی که بسیاری از سوره‌های قرآن است که با یکدیگر بی‌ارتباط نیستند ولی بسم الله آنها را از هم جدا کرده است.

حق این است که گفته شود بسم الله جزء هر سوره است - آن‌گونه که ظاهر قرآن چنین است - و اگر در سوره توبه بسم الله ذکر نشده به خاطر آن است که این سوره با اعلان جنگ به دشمنانی که پیمان خود را شکسته بودند، آغاز می‌شود و اعلان جنگ تناسب با نام رحمان و رحیم که بیانگر رحمت عامه و خاصه خداست، ندارد.

خلاصه بحث

- ۱- پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسم الله را در آغاز سوره حمد و سایر سوره‌ها می‌خوانده (طبق روایات کثیره‌ای که از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما نقل شده است) و مطابق تعدادی از روایات حضرت بسم الله را با جهر می‌خواند.
- ۲- روایاتی که برخلاف روایات فوق می‌گویند بسم الله اصلاً جزء

نیست، یا همیشه حضرت با اخفا می خواند، مشکوک بلکه با قرائنی که در خود آن روایات است، مجعول به نظر می رسد و سیاست های مرموز بنی امیه در پشت آن کار می کرده، زیرا معروف و مشهور بوده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جهر به بسم الله می نمود و می دانیم آنها با تمام اموری که شعار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محسوب می شده (هر چند آن را از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفته بود) به مخالفت بر می خاستند.

این موضوع از اعتراض شدیدی که صحابه بر معاویه کردند و قرائن و شواهد دیگری که قبلاً اشاره شد، آشکار می شود.

۳- امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عموماً به پیروی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که سال ها از محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درس بلند خواندن بسم الله را آموخته بود، در این مسأله اتفاق نظر دارند تا آن جا که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: «اجْتَمَعَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَى الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ آل مُحَمَّد اتفاق نظر دارند که بسم الله را بلند بخوانند»^۱.

و اگر بنا باشد - حداقل - در این گونه مسائل به روایت ثقلین عمل شود و روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مورد توجه قرار گیرد، باید همه فقهای اهل سنت مانند امام شافعی جهر به بسم الله را لاقل در نمازهای جهری واجب بشمرند.

۴- به عنوان حسن ختام، این بحث را با دو سخن از فخررازی در «تفسیر کبیر» پایان می دهیم.

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۴، صفحه ۱۸۹.

وی می‌گوید: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَبَالِغُ فِي الْجَهْرِ بِالتَّسْمِيَةِ فَلَمَّا وَصَلَت الدَّوْلَةُ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ بِالغَوَا فِي الْمَنْعِ مِنَ الْجَهْرِ سَعِيًّا فِي إِبْطَالِ آثَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَلَدِنَا خَوَانِدِن بَسْمِ اللَّهِ اِصْرَارَ دَاشْت، هِنْگَامِي كِه حُكُومَت بِه بَنِي أُمَيَّةَ رَسِيدِ اِصْرَارِ دَر مَنَعِ اَز بَلَدِنَا خَوَانِدِن دَاشْتَنَد تَا آثَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا اَز مِيَان بِيَرَنَد».^۱

از شهادت این دانشمند بزرگ اهل سنت به مسأله بالا، سیاسی بودن حکم به اخفای بسم الله یا حذف آن روشن تر می‌شود. و در جای دیگر از این کتاب، بعد از آن که از محدث معروف بیهقی نقل می‌کند که عمر بن خطاب و ابن عباس و عبدالله بن عمرو عبدالله بن زبیر همگی بسم الله را بلند می‌خواندند، می‌افزاید: «أَمَّا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ يَجْهَرُ بِالتَّسْمِيَةِ فَقَدْ ثَبِتَ بِالتَّوَاتُرِ وَ مِنْ اِقْتَدَى فِي دِينِهِ بَعْلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ اِهْتَدَى، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ اُدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ؛ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِسْمِ اللَّهِ رَا بَلَدِنَا مِي خَوَانِدِن وَ اَيْنِ مَطْلَبِ بَا تَوَاتُرِ بِه اِثْبَاتِ رَسِيدِه وَ هِرْكَسِ دَر دِينِ خُودِ بِه عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِقْتَدَى كِنْد، بِه تَحْقِيقِ هِدَايَتِ يَافْتِه اِسْت، دَلِيلِ بَر اَيْنِ مَطْلَبِ سَخْنِ رَسُولِ خُدَا ﷺ اِسْت كِه عَرْضِه دَاشْت: خُدَاوندَا حَقِّ رَا هَمْرَاهِ عَلِيٍّ قَرَارِ دِه وَ بَر مَحُورِ وَجُودِ او بِه گَرْدَشِ دَر آوَر».^۲

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱، صفحه ۲۰۶.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۰۴-۲۰۵.

۱۰

توسلہ بہ اولیاء اللہ

توسّل در گستره آیات و دلیل عقل

این مسأله (توسّل به اولیاء الله) در پیشگاه خدا برای حلّ مشکلات مادی و معنوی از مهم‌ترین و جنجالی‌ترین مباحث میان وهّابیان و سایر مسلمین جهان است. وهّابیان تصریح می‌کنند توسّل إلى الله با اعمال صالحه اشکالی ندارد، ولی توسّل به اولیاء الله جایز نیست. آن را نوعی شرک می‌دانند، در حالی که سایر مسلمین جهان توسّل به اولیاء الله را به معنایی که شرح خواهیم داد مجاز می‌شمرند. پندار وهّابیان این است که آیاتی از قرآن مانع از این توسّل است و آن را شرک می‌شمارند، از جمله آیه شریفه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ که درباره معبودهایی مانند فرشتگان است و مشرکان جاهلیت می‌گفتند «اگر ما آنها را پرستش می‌کنیم برای این است که ما را به خدا نزدیک کند» و قرآن این سخن آنها را شرک می‌شمارد. در آیه دیگر می‌گوید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾؛ کسی را با خدا نخوانید.^۲

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره جن، آیه ۱۸.

در آیه دیگری می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»؛ کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند، هیچ مشکلی از آنها را حل نمی‌کند.^۱

توهم و پندار وهابیان این است که این آیات نفی توصل به اولیاء الله می‌کند. علاوه بر این بحث دیگری هم دارند. آنها می‌گویند به فرض که توصل به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیاتش طبق بعضی از روایات جایز باشد، در حال وفات و بعد از مرگ دلیلی بر جواز توصل به آن حضرت نداریم. این بود خلاصه ادعاهای آنها.

اما متأسفانه به خاطر همین گونه سخنان بی مدرك، وهابیان بسیاری از مسلمانان را متهم به شرک و کفر کرده، خون آنها را مباح دانسته و اموالشان را نیز مباح شمرده‌اند. خون‌های زیادی به این بهانه ریخته شد و اموال زیادی نیز به غارت رفت.

اکنون که اعتقاد آنها را دانستیم خوب است به اصل سخن برگردیم و مسأله توصل را از ریشه حل کنیم.

نخست به سراغ «توصل» در لغت و در آیات و روایات می‌رویم: «توصل» در لغت به معنای انتخاب وسیله، و وسیله به معنای چیزی است که انسان را متقرّب به دیگری کند.

لسان العرب که از کتب معروف لغت است، می‌گوید: «وَصَلَ إِلَى

۱. سوره رعد، آیه ۱۴.

الله وسیلهً إذا عمل عملاً تقرّب به إليه و الوسيلة ما يتقرّب به إلى الغير؛ توسّل جستن به سوی خدا و انتخاب وسیله این است که انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند و وسیله به معنای چیزی است که انسان به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می‌شود».

در مصباح اللغة نیز آمده است: «الوسيلة ما يتقرّب به إلى الشيء و الجمع الوسائل» وسیله چیزی است که انسان با آن به چیز دیگر یا شخص دیگر نزدیک می‌شود و جمع «وسيله» هم «وسائل» است. در مقایس اللغة می‌خوانیم: «الوسيلة الرغبة و الطلب؛ وسیله به معنای رغبت و طلب است».

بنابراین وسیله هم به معنای تقرّب جستن است و هم به معنای چیزی است که باعث تقرّب به دیگری می‌شود و این یک مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد. به آیات قرآن مجید باز می‌گردیم.

* * *

در قرآن مجید واژه وسیله در دو آیه به کار رفته است. اول آیه ۳۵ سوره مائده است که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. مخاطب در این آیه همه افراد با ایمانند. در این جا سه دستور داده شده است: اول دستور به تقوا، دوم دستور به انتخاب وسیله، وسیله‌ای که ما را به خدا نزدیک کند و سوم دستور به جهاد در راه خدا. نتیجه مجموع این صفات، (تقوا و توسّل و جهاد) همان چیزی است که در آخر آیه آمده است:

«لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ»؛ این باعث فلاح و رستگاری شماست».

دو مین موردی که وسیله در قرآن مجید به کار رفته، آیه ۵۷ سوره اسراء است. برای فهم معنای آیه ۵۷ باید به آیه ۵۶ برگردیم که می‌فرماید: «﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾»؛ ای پیغمبر بگو: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید و معبود خود می‌دانید آنها را بخوانید، مشکلی را حل کنند آنها هیچ مشکلی را از شما نمی‌توانند حل کنند و هیچ تغییر و دگرگونی ایجاد کنند».

با توجه به جمله «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ» معلوم می‌شود منظور از این آیه بت‌ها و امثال آنها نیست، چون «الذین» برای ذوی العقول (صاحبان عقل) است، بلکه منظور از آن فرشتگانی است که آنها می‌پرستیدند یا حضرت مسیح است که گروهی به عنوان معبود پرستش او می‌کردند. این آیه می‌گوید نه فرشتگان و نه حضرت مسیح نمی‌توانند مشکل شما را حل کرده و کشف ضرر کنند.

آیه بعد می‌گوید: «﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾»؛ یعنی خود اینها (حضرت مسیح و فرشتگان) کسانی هستند که به درگاه خدای روند و با وسیله‌ای به او تقرّب می‌جویند، وسیله‌ای که «﴿أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾»؛ هر وسیله‌ای که نزدیک‌تر باشد»، «﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ﴾»؛ و امید به رحمت خدا دارند»، «﴿وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾»؛ از عذاب خداوند می‌ترسند» چرا که «﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾»؛

عذاب پروردگارت چیزی است که از آن هر کسی وحشت دارد». اشتباه بزرگ وهابیان این است که تصوّر می‌کنند مفهوم توسّل به اولیاء الله این است که آنها را کاشف الضّر بدانند یعنی برطرف کننده زیان‌ها و مشکلات. تصوّر می‌کنند آنها را مستقلاً سرچشمه قضای حاجات و دفع کربات می‌دانند، در حالی که معنای توسّل این نیست. آیاتی که وهابیان به آن توسّل بسته‌اند آیاتی است که درباره عبادت است، در حالی که هیچ کس عبادت اولیاء الله نمی‌کند.

ما وقتی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوسّل می‌شویم، آیا عبادت پیغمبر می‌کنیم؟ آیا ما پیغمبر را مستقلّ در تأثیر و کاشف الضّر می‌دانیم؟ توسّلی که قرآن مجید به آن دعوت کرده این است که به آن وسیله به خدا نزدیک شویم. یعنی این‌ها در پیشگاه خدا شفاعت می‌کنند، همین چیزی که ما در شفاعت گفتیم.

در واقع ماهیّت توسّل با ماهیّت شفاعت یکی است. آیات زیادی دلیل بر شفاعت و دو آیه هم درباره توسّل است، و جالب این که در آیه ۵۷ سوره مائده جمله «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» می‌گوید، فرشتگان و حضرت مسیح هم وسیله‌ای برای خود انتخاب می‌کنند وسیله‌ای که نزدیک‌تر است. «هم» ضمیر جمع عاقل است یعنی به صالحین و اولیاء الله متوسّل می‌شوند. هر کدام از این صالحین که به خدا نزدیک‌ترند.

به هر حال باید در ابتدای بحث روشن شود که توسّل به اولیاء الله چیست؟ آیا عبودیت و پرستش آنهاست؟ ابداً؛ آیا آنها را قاضی

مستقل در تأثیر دانستن است؟ ابدأً. آیا آنها قاضی الحاجات و کاشف الکرباتند؟ ابدأً. آنها در پیشگاه خدا برای کسی که به آنها متوسل شده شفاعت می‌کنند، درست مثل این است که من می‌خواهم به در خانه شخص بزرگی بروم و او مرا نمی‌شناسد. از شخصی که مرا می‌شناسد و با آن شخص بزرگ آشناست، خواهش می‌کنم که من همراه تو نزد او می‌آیم، تو مرا به او معرفی کن و در نزد او برای من شفاعت نما. این کار نه عبودیت است و نه استقلال در تأثیر.

در این جا مناسب است به سراغ کلام جالبی برویم که «بن علوی» در کتاب معروف خود «مفاهیم یجب أن تصحح» آورده است، او می‌گوید: بسیاری از مردم در فهم حقیقت توسل گرفتار خطا شده‌اند و به همین جهت ما مفهوم صحیح توسل را به نظر خود بیان می‌کنیم و قبل از بیان این مطلب باید چند نکته را یادآور شویم:

۱- توسل یکی از طرق دعاست و در واقع بابی از ابواب توجه به خداوند سبحان است، پس مقصد و مقصود اصلی و حقیقی، خداوند سبحان است و شخصی که به او توسل می‌جویی، واسطه و وسیله تقرب به خداست و اگر کسی غیر از این اعتقاد داشته باشد، مشرک است.

۲- کسی که به وسیله شخصی به خدا متوسل می‌شود، به خاطر محبتی است که به او داشته و اعتقادی که در مورد او دارد و معتقد است که خداوند سبحان او را دوست دارد و اگر فرضاً خلاف این

مطلب ظاهر شود کاملاً از او دوری می‌کند و با او مخالفت خواهد کرد. آری معیار این است که خدا او را دوست دارد.

۳- اگر شخصی که توسّل می‌جوید معتقد باشد که «متوسّل به» یعنی آن شخص واسطهٔ سود و زیان، به صورت استقلال و بنفسه مثل خدا می‌باشد، این شخص مشرک است.

۴- توسّل یک امر واجب و ضروری نیست و راه منحصر اجابت دعا، توسّل نمی‌باشد. مهم دعاست و به درگاه خدا رفتن، به هر صورت که باشد. همان‌گونه که خداوند فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾^۱.

بن علوی مالکی بعد از بیان این مقدمه به سراغ نظرات علما و فقها و متکلمین اهل سنت در مسألهٔ توسّل می‌رود و می‌گوید: هیچ اختلافی بین مسلمین در مشروعیت توسّل **إِلَى اللَّهِ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ** نیست، یعنی انسان به وسیلهٔ اعمال صالح تقرّب **إِلَى اللَّهِ** بجوید. این مورد اختلاف نیست، مثلاً کسی که روزه بگیرد، نماز بخواند قرائت قرآن کند، در راه خدا صدقه دهد، به وسیلهٔ این اعمال توسّل **إِلَى اللَّهِ** جسته و تقرّب **إِلَى اللَّهِ** را پیدا می‌کند. این از مسلمات است که بحثی در آن نیست.

این نوع توسّل را حتی سلفی‌ها پذیرفته‌اند، از جمله **ابن تیمیّه** در

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۶.

کتاب‌های مختلفش به خصوص در رساله القاعده الجلیله فی التوسل و الوسیله پذیرفته است.

ابن تیمیّه به جواز این گونه توسل، یعنی توسل به اعمال صالحه تصریح کرده است، پس محلّ اختلاف کجاست؟ محلّ اختلاف در مسأله توسل به غیر اعمال صالحه است؟ مانند توسل به ذوات اولیاء الله به این گونه که بگوید: اللهم انّی اتوسل إلیک بنبیک محمد؛ خدایا من متوسل می‌شوم و تقرّب می‌جویم به وسیله پیغمبرت محمد ﷺ؛ بعد اضافه می‌کند و می‌گوید: اختلاف در این معنا و انکار وهابیون نسبت به توسل به اولیاء الله در واقع یک نوع اختلاف شکلی و لفظی است و جوهری نیست و به تعبیر دیگر نزاع لفظی است. زیرا توسل به اولیاء الله در واقع به توسل انسان به عمل آنها بر می‌گردد که جایز است، بنابراین اگر مخالفین هم با دیده انصاف و با بصیرت بنگرند، مطلب برای آنها واضح خواهد شد و اشکال منحلّ می‌شود و فتنه خاموش می‌گردد و نوبتی به متهم ساختن مسلمین به شرک و ضلالت نمی‌رسد. سپس در توضیح این سخن می‌گوید: کسی که به یکی از اولیاء الله متوسل می‌شود به خاطر این است که او را دوست دارد. چرا او را دوست دارد؟ برای این که معتقد است او شخص صالحی است و یا این که آن شخص خدا را دوست می‌دارد، یا این که خدا او را دوست می‌دارد، یا انسان آن وسیله را دوست می‌دارد. هنگامی که همه اینها را می‌شکافیم، می‌بینیم سراز عمل در می‌آورد،

یعنی در واقع توسّل به اعمال صالحه در پیشگاه خداست، همان چیزی که مورد اتفاق همه مسلمین است.^۱

البته ما بعداً خواهیم گفت که توسّل به افراد هر چند برای جلالت مقامشان باشد نه برای اعمالشان، به این عنوان که آنها در پیشگاه خدا آبرومندند، عزیزند، سربلندند و یا به هر دلیل که باشد، ولی آنها را مستقل در تأثیر ندانیم بلکه آنها را شفیع درگاه خدا بدانیم، این توسّل نه کفر است، نه خلاف.

بارها در آیات قرآن مجید به این نوع توسّل اشاره شده است. شرک آن است که ما چیزی را در برابر خدا مستقل در تأثیر بدانیم. اشتباه وهابیون آن است که «عبادت» و «شفاعت» را در آیه شریفه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۲ با هم مخلوط کرده‌اند و گمان کرده‌اند شفاعت هم شرک است، در حالی که عبادت واسطه‌ها شرک است نه شفاعت آنها و نه توسّل به آنها. (دقت کنید)

توسّل در روایات اسلامی

علاوه بر اطلاق آیات توسّل که هرگونه توسّل را که مخالف اصول اعتقادی صحیح اسلامی نباشد، مجاز، بلکه مطلوب، می‌شمرد. روایات زیادی هم که در حدّ تواتر یا قریب به تواتر است در زمینه

۱. کتاب مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲. سوره زمر، آیه ۳.

توسّل داریم.

بسیاری از این روایات مربوط به توسّل به شخص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که گاه قبل از تولّد و گاه بعد از تولّد و یا در حال حیات، و گاه بعد از رحلت آن حضرت می‌باشد.

البته قسمت دیگری هم مربوط به توسّل به غیر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رجال دین است.

اضافه می‌کنم که بعضی به صورت درخواست و دعاست و بعضی به صورت تقاضای شفاعت در پیشگاه خدا و بعضی خدا را به مقام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواندن. خلاصه تمام اقسام توسّل در این روایات دیده می‌شود به گونه‌ای که راه را بر تمام بهانه‌جویان وهابی می‌بندد.

اکنون به چند نمونه از این روایات توجّه کنید:

۱- توسّل آدم به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از آن‌که پیغمبر متولّد شود. «حاکم» در «مستدرک» و جماعت دیگری از محدّثان، این حدیث را نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم می‌فرماید: هنگامی که آدم مرتکب آن خطای خود شد، عرض کرد: «يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا عَفَرَتْ لِي؛ خدایا من تو را به حقّ محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانم که مرا ببخشی». خداوند عالم فرمود: تو محمد را از کجا شناختی در حالی که هنوز او را نیافریده‌ام؟! »

آدم عرض کرد: پروردگارا! این به سبب آن است که وقتی مرا با

قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کرده و دیدم این جمله بر پایه‌های عرش نوشته شده است: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». از این عبارت فهمیدم که تو نام محمد را به نام خود اضافه نمی‌کنی مگر به این دلیل که محبوب‌ترین خلائق نزد توست. خداوند خطاب کرد: آدم راست گفتی. «إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ؛ او محبوب‌ترین خلق نزد من است». «ادعونی بحقه فقد غفرت لك؛ به حق محمد مرا بخوان من تو را می‌آمرزم».^۱

* * *

۲- حدیث دیگر مربوط به توسّل ابوطالب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال کودکی است؛ خلاصه حدیث چنین است که ابن عساکر در کتاب **فتح الباری** نقل می‌کند: وقتی خشکسالی در مکه واقع شد. قریش نزد ابوطالب رفته و گفتند: تمام بیابان‌ها خشک شده، قحطی همه جا را در هم کوبیده، بیا برویم و از خدا طلب باران کنیم. ابوطالب حرکت کرد در حالی که کودکی با او بود (منظور از کودک پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که در حال طفولیت بود). چهره این کودک مانند آفتاب درخشان بود. ابوطالب در حالی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بغل کرده

۱. حاکم در مستدرک، جلد ۲، صفحه ۶۱۵ و حافظ سیوطی در الخصائص النبویه آن را نقل کرده و صحیح دانسته و بیهقی در دلایل النبوه که معمولاً در آن روایات ضعیف را نقل نمی‌کند، آورده است و قسطلانی و زرقانی در مواهب اللدئیه، حدیث را نقل کرده و صحیح شمرده و جماعتی دیگر، برای توضیح بیشتر به کتاب مفاهیم يجب أن تصحح، صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه کنید.

بود، پشت خود را به کعبه چسبانید و به همین کودک متوسّل شد؛ در حالی که در آسمان هیچ ابری نبود، ناگهان ابرها از این طرف و آن طرف در آسمان ظاهر شدند و به هم پیوستند و چنان بارانی بارید که بر اثر آن بیابان‌های خشک سرسبز شد. ابوطالب در این زمینه شعری در مدح پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل

یعنی: «پیغمبر اکرم سفید رویی است که ابرها به خاطر او می‌بارند. پناهگاه یتیمان و نگاهدارندهٔ بیوه زنان خواهد بود».^۱

* * *

۳- توسّل مرد نابینا به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که در زمان نبوّت خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و شفا گرفت و چشم خود را بازیافت. روایت در صحیح ترمذی و همچنین سنن ابن ماجه، مسند احمد و کتاب‌های دیگر نقل شده است.^۲

به این ترتیب حدیث از نظر سند مدارک مهمی دارد. خلاصهٔ حدیث چنین است:

مرد نابینایی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه که مرا شفا دهد و چشمم را به من باز

۱. فتح الباری، جلد ۲، صفحه ۲۹۴ و همچنین سیرهٔ حلبی، جلد ۱، صفحه ۱۱۶.

۲. صحیح ترمذی، صفحه ۱۱۹، حدیث ۳۵۷۸ و در سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه

۴۴۱، حدیث ۱۳۸۵، مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۱۳۸.

گرداند.

پیغمبر فرمود: اگر بخواهی من دعا می‌کنم و اگر بخواهی صبر کن. این صبر برای تو بهتر است. (و شاید مصلحت تو در همین حالت باشد) ولی پیرمرد بر خواسته خود اصرار کرد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او دستور داد وضوی کامل و خوب بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و بعد از نماز این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتُلِّكَ وَ أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لَتُقْضَى، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ؛ خداوندا من تو را می‌خوانم و به سوی تو متوجه می‌شوم به وسیله پیغمبرت محمد نبی رحمت، ای محمد من متوجه می‌شوم به سوی پروردگارم در حاجتم که حاجتم برآورده شود، خداوندا او را شفیع من قرار بده».

مرد دنبال آن برنامه رفت تا وضو بگیرد، و نماز را بخواند و دعایی را که پیغمبر به او تعلیم داده بود، انجام دهد.

عثمان بن عمیر راوی این حدیث می‌گوید: ما در همان مجلس نشسته بودیم و سخن می‌گفتیم، مدّتی گذشت، دیدیم مرد نابینا وارد مجلس شد در حالی که هیچ آثاری از نابینایی در او نبود و چشمش روشن بود.

جالب این است که بسیاری از بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که این حدیث صحیح است. **ترمذی** حدیث را صحیح می‌داند. ابن ماجه گفته است صحیح است. رفاعی گفته شکی نیست که این

حدیث صحیح و مشهور است.^۱

* * *

۴- توَّسَّلَ به پیغمبر اکرم ﷺ بعد از حیات او، یکی از علمای معروف اهل سنت به نام «دارمی» در کتاب معروفش به نام سنن دارمی در بابی که تحت عنوان باب ما حکم الله تعالی نبیه ﷺ بعد موته (این باب دربارهٔ کرامت‌ها و احترام‌هایی است که خداوند تعالی نسبت به پیغمبر بعد از موتش داشته است) آورده، چنین می‌گوید:

قحطی شدیدی در مدینه پیش آمد. گروهی از مردم نزد عایشه رفته و چاره‌جویی خواستند، عایشه گفت: بروید کنار قبر پیغمبر. سوراخی در سقف بالای قبر بکنید به طوری که آسمان از آنجا دیده شود و منتظر نتیجه باشید. رفتند و آن سقف را سوراخ کردند به طوری که آسمان دیده می‌شد، باران فراوانی باریدن گرفت به قدری که بعد از مدتی بیابان‌ها سرسبز شد و شتران چاق و فربه شدند.^۲

* * *

۵- توَّسَّلَ به عموی پیغمبر عباس، «بخاری» در صحیح خود نقل می‌کند که عمر بن خطَّاب هنگامی که در مدینه قحطی شد به وسیله

۱. برای توضیحات بیشتر می‌توانید به کتاب مجموعه الرسائل و المسائل، جلد ۱، صفحه ۱۸، چاپ بیروت مراجعه فرمایید. عین عبارت ابن تیمه چنین است: «ان النسائی و الترمذی رویاً حدیثاً صحیحاً أنَّ النبی ﷺ علَّم رجلاً ان یدعو فیسأل الله ثم یخاطب النبی فیوسَّل به ثم یسأل الله قبول شفاعة».

۲. سنن دارمی، جلد ۱، صفحه ۴۳.

عبّاس بن عبدالمطلب از خدا تقاضای باران کرد و عبارتش در موقع دعا این بود: «اللّٰهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا وَتَسْقِينَا وَ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ تَبِيِّنَا فَاسْقِنَا؛ خداوندا ما به پیامبر خود متوسّل می شدیم و تو باران برای ما می فرستادی، الآن متوسّل به عموی پیغمبرمان می شویم، باران برای ما بفرست». راوی می گوید به دنبال آن باران فراوانی نازل شد.^۱

* * *

ع ابن حجر مکی در صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل سنت نقل می کند که شافعی به اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسّل می جست و این شعر معروف را از او نقل می کند:

آل النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی
ارجوا بهم اعطی غداً بید الیمین صحیفتی

خاندان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرّب من می باشند، امیدوارم فردای قیامت به سبب آنها نامه اعمال من به دست راست من سپرده شود!

این حدیث را «رفاعی» نویسنده کتاب التوصل إلى حقيقة التوسّل در کتاب خود آورده است.^۲

همین نویسنده که در مورد توسّل بسیار سخت گیر است، ۲۶

۱. صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۶، باب صلاة الاستسقاء.

۲. التوصل إلى حقيقة التوسّل، صفحه ۳۲۹.

حدیث از کتب و منابع مختلف اهل سنت در آن جا نقل کرده، گرچه اصرار دارد برخی از این احادیث را مخدوش قلمداد کند، ولی احادیث در سرحدّ تواتر یا قریب به تواتر و در کتب معتبر و معروف اهل سنت آمده، و چیزی نیست که قابل خرده‌گیری بوده باشد. ما تنها بخشی از احادیث را در این جا ذکر کردیم و گرنه احادیث در این زمینه بسیار زیاد است.

چند تذکر لازم

۱- بهانه‌جویی وهابیان

وهابیان متعصب برای اثبات مقصود خود، یعنی تکفیر یا تفسیق مسلمانانی که اقدام به توسل به صالحان می‌جویند، در برابر آیات و روایاتی که در بالا آمد که توسل را در اشکال مختلفش اجازه می‌دهد، به «بهانه‌جویی» می‌پردازند و به راستی شبیه بهانه‌جویی کودکان! گاه می‌گویند آنچه ممنوع است توسل به ذات آن بزرگان و صالحان است، نه توسل به مقام، دعا و شفاعت آنان. اینها جایز است و توسل به ذات آنها جایز نیست.

گاه می‌گویند آنچه جایز است توسل در حال حیات آنهاست نه توسل بعد از وفات، چون آنها هنگامی که از دنیا منتقل شدند رابطه‌شان با ما قطع می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾؛ ای پیغمبر نمی‌توانی صدایت را به گوش مردگان

برسانی»^۱، رابطه تو با آنها قطع است.

ولی این گونه اشکال تراشی‌ها راستی شرم آور است، زیرا:
اولاً: قرآن مجید حکم عامی دارد که ما به مقتضای عموم یا اطلاق آن تمام انواع توسّل را که منافاتی با «توحید در عبادت» و «توحید افعالی» ندارد، مجاز می‌دانیم. قرآن می‌گوید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» گفتیم وسیله یعنی چیزی که واسطه تقرّب به خداست. آری هر امری که ممکن است وسیله تقرّب شما به خدا بشود، برگزینید: دعای پیغمبر، شفاعت پیغمبر، مقام پیغمبر، ذات پیغمبر که به خاطر اطاعت و عبودیت و بندگی و صفاتش در پیشگاه خدا مقرب است، با این امور نزد خدا تقرّب بجوئید، بنابراین محدود ساختن وسیله به عمل صالح خود انسان آن گونه که در کلمات وهابیان آمده دلیلی ندارد.

و آنچه گفتیم نه توحید در عبادت خدشه دار شده، چون فقط خدا را می‌پرستیم نه پیغمبر را، و نه توحید افعالی مخدوش گشته، برای این که فقط خداست که منشأ سود و زیان می‌تواند باشد. هر کس هر چه دارد از ناحیه خداست و به وسیله اوست.

با یک چنین عمومی که در آیات است ما دیگر چه انتظاری داریم. این درست مانند آن است که قرآن مجید می‌فرماید: «فَأَقْرءُوا مَا

۱. سوره نمل، آیه ۸۰.

تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ؟ آنچه می‌توانید از قرآن بخوانید». ^۱ حال اگر بهانه‌جویی کرده و بگوییم در حال ایستادن تلاوت قرآن جایز است یا نه، در حال خوابیدن چطور؟

عموم آیه می‌گوید تمام انواع تلاوت قرآن جایز است، در حضر در سفر، با وضو، بدون وضو، مگر دلیلی بر خلاف آن قائم شود. عموماً و اطلاقات قرآن مجید مورد قبول است، مادامی که به مانعی برخورد نکرده، آیات توسل هم عام است و عموم آیات قرآن مورد قبول است و تا مانعی پیدا نکنیم، مطابق آن عمل می‌کنیم و بهانه‌جویی‌ها درست نیست.

ثانیاً: روایات وارده در مسأله توسل که بخشی از آن را در بالا آوردیم چنان متنوع است که هر نوع توسل را اجازه می‌دهد. توسل به خود پیغمبر، مثل آنچه در داستان آن مرد نابینا آمده بود، توسل به قبر پیغمبر، آنچنان که در بعضی از روایات آمده، توسل به دعای پیغمبر، به شفاعت پیغمبر، آنچنان که در روایات دیگر آمده است. با این روایات متنوع و اشکال مختلف توسل جایی برای این بهانه‌جویی‌ها باقی نمی‌ماند.

ثالثاً: توسل به ذات پیغمبر یعنی چه؟ چرا پیغمبر در نظر ما محترم است و ذات او را در پیشگاه خدا شفیع قرار می‌دهیم، چرا؟ برای

۱. سوره مزمل، آیه ۲۰.

این که پیغمبر دارای اطاعات و عبودیت بسیار گسترده و عمیقی بود. پس توسّل ما به پیغمبر توسّل به طاعات و عبادات و افعال اوست. این همان چیزی است که وهابیون متعصّب می‌گویند که توسّل به طاعات مانعی ندارد، پس نزاع لفظی است.

شگفت‌آور این که بعضی از آنها حیات برزخی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انکار کرده و وفات او را در سر حدّ وفات کفّار دانسته‌اند. قرآن برای شهدا حیات جاویدان ذکر کرده: ﴿بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ آیا مقام پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مقام شهدا کمتر است، وانگهی همه شما در نماز به او سلام می‌فرستید، اگر بعد از وفات توسّلِ توسّل‌جویان را درک نمی‌کند، سلام شما بی معناست (پناه بر خدا از تعصّب کور و کر که انسان را به چه وادی‌ها می‌کشد). خوشبختانه بعضی از آنها حیات برزخی آن حضرت را قبول دارند، که بر طبق آن باید اشکال خود را پس بگیرند.

۲- غالیان و افراطیان

ما در میان دو گروه افراطی و تفریطی قرار داریم. از یک سو کسانی که در مسأله توسّل مقصّرند، اشکال تراشی می‌کنند و توسّلی را که قرآن و روایات اجازه داده مجاز نمی‌شمرند و گمان می‌کنند این باعث

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۶۹.

کمال توحید آنان است، در حالی که در خطا و اشتباهند. توسل به اولیاء الله به خاطر اطاعت، عبادات، اعمال و قربشان در درگاه خدا، تأکیدی است بر مسأله توحید و همه چیز را از خدا خواستن.

گروه دوم گروه افراطی هستند، آنهایی که به وسیله توسل راه غلو را پیش می‌گیرند. خطر این غلاة از خطر گروه اول کمتر نیست. تعبیراتی می‌کنند که با توحید افعالی سازگار نیست، یا تعبیراتی دارند که با توحید در عبادت نمی‌سازد. در حالی که «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» مؤثر واقعی در جهان هستی خداست و هر که هر چه دارد از اوست. بنابراین ما همان‌گونه که باید با منکران توسل صحیح مبارزه کنیم یا آنها را ارشاد نماییم و از خطاها باز داریم، گروه غلات و افراطی‌گران را نیز باید ارشاد کرده و به راه صحیح بازگردانیم.

در واقع می‌توان گفت یکی از عوامل پیدایش منکران توسل افراط و غلو بعضی از طرفداران توسل است. وقتی اینها راه افراط را پیش گرفتند، طبیعی است گروهی تفریطی در مقابل آنها پیدا می‌شوند، این قانونی است در همه مسائل اعتقادی، اجتماعی و سیاسی که این دو دسته انحرافی لازم و ملزوم یکدیگر بوده و خواهند بود و هر دو راه خطا را می‌پیمایند.

* * *

۳- توسّل به تنهایی کافی نیست

باید به مردم این مطلب را بیاموزیم که به توسّل به اولیاء الله و صالحان قناعت نکنند. اصلاً توسّل درسی است برای ما، چرا به آنها متوسّل می‌شویم؟ برای این‌که در پیشگاه خدا آبرومندند، چرا آبرومندند؟ برای اعمال صالحشان، پس ما باید به طرف اعمال صالح پیش برویم. توسّل به ما درس می‌دهد که تقرّب به خدا از طریق اعمال صالح است و توسّل به اولیاء الله به خاطر اعمال صالحشان می‌باشد، آنها در پیشگاه خدا مقرب شدند و ما از آنها می‌خواهیم که نزد خداوند برای ما شفاعت کنند، پس ما هم باید بکوشیم آن مسیری را که آنها طی کرده‌اند دنبال کنیم. توسّل باید تبدیل به یک مکتب انسان‌ساز و تربیت‌کننده شود، مبادا در توسّل متوقف شویم و آن اهداف عالیّه توسّل را فراموش کنیم این هم امر مهمی بود که همه باید به آن توجه داشته باشیم.

۴- توسّل در امور تکوینی

نکته دیگر این‌که توسّل به عالم اسباب هم در امور تشریحی وجود دارد و هم در امور تکوینی و هیچ‌کدام مانع از توحید نیست. ما هنگامی که می‌خواهیم به نتایج مطلوب برسیم، در زندگی طبیعی مان به دنبال اسباب می‌رویم، زمین را شخم می‌زنیم، بذرافشانی می‌کنیم، آبیاری و آفت‌زدایی می‌کنیم، محصول را به موقع برداشت می‌کنیم و

از آن برای زندگی مان استفاده می‌کنیم.

آیا تو سَل به این اسباب ما را از خدا غافل می‌کند؟ آیا اعتقاد به این که زمین بذر گیاهان را می‌رویاند و یا نور آفتاب و قطره‌های حیات بخش باران، بذر و گل و گیاه و میوه‌ها را پرورش می‌دهد، و به طور کلی اعتقاد به این عالم اسباب، مخالف توحید افعالی است؟

به یقین مخالف نیست، زیرا ما به دنبال عالم اسباب می‌رویم، اما مسبب الاسباب را خدا می‌دانیم. پس همان‌گونه که تو سَل به اسباب طبیعی با اصل توحید منافات ندارد و «این همه آوازا از شه بود» در عالم تشریح نیز تو سَل به انبیا و اولیا و معصومین و تقاضای شفاعت از آنها در پیشگاه خدا هیچ منافاتی با اصل توحید ندارد.

البته می‌دانیم یک گروه افراطی نیز در اینجا پیدا شده‌اند که عالم اسباب را منکر شده‌اند؛ آنها به همین گمان که اعتقاد به عالم اسباب با توحید افعالی خدا منافات دارد، می‌گویند آتش نمی‌سوزاند خداوند به هنگام نزدیک شدن آتش به چیزی آن را می‌سوزاند. آب آتش را خاموش نمی‌کند خداوند به هنگام ریختن آب بر روی آتش، آتش را خاموش می‌کند، و به این ترتیب تمام رابطه علت و معلول که از روابط بدیهی در جهان آفرینش است، منکر می‌شوند.

در حالی که قرآن مجید عالم اسباب را به روشنی به رسمیت شناخته و می‌گوید: ابرها را می‌فرستیم، این ابرها زمین‌های تشنه را آبیاری می‌کند، به وسیله آنها احیای ارض می‌شود: ﴿فَيُحْيِي بِهَ الْأَرْضَ﴾

بَعْدَ مَوْتِهَا»^۱ «یحییٰ به» یعنی به این دانه‌های باران زمین را حیات می‌بخشد. آیاتی که دلالت بر به رسمیت شناخته شدن عالم اسباب دارد، بسیار زیاد است. منتها این اسباب چیزی از خودشان ندارند، هر چه دارند از ناحیه اوست.

این آثار را خدا به آنها داده، همان‌گونه که منکران اسباب طبیعی، خطاکاران غافلی هستند، منکران اسباب در عالم تشریح هم خطاکارانند.

امیدواریم با توجّه به آنچه گفته شد، دست از تعصّب بردارند و راه صحیح را برگزینند و از این طریق تکفیرها و تفسیق‌ها را پایان پیدا دهند و مسلمانان جهان با هم ائتلاف یابند و در برابر دشمنانی که قرآن و اسلام و خدا را هدف حملات خود قرار داده‌اند بایستند و تعلیمات اسلام را، خالص از هرگونه شرک، از هرگونه زیاده روی و غلو و از هرگونه کوتاهی و نقصان به مردم جهان معرفی کنند.

پایان

شعبان ۱۴۲۶ - شهریورماه ۱۳۸۴

ناصر مکارم شیرازی

۱. سوره روم، آیه ۲۴.

فهرست آیات

۲۵	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ،
۲۲۱	إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا،
۴۱	إِلَّا أَنْ تَتَّبِعُوا مِنْهُمْ نِقَاءً،
۹۵	إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ،
۲۲۱	إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ،
۶۲	إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ،
۷۹	إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنْوْا،
۲۳۲	إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا،
۲۴۵	إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى،
۵۲	إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ،
۶۰	أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ،
۱۶۹	أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ،
۲۳۲	أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ،
۲۳۲	أَيُّهُمْ أَقْرَبُ،
۲۴۷، ۹۶	بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ،
۷۹	تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ،
۸۳	رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا،

- ۷۰ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ،
- ۲۴۶ فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ،
- ۵۳ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا،
- ۲۲۹ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا،
- ۹۴ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ،
- ۱۲۵ فَمَا اسْتَمْنَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً،
- ۲۵۱ فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،
- ۱۰۷ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا،
- ۷۱ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن،
- ۹۳ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا،
- ۲۳۲ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ،
- ۲۳۲ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ،
- ۳۶ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ،
- ۲۳۲ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ،
- ۱۴۴ لَهُ يَسْجُدُونَ،
- ۲۳۷، ۲۲۹ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ،
- ۶۵ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا،
- ۳۷ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ،
- ۷۰ وَأَخْرَجُوا اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا،
- ۲۴۵ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ،
- ۲۲۱ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا،
- ۲۳۵ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ،

- ۹۴ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولٌ،
- ۲۲۱ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا،
- ۶۵ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ،
- ۲۳۰ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ،
- ۵۹ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ،
- ۲۵ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ،
- ۱۶۹ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ،
- ۱۴۵ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا،
- ۶۱ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا،
- ۳۶ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ،
- ۴۴ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ،
- ۱۴۴ وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،
- ۹۳ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ،
- ۱۳۰ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا،
- ۱۶۸ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ،
- ۶۶ وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ،
- ۷۱ وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ،
- ۱۹۶ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشِيرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ...،
- ۱۹۷ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...،
- ۶۴ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا،
- ۲۳۲ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ،
- ۲۳۲ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ،

- ۶۵ وَیَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِّنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنَا،
 ۲۳۱ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ،
 ۱۷۸ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ،
 ۷۱، ۶۳ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِیقٌ بَنِیًّا،
 ۹۶ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ،
 ۵۲ یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ،

فهرست روایات

- ۲۲۵ اجْتَمَعَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،
 ۲۳۹ ادعونی بحقّه فقد غفرت لك،
 ۱۴۴ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَحْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَطِلِ السُّجُودَ،
 ۱۶۴، ۱۶۳ أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ،
 ۲۷ اعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ،
 ۱۴۸ السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أُتْبِتَتْ،
 ۱۶۰ الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ نَعْيٍ،
 ۱۵۹ الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ،
 ۲۲۶ أَمَّا أَنْ عَلَى بن ابی طالب كان يجهر بالتسمية فقد ثبت بالتواتر،
 ۲۰۰ أَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيكُمْ: سَبَقَ الْكِتَابُ الْخُفْيَيْنِ،
 ۲۱۷ أَمَنِي جبرئيل عند الكعبة فجهر ببسم الله الرحمن الرحيم،
 ۱۵۴ أَنْ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَسْجُدُ - أَوْ قَالَ لَا يَصَلِّي - إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ،
 ۲۶ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ،
 ۲۲ أَنَّهُ - أَيْ سُورَةُ الْأَحْزَابِ - كَانَتْ مَاتِي آيَةً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا ثَلَاثٌ وَ سَبْعِينَ!،
 ۲۰۳ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ عَلَى الْخُفْيَيْنِ،
 انه لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ، ۲۳۹

- ٢٨ إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي،
- ٢٠٢ أنا أهل بيت لا تمسح على الخفين فمن،
- ١٦٢ بعثت إلى الشريعة السمحة السهلة،
- ٤١ تجوز التقية بين المسلمين كما تجوز،
- ٤٠ تسعة أعشار الدين التقيّة،
- ٩٩ تشدّ الرّحال إلى ثلاث مساجد،
- ١٨٦ ثلاثة لا أتقى فيهنّ أحداً شرب المسكر، و مسح الخفين و مُنعة الحجّ،
- ١٥٠ جعلت لى الارض مسجداً و ترابها طهوراً،
- ١٥٠، ٤٥ جُعِلَتْ لى الْأَرْضِ مَسْجِداً وَ طَهُوراً،
- جمع رسول الله بين الظهر و العصر و المغرب و العشاء فى المدينة فى غير خوف و لا مطر،
- ١٦٣
- ٥٩ جميع أصحاب رسول الله فى الجنة محسنهم و مسيئهم،
- ٤١ حُرْمَةٌ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ،
- سجد رسول الله فى يوم مطير حتى أتى لانظر إلى أثر ذلك فى جبهته و ارنبه،
- ١٥١
- ٢١٩ سمعنى ابي و أنا أقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فقال: أى بنى محدث؟،
- ٢١٩ صليت مع رسول الله ﷺ و ابي بكر و عمر و عثمان فلم،
- صلى رسول الله ﷺ الظهر و العصر جميعاً بالمدينة فى غير خوف و لا سفر،
- ١٦٣
- ١٨٩ عن ابي مطر قال: بينما نحن جلوس مع على عليه السلام فى المسجد جاء،
- ١٨٩ عن بسر بن سعيد قال: أتى عثمان المقاعد فدعا بوضوء فتمضمض،
- ١٩٠ عن رفاعه بن رافع أنه سمع رسول الله ﷺ يقول:،

- ۱۸۸ عَنْ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ أَرَى أَنَّ بَاطِنَ الْقَدَمَيْنِ ،
 ۱۰۶ قال لي علي بن ابي طالب ألا ابعثك على ما بعثني عليه رسول ،
 ۱۵۹ قُرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ ،
 ۲۲۰ كان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إذا قرء بسم الله الرحمن الرحيم هزء منه المشركون ،
 ۲۰۴ كُنَّا إِذَا سَافَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا مَرْنَا ،
 ۱۵۳ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ فَيَأْخُذُ أَحَدُنَا الْحَصْبَاءَ ،
 ۱۵۳ كُنْتُ أَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظَّهْرَ فَاخَذَ قَبْضَةً مِنَ الْحَصَى فَاجْعَلْهَا ،
 ۱۸۶ لَنْ تَقْطَعَ قَدَمَايَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْسَحَ عَلَى خَفَّيْنِ ،
 ۲۰۷ لَنْ تَقْطَعَ قَدَمَايَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْسَحَ عَلَى خَفَّيْنِ ،
 لا تشدّ الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد؛ مسجدي هذا و مسجد الحرام و مسجد
 ۹۹ الأقصى ،
 ۱۴۹ لِأَنَّ السُّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ ،
 ۱۰۴ لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ ،
 ۹۸ لَعَنَ اللَّهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ ،
 ۱۳۲ لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى النَّاسَ عَنِ الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِي ،
 ۱۵۱ ما رأيت رسول الله متقبياً وجهه بشيء ،
 ۲۰۳ مشى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى سباطة قوم فبال قائماً ثم دعا بماء ،
 ۲۰۲ من اتخذ علياً ماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه ،
 ۹۶ مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي ،
 ۹۷ مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي ،
 ۵۵ من صحب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه! ،
 ۴۱ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ ،

- ١٩٦ من كذب عليّ فليتبوء مقعده من النار،
- ٢٠٢ مَنْ مَسَحَ عَلَيَّ الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَ،
- ١٤٩ وَالسُّجُودُ عَلَيَّ الْأَرْضِ أَفْضَلُ لِأَنَّهُ أُبْلِغُ لِلتَّوَّاضِعِ وَالنُّضُوعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ،
- ٩٦ وَالنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا أَنْتَبَهُوا،
- ١٥١ و رسول الله يصلى على الخمرة فيسجد،
- ٢٠٦ و كانت كذلك خفاف المهاجرين و الأنصار مخرقة مشقوقة،
- ٢٦ وَكَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ،
- ٢٣٨ يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا عَفَرْتَ لِي،

فهرست اشخاص

۱۸۸	ابن قدامه،	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۸۴، ۲۱۲	آلوسی،
۱۰۷	ابن کثیر،	۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹	ابن ابی ثابت،
۲۲۲	ابن مسعود،	۱۲۶	ابن ابی شیبیه،
۱۲۸	ابوالزبیر،	۱۶۳	ابن ابی نصره،
۲۲، ۲۰	ابوایوب انصاری،	۱۱۰، ۱۶۳	ابن الخطیب،
۱۰۹، ۱۰۱، ۹۹	ابوبکر،	۵۵، ۱۳۳، ۱۷۹، ۲۱۹، ۲۲۰	ابن تیمیّه،
۲۳۶	ابوجعفر،	۲۰۰	ابن تیمیّه،
۱۵۱	ابوحنیفه،	۲۱۳	ابن حجر،
۲۴۳	ابوحنیفه،	۱۹۹	ابن حجر مکی،
۱۲۹	ابوظبیر،	۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱	ابن حزم،
۱۳۵	ابوعبیده،	۱۵۴	ابن حصین،
۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۸	ابومسلم،	۴۲	ابن زبیر،
۱۵۴، ۴۲	ابوهزیره،	۹۹، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴	ابن سعد،
۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۶	۱۶۶، ۲۱۷		ابن عباس،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵	أبی الجارود،	۲۳	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵
۱۸۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶	ابی الورد،	۲۰۰	۱۸۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶
۶۸	ابی مالک اشعری،	۱۹۱	ابن عبد ربّه اندلسی،
۲۳۹، ۱۱۰	ابی مطر،	۱۸۹	ابن عساکر،

۷۴، ۷۳	بلاذری،	۴۲	احمد بن الدورقی،
۱۱۰	بلال،	۵۵، ۴۳	احمد بن حنبل،
۸۸	بن باز،	۲۳	احمد بن محمد السیاری فاسد،
۲۳۵، ۲۳۴	بن علوی،	۲۱۴، ۲۱۳، ۱۶۵	احمد حنبل،
۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۲۹، ۴۵،	بیهقی،	۴۲	اسحاق بن ابراهیم،
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۹		۴۲	اسماعیل بن ابی مسعود،
۳۷، ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۲،	پیامبر ﷺ،	۴۲	اسماعیل بن داود،
۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۹، ۴۵، ۴۰، ۳۹		۷۳	اسید بن حضیر،
۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۷، ۶۰، ۵۷، ۵۶		۴۳	القواریری،
۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۸۸، ۸۲		۲۰۱، ۱۸۷، ۱۸۶	امام باقر <small>علیه السلام</small> ،
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷		۶۹	ام سلمه،
۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹		۲۱۶، ۱۸۸، ۱۵۳	انس بن مالک،
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸		۲۲۳	
۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۳۹		۲۱۳	اوزاعی،
۱۸۰، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳		۳۹، ۳۸، ۳۳، ۲۹، ۱۴،	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ،
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲		۱۴۳، ۱۱۹، ۱۱۵، ۵۷، ۴۵، ۴۰	
۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۰		۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۴۷، ۱۴۶	
۲۴۰، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶		۲۰۵، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۶	
۲۴۷		۲۲۵، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۰۷	
۵۰، ۳۸، ۳۷، ۲۸،	پیغمبر اکرم ﷺ،	۱۰۴، ۷۲، ۵۵، ۴۵، ۲۲،	بخاری،
۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۵۱		۲۰۳، ۱۸۷، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۵۰	
۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۹۰، ۸۸، ۸۷		۲۴۳، ۲۴۲	
۱۳۰، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲		۱۸۹، ۱۸۸	بسر بن سعید،

۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۴،	۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۶۳،
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۸۹،	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۷،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۷،	۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶،	۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰،
۱۹۰، ۱۸۸،	۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸،
۷۲، ۵۳،	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷،
۴۲،	ترمذی، ۹۸، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۴۰،
۴۳،	۲۴۱،
۱۲۶،	جابر، ۱۳۳،
۱۹۴،	جابر بن زید، ۱۶۴،
۲۰۳، ۱۹۴، ۶۸،	جابر بن عبدالله، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۸،
۱۹۴، ۷۳،	۱۶۳، ۱۶۶،
۷۳،	جصاص، ۱۸۱،
۷۵، ۷۳،	حاجی نوری، ۲۰، ۲۱، ۲۳،
۵۶،	حذیفه، ۲۰۳،
۲۱۲، ۱۶۵، ۱۶۳،	حسن بن علی <small>رضی الله عنه</small> ، ۶۸،
۲۱۳،	حسین بن علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small> ، ۴۴،
۱۰۷،	دار قطنی، ۲۱۶، ۲۱۷،
۱۹۶،	رزین، ۱۵۴،
۲۱۳، ۲۱۲، ۱۳۷، ۱۲۷، ۴۱،	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> ، ۶۸، ۷۳، ۱۱۰، ۱۲۸،
۲۴۳، ۲۲۵، ۲۱۴،	رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> ، ۳۸، ۵۱، ۵۵، ۵۷،
۲۰۰،	۹۶، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳،
۱۷۳،	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳،
	شیخ طوسی،
	شیخ محمود شلتوت،

۲۱۳	عطا،	۲۲۵، ۲۰۲، ۱۴۸، ۱۱۹،	صادق <small>علیہ السلام</small> ،
۲۱، ۲۰	عَلَامَه بلاغی،	۲۰۶، ۲۰۱	صدوق،
	عَلَامَه سید محمد حسین شہرستانی،	۲۱۳	طاووس،
	۲۰	۱۲۶	طبرسی،
۵۸، ۵۳، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۲۶،	علی <small>علیہ السلام</small> ،	۷۲، ۵۳	طلحہ،
۱۳۲، ۸۹، ۸۲، ۷۲، ۶۹، ۶۸، ۶۷		۱۵۱، ۹۸، ۷۴، ۵۳، ۲۲،	عایشہ،
۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۸		۲۴۲، ۲۱۶، ۲۰۷، ۲۰۴، ۱۸۵	
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷		۲۴۳	عبّاس بن عبدالمطلب،
۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶		۱۹۶	عبدالرحمان بن ملجم،
۲۲۲، ۶۸،	علی بن ابی طالب <small>علیہ السلام</small> ،	۶۶	عبداللہ بن جبیر،
۲۲۶		۲۲۲، ۱۳۵، ۱۳۴،	عبداللہ بن زبیر،
۲۳	علی بن احمد کوفی،	۲۲۶	
۲۲۲	علی بن زید بن جدعان،	۷۲	عبداللہ بن سلول،
۷۵، ۷۴، ۴۴، ۴۰، ۳۸، ۳۷	عمّار،	۱۶۴	عبداللہ بن شقیق،
۳۷	عمّاریاسر،	۲۲۲	عبداللہ بن عبّاس،
۲۱۹، ۱۸۲، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱،	عمر،	۱۶۳، ۱۳۲، ۹۶،	عبداللہ بن عمر،
۲۴۳، ۲۲۶	عمر بن خطّاب،	۲۲۶، ۲۲۲، ۱۶۵	
۱۵۴	عمر بن عبدالعزیز،	۷۵، ۷۴، ۷۳،	عبداللہ بن مسعود،
۱۳۳	عمرو بن حریث،	۱۶۶، ۱۵۴	
۲۱۸	قتادہ،	۲۱۹	عبداللہ بن مغفل،
۱۹۶، ۱۹۵، ۵۶، ۲۲	قرطبی،	۵۱	عبداللہ موصلی،
۱۸۹	قنبر،	۱۸۸، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۵۸،	عثمان،
۹۴، ۵۳، ۵۲	لوط،	۲۴۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۶، ۱۹۰	

۲۰	معرب طهرانی،	۲۱۳، ۱۶۵	مالک،
۲۰۴	مقدم بن شریح،	۴۳، ۴۲	مأمون،
۱۹۴، ۳۶	موسی،	۲۱۳	مجاهد،
۲۰۶	نجاشی،	۲۲۲	مجتبی <small>ع</small> ،
۱۷۱	نضر بن شمیل،	۲۳۸	محمد <small>ص</small> <small>ع</small> <small>و</small> <small>آ</small> <small>ل</small> <small>له</small> ،
۲۱۷	نعمان بن بشیر،	۴۲	محمد بن سعد کاتب واقدی،
۶۱، ۵۳، ۵۲، ۴۳	نوح،	۱۰۹، ۱۰۱	محمد بن عبدالوهاب،
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۲۶	نووی،	۲۶	محمد بن علی التقی <small>ع</small> ،
۷۸، ۷۳، ۶۴، ۶۳	ولید،	۴۳	محمد بن نوح،
۷۳	ولید بن عقبه،	۱۶۹	مختار الصحاح،
۲۱۳	وهبه زهیلی،	۱۵۴	مسروق بن اجدع،
۱۹۴	هارون،	۲۳۳، ۲۳۲	مسیح،
۱۴۸	هشام بن حکم،	۲۲۱، ۲۲۰	مسيلمه،
۷۴	یحیوم،	۴۰، ۳۸	مسيلمه کذاب،
۴۲	یحیی بن معین،	۷۲، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۵۸، ۵۴	معاویه،
۴۴	یزید،	۲۲۳، ۲۲۲، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴	۸۲

فهرست قبایل و گروه‌ها

۱۳	اسرائیل،
۷۳	اوس،
۶۴، ۶۳	بنی المصطلق،
۲۲۶، ۲۲۵، ۱۹۶، ۱۹۴، ۵۸، ۴۵، ۴۰، ۳۸	بنی امیّه،
۱۶۴	بنی تمیم،
۵۸، ۴۲، ۴۰	بنی عبّاس،
۲۱۲، ۱۹۹	حنابله،
۷۳	خزرج،
۷۵، ۱۳	سپاه صحابه،
۱۹۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۰۵، ۵۰، ۴۰، ۱۴، ۱۳	شیعیان،
۱۳	طالبان،
۱۵۰	نصاری،
۲۴۴، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۷، ۸۷	وهابیان،
۱۵۰، ۱۰۵، ۱۰۴	یهود،

فهرست اماکن

۱۷۳، ۴۶، ۲۲، ۲۰	الازهر،
۱۰۲	الجزایر،
۱۰۲	اندونزی،
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۲۷	اوطاس،
۱۴۷، ۹۷، ۶۵، ۱۴، ۱۳	ایران،
۲۴	تهران،
۲۰۰	جدّه،
۴۳	طرطوس،
۱۴۷	عراق،
۲۴، ۱۳، ۱۲	عربستان،
۱۰۳، ۸۸	قبرستان بقیع،
۱۴۷	کربلا،
۱۵۰	کلیسا،
۲۲۳، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۷، ۹۰، ۸۸، ۷۴، ۶۸، ۶۶، ۶۵	مدینه،
	۲۴۳، ۲۴۲
۹۹	مسجد الأقصى،
۲۱۱، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۹۹، ۸۱، ۴۵	مسجد الحرام،
۱۴۸، ۱۴۷، ۴۵	مسجد النبی ﷺ،

۱۲۴	مسجد ضرار،
۱۰۲، ۴۶	مصر،
۲۳۹، ۲۱۱، ۱۵۴، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۰۹، ۱۰۳، ۹۰	مکه،
۲۲، ۲۰	نجف،
۱۰۲	هندوستان،
۱۳۷، ۱۳۶	هوازن،

فهرست منابع

- ۱ - قرآن کریم
- ۲ - نهج البلاغه
- ۳ - آلاء الرّحمان، محمد جواد بلاغی
- ۴ - احکام القرآن، احمد بن علی رازی حصّاص.
- ۵ - اخبار مکه، ازرقی
- ۶ - الاحکام، علی بن حزم اندلسی.
- ۷ - الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانی.
- ۸ - التوصل الی حقيقة التوصل، محمد نسیب الرقاعی.
- ۹ - الخصائص النبویة، حافظ سیوطی.
- ۱۰ - السنن الكبرى، احمد بن حسین بیهقی
- ۱۱ - العقد الفريد، احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی
- ۱۲ - الغدير، علامه امینی.
- ۱۳ - الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزیری.
- ۱۴ - المبسوط، شمس الدین ابوبکر سرخسی.
- ۱۵ - المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانی
- ۱۶ - النصائح الكافية.
- ۱۷ - أنساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذری.
- ۱۸ - بحار الانوار، علامه مجلسی
- ۱۹ - تاريخ ابن عساکر، ابن عساکر.
- ۲۰ - تاريخ ابن كثير، اسماعيل بن كثير قرشي
- ۲۱ - تاريخ طبري، محمد بن جرير طبري
- ۲۲ - تفسير الدرّ المنتور، جلال الدين سيوطي
- ۲۳ - تفسير القرآن العظيم، ابن كثير دمشقي.
- ۲۴ - تفسير المنار، محمد رشيد رضا
- ۲۵ - تفسير المنير، وهبة الزحيلي.
- ۲۶ - تفسير قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبي
- ۲۷ - تفسير كبير، امام فخر رازی.
- ۲۸ - تفسير کشاف، جار الله زمخشري.
- ۲۹ - تهنته الصديق المحبوب، سقاف.
- ۳۰ - جريدة الجزيرة، شماره ۶۸۲۶.

- ٣١- جواهرالمطالب في مناقب الامام
علي بن ابي طالب، محمد بن احمد
دمشقي شافعي.
- ٣٢- حتى لا ننخدع، عبدالله موصلي.
- ٣٣- دلائل النبوة، احمد بن حسين
بيهقي.
- ٣٤- رجال نجاشي، احمد بن علي
نجاشي
- ٣٥- روح المعاني، محمود آلوسي.
- ٣٦- سفينة البحار، شيخ عباس قمي.
- ٣٧- سنن ترمذي، محمد بن عيسى
ترمذي.
- ٣٨- سنن دارمي، عبدالله بن بهرام
دارمي.
- ٣٩- شرح منية المصلي، ابراهيم بن
محمد حلبي.
- ٤٠- صحيح بخاري، محمد بن
اسماعيل بخاري
- ٤١- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج
نیشابوری
- ٤٢- طبقات الكبرى، ابن سعد.
- ٤٣- علل الشرايع، شيخ صدوق.
- ٤٤- عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور
أحسائي.
- ٤٥- فتح الباري في شرح صحيح
البخاري، ابن حجر عسقلاني
- ٤٦- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل
- ٤٧- فهرست شيخ، شيخ طوسي
- ٤٨- كافي، محمد بن يعقوب كليني
- ٤٩- كنز العمال، علي متقي هندی.
- ٥٠- مجمع الزوائد، علي بن أبي بكر
هيثمي.
- ٥١- مجموعة الرسائل و المسائل،
ابن تيميه.
- ٥٢- مستدرک الصحيحين، حاكم
نیشابوری.
- ٥٣- مسند البزاز، ابي بكر احمد بن
عمرو بن عبد الخالق العتكي البزاز.
- ٥٤- مسند أبي شيبه، عبدالله بن
محمد بن ابي شيبه
- ٥٥- مصنف عبدالرزاق، عبدالرزاق بن
همام صنعاني.
- ٥٦- معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله
حموي
- ٥٧- مغني، ابن قدامه.
- ٥٨- مفاتيح الغيب، امام فخر رازی.
- ٥٩- مفاهيم يجب أن تصحح، يوسف
بن علوي مالكي.
- ٦٠- من لا يحضره الفقيه، شيخ
صدوق.
- ٦١- مواهب اللدنيّة، احمد بن محمد
قسطلاني - محمد بن عبدالباقي
زرقاني.
- ٦٢- وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملي